

کتابخانه ملی  
۱۳۸۲

۵۸۷۶

شماره ثبت کتاب ۶۳۱۱  
۰۱۶۷۸

کتاب حقوق ملل

مؤلف مجمع مجملی یغانو

موضوع سولت - بدون آئینی ادوکار

کتابخانه مجلس شورای ملی

۷۹۰۸

۵۸۷۶

کتابخانه ملی  
۷۹۰۸

کتابخانه ملی  
۷۹۰۸





بازرسی شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۱۳۹۰ - ۱۳۹۱

۹۸۵۵

۱۳۹۴



شماره ثبت کتاب

۷۸۶۱۱  
۱۱۲۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب حقوق ملی

مؤلف: محمد علی یزدانی

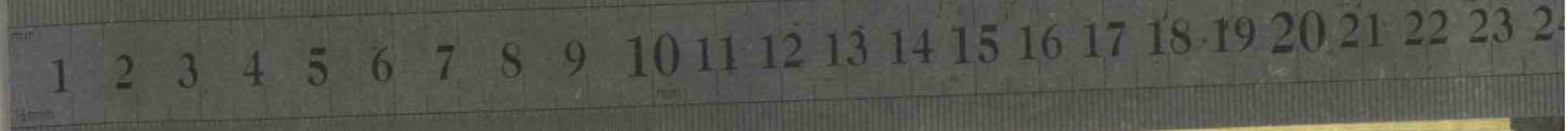
موضوع: حقوق - مبدل - آیین ادوار

۹۰۸ /



خطی - فهرست شده

۷۹۰۸





بازرسی شد  
۳۲ - ۳۳

بازرسی شد  
۱۳۸۲

۸۲۹۴-۳

۹۸۷۵۸

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب / حقوق ملل

مؤلف: محمد مجملی یغانو

موضوع: حقوق - مدنی - آیینی ادوار

۷۹۰۸

شماره ثبت کتاب

۷۸۶۱۰  
۱۱۲۴۹



خطی، فهرست شده

۷۹۰۸



16

16

16



فهرست مافی کتاب الموسوم بحقوق الملک

## باب اول

۱۶ در بیان عموم محل مختلفه و اصول پوئتیقه

۱۶ فصل اول در بیان منابت محل نسبت به دیگر

۱۸ فصل دوم در بیان اصول موازنه پوئتیقه

۲۰ فصل سیم در بیان احوال اصول موازنه پوئتیقه

۲۵ فصل چهارم در بیان اصول عاقله

۲۷ فصل پنجم در بیان اصول ربایه

۳۰ فصل ششم در بیان انواع محل

۳۰ نوع اول در بیان محل سقفه و غیر سقفه

۳۲ نوع دوم در بیان محل مرکبه و غیر مرکبه

نوع سیم در بیان ملکیت و غیر ملکیت

فصل هفتم در بیان ماده فرق خستگاه و غیره آنین و مذکور در بیان

۳۶ محل میثاق

فصل هشتم در بیان انواع درجات محل نظر جزوه و مع و قتل

۳۸ ایشان

فصل نهم در بیان انواع درجات حکم الملک نظر تشریفات ستمیه

۳۹ در بیان سقفه

۴۲ باب دوم در بیان حقوق ملکیه عموم ملل

۴۴ فصل اول در بیان صورت کسب تخصیص عموم ملکات

۴۹ فصل دوم در بیان حقوق ضایم و محقات

فصل سیم در بیان اموال الملک مکتوبه و محفله بطریق

۵۲ میثاق



فهرست ما فی کتاب الموسوم بحقوق الملک

## باب اول

۱۶ در بیان عموم محل مختلفه و اصول بوثیقه

۱۶ فصل اول در بیان منابت محل نسبت به دیگر

۱۸ فصل دوم در بیان احوال موازنه بوثیقه

۲۰ فصل سیم در بیان احوال اصول موازنه بوثیقه

۲۵ فصل چهارم در بیان اصول معاقدہ

۲۷ فصل پنجم در بیان اصول ریاست

۳۰ فصل ششم در بیان انواع محل

۳۰ نوع اول در بیان محل مستفید و غیر مستفید

۳۲ نوع دوم در بیان محل مرکب و غیر مرکب

نوع سیم در بیان منابت و نسبت

فصل هفتم در بیان ماده فرق خشتی و غیر آن و در بیان

محل میانه

۳۶

فصل هشتم در بیان انواع درجات محل نظر بخود و مع و

ایشان

۳۸

فصل نهم در بیان انواع درجات حکم الملک نظر بترتیب

در بیان مستفید

۳۹

باب دوم در بیان حقوق ملکیه عموم ملل

۴۲

فصل اول در بیان صورت کسب تخصیص عموم ملک و

۴۹

فصل دوم در بیان حقوق ضایع و مخفات

فصل سیم در بیان اموال الملک نسبت به محصله نظر بخود

و میثاق

۵۲



**فصل چهارم** در بیان وقت کفایت حقوق ملکیت ۵۳

**فصل پنجم** در بیان صورت معامله محل نظر با نقلیات و خلیه

محل خلیه ۵۵

**فصل ششم** در بیان صنوف مال ۵۷

**فصل هفتم** در بیان مالیه اذغالک و خلیه بد فرج حاکم

و اخراج آنها از دایره حاکم ۵۹

**فصل هشتم** در بیان جمع و مکان یکجا گان در دفعه بلد ۶۲

**فصل نهم** در بیان حقوق دولت نسبت به عموم یکجا گان ۶۳

**فصل دهم** در بیان حقوق دولت نسبت به شخص و نفس یکجا گان ۶۵

**فصل یازدهم** در بیان حقوق محل نسبت به اموال یکجا گان ۶۹

**فصل دوازدهم** در بیان حقوق دولت در حق یکجا گان نظر به

بلدیه

بلدیه متعلقه حقوق عبد ۷۱

**فصل سیزدهم** در بیان حقوق دولت در باب یکجا گان نظر به حکام

سیاسیه بلدیه متعلقه مجرم و جنایت ۷۴

**فصل چهاردهم** در بیان مالیه تهره و تهره و تهره اکن مجرم

و شفاعت امان آنها ۷۶

**فصل پانزدهم** در بیان حقوق دولت در باب یکجا گان نظر

به تنظیمات ضابطه بلدیه ۷۹

**فصل شانزدهم** در بیان حقوق دولت در باب انواع سیاه ۸۲

**فصل هفدهم** در بیان حقوق محل در حق بلوحد و رای ۸۷

**فصل هجدهم** در بیان حقوق محل در باب لایحه و لایحه ۹۲

**فصل نوزدهم** در بیان حقوق محل در باب وقایع ۹۴



۹۵ **فصل بیستم** در بیان شرفیات بحریه

**فصل بیست و یکم** در بیان شرفیات بحریه که اجزاء آنها در کجا محکومند

۹۷ و غیر محکومه متعالیه است

۹۹ **فصل بیست و دوم** در بیان عبودیت ملل

**باب سیم** در بیان تنبیقات تنوعه جمل که موجب

تشبیه و اطلاق الفت و علقه مابین آنهاست

۱۰۲ **فصل اول** در بیان عموم سفارت

**فصل دوم** در بیان صنوف انجمن و درجتهای آن

۱۱۰ **فصل سیم** در بیان انجمن صنفاً و اول

**فصل چهارم** در بیان انجمن صنوف سیره

**فصل پنجم** در بیان سائر فرق و تفرقات انجمن و سببها

در بیان

۱۱۴ **فصل ششم** در بیان احوال قونولوس

۱۱۹ **فصل هفتم** در بیان کمیت و کیفیت انجمن

**فصل هشتم** در بیان اجزاء و لواحق سفارت

**فصل نهم** در بیان نهال ستمیه که برابر انجمن لازم است

**فصل دهم** در بیان شرفیات ستمیه که انجمن مستحقند

**فصل یازدهم** در بیان مانه نیت انجمن با اجرای رسم شوکت و

جمیعت و شرفیای ایشان مخصوص حکم الملخ

**فصل دوازدهم** در بیان وزیرت لازم لای نغرایعنی

دید و باز دیدی که بآنها لازم است

**فصل سیزدهم** در بیان نظم منزه انجمن و رسم تقدم و خیر

ایشان



**فصل چهارم در بیان هوای و آب و زمین و حروف**

معهوده این و بیان فرستادن لغات ۱۳۷

**فصل پنجم در بیان حق استیصاف و صفت این** ۱۴۴

**فصل ششم در بیان حق تعالی و صفت این** ۱۴۷

**فصل هفتم در بیان صورت احوال این و نسبت حکام**

عدلیه بلدیة متعلقه بکفایت ۱۴۸

**فصل هجدهم در بیان صورت احوال این و نسبت حکام**

جزائیه و پائینه بلدیة ۱۵۱

**فصل نوزدهم در بیان حق مافوق و تحت و حق عاقل و غیر عاقل** ۱۵۴

**فصل بیستم در بیان معاقبت این از روی تعاقب** ۱۵۷

**فصل بیست و یکم در بیان صورت احوال این و وقوع این**

در مملکت

در مملکت حالت آخر یعنی غیر حالت معهوده این ۱۵۹

**فصل بیست و دوم در بیان لغات لغات و غل و غل این** ۱۶۱

**فصل بیست و سوم در بیان عهد و ملت و ملت** ۱۶۵

**فصل بیست و چهارم در بیان لکنه هر نوع عهد و عهد** ۱۶۶

**فصل بیست و پنجم در بیان لکنه که کم و حد و حقت عهد**

عهد و است تصدیق و تجدید و تجدید و تجدید ۱۶۸

**فصل بیست و ششم در بیان انواع عهد و ملت و انواع ملت**

که موقوف علیه عهد و ضروری است ۱۷۰

**فصل بیست و هفتم در بیان عهد و تجارت** ۱۷۲

**فصل بیست و هشتم در بیان انواع عهد که موجب است**

و تا که عهد و ملت می شود ۱۷۴



فصل بیست و نهم در بیان نکست عقد عهد و ارتفاع

و نقطاع آنها

۱۷۸

فصل سی و یک در بیان حسن تنویر دعا و محکمه و جرایم

مقابلیه بمثل

۱۸۰



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا على ربنا رب العالمين  
 وحقوق ربوبيتك بكافة فرق وامم جاري وفيه عموم  
 حكمه المخرج احوال افراد وملك كائناتهم بغيره طوق  
 عودتكم من غير عائدت **يقال ان الله يامر بالعدل**  
**والاحسان وينهى عن الفحشاء والمنكر** فواعده  
 ونهاف وصدره تعدي ونبف برهمنه فاعلم  
 موكد وبعثون **عبر او سببه بمثلها وترهقهم ذلة**

ما لهم من الله من عاصم ويا داود انا جعلناك  
 خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالعدل  
 قوانين بيانية بلاد وحكام عدلية عال بطف كائنات  
 ومسيرت فقرا دل راضية عليه وآله باعماله **محمد**  
**رسول الله ارسله بالهدى في دين الحق ليظهره**  
**على الدين كله** به تشریف شريف سالت افراد ومامور  
 ولايرتبت انجباب صلوات الله عليهم باعلامه **انما يريد**  
**الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويظهركم**  
 بانبيات عصمت طهارت ممانز ومحمود فرميه **بين من خيرا**  
**واوفوا بالعقوبات ان العبد كان مسبوفا واوفوا**  
**بعهده** ووف بعهدكم طريق حفظ عهد وسيد اجراء



معاملة بالمثل را بجمیع رباب بصیرت و بخورن **و بعد**  
 از آنجا که بعد از آن و بدین باب در عصر فردوسی  
 شوکتیه قرار خط مملکت را برانها تعریف و حدان در  
 غایت حمایت اصفیه اقدس شهر با عدال خسروا  
 در برابر ملتیه فی الارضین کشف الاسلام و المسلمین نصر  
 الملة والدين شایسته است ابو الفخ توبه **ناحول الدین**  
**شاه قاجار خلد الله مملکه و جعل الممالک**  
**دستور الا یختر الا سلاک** سبیل امر و سبیل کمال  
 شجاع و آرایش گرفته و در خطه ایوان قواعد که مشرف  
 ملک ملت است قضاوت عواطف علیه شایسته و توان  
 سعادت آید که در عین نظام تمام دولت است با جمیع ارجح نسبت

شوکتیه و برقرار کرده و دایم ملت و کانی نصر فیت که خیر  
 بقواعد خبریه مملکت افرقه بدین خطه بنمیدرت و برین ملت  
 بفرایند علیه کتاب حقوق ملکه بارون شلتا و طوقا بنای  
 بکبرار و دولت شرف سحری در و بانه از زبان وی بزرگ  
 ترجمه نموده و پنج روز نسخه از آن بدار کمال سبب هر رسیده  
 مقرر که به کتب ملت برانکه بفرایند ترجمه و تحویر و برای اخذ  
 و تحویر جایگزین و بار عدالت در تهنیه و تهنیه است  
 اللہ قدر الله کترین علم و کاه فلک است به محقق ملت بکانون  
 بافتن ضاعت و عدم نظام و تحویر و بزرگ محض جاب و ثوق  
 سمیت و برکت نام هر ملون حاربت ترجمه کتاب مذکور نموده  
 چنین امیدوار است که ملت به در نظر فووت اثر و باری و ملت



فربن حسن قبول قباله فاعرض کما سارک آید باجکند منوب  
 مشتمل بر جزئیات جزء اول در بیان حقوق موضوعه و جزئیات  
 در بیان حقوق طبیعی آنهاست اما حقوق موضوعه ملاک که در اول  
 عاوت عبارت از حقوق موضوعه و اصل است که در خصوص  
 مناسبات مختلفه ملاک یکدیگر و جهات عدیده آنها فضا معادلات  
 خاصه چه بقضا عالات قدیمه جاری و معنی است و قوه و  
 مذکوره در ضمن باب که هر یک از این فضا است مندرج پس از  
 شروع مطلب میان پنج فقره مساوت بود که هر یک از این  
 و ملاک مختلفه در امور و احوال خود متعارف و مطلقند و مقتضای امر و  
 یک حکم مشترک ندارند و هر یک از این فضا است که در زیر عبارت و  
 مناسبت یک نوع صواب و عموماً مجبور نیستند و بدینجهت حکام عموماً

حقوق ملاک نمی تواند و در حکام خاصه موضوعه فقره فقره  
 معین و مقرر بعد از آن بطور ثانیه جاری و نافذ باشد و لکن نظر باید  
 چندین قسمت که در حکام عموماً مذکوره بود به معادلات خاصه  
 و عالات قدیمه جاریه میان دول و با بدقت کامله معروض  
 و مرجع و پاس هر کویسند و تدابیر و توفیق است لهذا در هر  
 حکام عموماً مذکوره از مواد فقه و آگاه از آنها برابر است  
 حالت و اهر معرفت علم مخصوص کثیر به نفع **باب اول**  
 در بیان عموم حال مختلفه و صواب و توفیق **فصل اول** در بیان  
 مناسبات محل نسبت به دیگر اجتماع مستقر جماعتی که بعنوان  
 ممکن و تمدن در زیر حکم رسی باشد با ضابطه علم و توفیق نیست  
 ملک و ملت مرمانند و نظر اینکه رسی دارند و ملت تعبیر می کنند



معلوم است در ادب زمان که هنوز معنویت و مدح است  
 و فیما بین ملل مختلفه روابط دوست و موافقت بطور آسایش  
 و موافقت و نه نایز حالت افراد است و شهادت برورد و موافقت  
 ملک و ارتباط و معاشرت حسن لغت و خصلت و معنویت یافته روز  
 بروز طوایف ملل همچون هر یک در حل نیز با هم میگردانند <sup>تعالی</sup>  
 میانه یک یک نوع علم و سبب و جوهر آمد حتی در از نه سلف  
 فیما بین حل و حرکت نیز روابط خصلت که گفتم مرعی و معنویت  
 نامرعی و صف و جوهر لکه در باره اطراف فقط عنصر که در میان  
 فتح جهان نموده یعنی کنون است و گفتم بر آنکه روئین است  
 حالت قابل و بر و ال آمد و خصلت مذکور در آنوقت است  
 قطعاً هر یک بر طرف و با هم که دیده نفر با در نه است و در

موتس شدن و هر طوری و ما و قوت تعالی یافتن حکام با پای  
 ریم به ملائمت و در هر محلی موجب کثرت و اجتماع مردم که موجب  
 تفرقه و مناسبت است با یکدیگر و بعد از آنکه هر یک در هر  
 محلی باشد و فیما بین حل حسن لغت و این صورت قطعاً  
 و گویا یک نوع حالت افراد و طوایف است و گفتم و قابل تمام  
 اصغر ملک و موازنه و تفرقه در حالت نیز اتفاق و تعادل است  
 از پیشتر حاکم کرده موجب میگردانند **فصل دهم**  
 در بیان اصغر موازنه و تفرقه مراد از اصغر موازنه و تفرقه  
 است که منجر ترقی معنویت ممالک و مزید الفت و محبت است  
 کرد و عیناً اصغر موازنه و تفرقه است که در آنها حقوق متعادل  
 یکدیگر را رعایت کرده هر کدام آنها که از خود بخوبی و در همه جا



در مقام مدخله با احوال یک از احوال اضربه حال سار به شفا  
اولاد و جای خوب باشند و جزا نقد و راز وقوع است که بگویند  
نابیند مانع نیستند و در هر است که سبب علیه چنین صدق  
که موجب احوال مراد خیر مطورت به سبب سبب بصورت و عدالت  
نمونه فقط تغیر معادلات صلیحه سنی یافت و هادیت کامله  
حال خواهد بود که در هر احوال صدق که در خارج و قایم سبب و کمال  
و لایست که سبب سبب است و سبب از سبب سبب  
و سبب هر که در و سبب رفع مصیبت جهت و سبب  
و سبب که مابین در مختلفه است اول است ظفر نایب و سبب  
در سبب علت احوال و سبب بعضی معلوم و سبب با و سبب  
باز از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

و کمال در بعضی خصوصیات از عدم کفایت و انبیه که صرف نظر شود  
بوساطت قانونیه املاک و اموال را که در تصرف مردم است  
محافظت و وقایع سبب علاوه برین غنچ از دیال انار سبب  
و سبب بنیان صلح و سبب و سبب سبب سبب سبب سبب  
و کمال در سبب سبب و سبب سبب سبب سبب سبب  
هر چه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
**فصل سیم** در بیان احوال اصول موازنه بوسیله سبب  
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
اصول جدید و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
در قطع او و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب



در مملکت اطایا از قوه بقدر آمد بدین قرار که هر چه  
مذکوره که از اینست و قوت قدرت بنایت مختلف و تفاوت  
در آن ایام چه فقها و رواج تجارت وجه بجا طلب و چه  
و قریب کمال الفت خلد را با هم دهند عین بعضی از اینها  
به ضعف حال خودشان واقف و بخیر کسی که هر چه  
متصد رطال جبر و قدرت آنها خواهند خائف گردید و  
برخی از هر چه مذکوره بهر همای یکدیگر مایل و حتی  
بدفع هر گونه تجاوزات جنبه که موجب ازال یا از هر چه  
فانگشته اند بعد موازنه بوسیله رعایت کنند و بعد از آن  
بوسیله ادعای حقوق که بابت نسبت مملکت اطایا سازند  
فرمانه و مسامحات متد بظاهر و در هر چه و غیره

اوراد و بدین خصوص مضطرب و متحرک گردیده بخای کسی که از  
در اینست و در این مملکت اطایا نماید قوت و قدرت  
زیاده از قدر برای آن دولت حاصل شود و بخیر که مادی تطبیق  
ماحوال با هم که سایر دول بنیم شود بچاره جوئی دفع خطر کفایت  
حال معان نظر منصفه اتفاق دارم و از آنکه حقوق متقد بر یک  
خودشان را بهر چه محافظت نمایند و قدرت زیاده از قدر حق  
احد در اینست و در این مملکت اطایا نماید قوت و قدرت  
موازنه بوسیله در نظر نیز حلیه رواج گرفته از مملکت اطایا نماید  
عرب و در و پاسر است که در خیر اند و یافت و بعد از آن  
بوسیله ظهور محاربات شده بدین مملکت اطایا نماید قوت و قدرت  
وفاق در هر چه با این اتفاق و اتفاق اینست و اتفاق مبدل شده



هر تیره جنس من تنقه حکمت و تسخیر و جهالت است باید  
 دفع و مدبر گوید که از راه صدور مدکور در ساخت و تنقیح جلوه ظهور  
 یافته الی یومنا هذا تطبیق احوال خالیه اور و با معنای و صورتها  
 متغیر بهر حال وقت جابر و نافذ است **فصل چهارم** در بیان  
 اصول معاقده با اصطلاح علم تنقیح اصطلاح معاقده عبارت از  
 ملکیت است که بمنزله معاقده معقده مابین جنس و با بعضی باشد  
 بعد از اتمام آن که فیما بین جنس معقده و شرط میشود که حدود و حقوق  
 یکدیگر را به وجهی و قایم و محافظت کند از محاربه و جدال و دیگر  
 صرف نظر نمایند و در صورت وقوع اختلاف ممکنه فیما بین ایشان  
 بطریق مساوات و مساوی بدفع و رفع کنیز و از آن سبب است  
 اصداق و از اصطلاح عامه و تنقیح معقود است و زمانها بدست

که هم صدر منور و بداند باقی نماند است که همانند که از قوه غیر آید  
 که هر یک یک حکم عدلیه عمومی بطور شایسته نیست عساکری که وقت  
 ضرورت کفایت نیست با شخص و ترتیب شود که بصورت اصول  
 معاقده تواند انواع معاقده و در هر جنس مختلفه معاقده را تطبیق از  
 قوه بفرا آورد و هر وقت یک از اجزای تنقیح بعضی سرگرمی و جد  
 تعرض را و مرام یا آنها با حق لغزنده جزا و سب است  
 جاری گردد و عاری خود نیست اند نظر هر یک که اجرا و تقدیم می نماید  
 از جمله مشکلات بلکه هر یک هم حال چنانچه از جمله محال است  
 اصداق و در صورت محض و هم و خیال و تحقیق اجرا و ملازمت آن  
 امر است محال و چونکه اجرا و محال است صدور مدکور و بواسطه  
 آن احتمال است خبر تیره یا بی خیال و معنویت بلاد و جمیع ملوک



مسطورین مربوط یعنی کمال اتفاق و تفاق حول اصل تنفیذ در صورت  
 اداره و نبات بونیفیه و بزرگ عدم تفاوت و فراق این دو  
 و نبات منوط است و نظر باحوال هر چند هم که تضاد و تضاد  
 شرطین مذکورین منوط مگر در از جمله نوادرات باشد علیهم السلام  
 حسن و لایستار باب بونیفیه جاست که اجرای اصل مذکور از جمله  
 مواد ذریع است که سهولت تخصیص **فصل پنجم** در بیان اصول  
 ربابت در صورتیکه یک دولت عظیمه که بقدرت و قوت  
 و جاست قوت بین ادیان ممتاز و مافرا از است قانونا  
 یا مجریا بر اول سائره همچو ایالت تته اجرای ربابت و در ممالک آنها  
 مانند محکمت خویش مستقل اداره هر حکومت باید اصل مذکور که  
 بدینگونه میان اصل را بهم نسبت به دیگر جاری شود و به مصلحت

علم بونیفیه اصل ربابت مطلق مکنند لکن بعد از آنکه با اجرا  
 و اعمال باشد اصل مذکور بسیار مصالحه فرین است و حال ذریع  
 آنها رفاه عالم و سایر امور معترضه و امیثو در مدح و ذم  
 مذکور بالذکر است لکن لکن فرض غرض تا مذکور در اینگونه و ذریع  
 آن به جا بلکه یکجا به صحت چون آنها یک جهت ظاهر و مود است  
 را بر اینجه که هیچک از افراد آنها در رضا و خشنای رباعت شخص  
 آخر را طلبکار نمیشود هر یک از آنها نیز در آرزوی خود سر خوان  
 از مدخله در طلبخانه باحوال و طلبه هیچ لکهای حیرتانی نباید  
 البته این قبیل اصول ربابت قطعاً بصورت و باید بویست قطع نظر  
 از این لکن فرض در آنها برضای عام و اتفاق نام با صحت مذکور است  
 و منوط است مانند محض بر حسب آنکه هر وقت سلطنت برطرف



و محکومت در سایر اطراف سرحد و باقتضای حال در جانب سلطنت  
قوای سکریه فوق الحد از دال و بالعکس در جانب محل محکومت  
ظهور فقر و احتیاج است و هر یک بدیهی است که اصول مذکور در جانب  
منافع و منافع آنها را خیر و برکت نمی تواند شد و در صورت کمالینقی  
مجرى دشتن آنس بوقوع محاربات مستند به مقتضی و بهر در و در اول  
و این بنیال است و معریت نمودی کشته بالذکره منافع و منافع  
حرثیه زیاده و تفوق منافع حاصله از حرب کرده برای ملت  
غالبه جاره بجز خرابی طریق مصالح نخواهد ماند و خستبار صلح  
بهیچ قدر فقط عداوت یک نوع غراف بوسه قصور گردیده  
انجمنی موجب است و طغیان غام محل محکومت و بهر در و در اول  
عالت سبب لال نام و تمام محکومت خواهد بود و زوال ملت

قاهره قوم رو نمایان و مانند قمر استیلا و تا بهر حال سایر  
حل بعد به عظیمه که منظم اصهر رایت بهر اقل در نظر شما صی که  
و قایع ساله عبرت احوال عالمی می رسد برای عدم موفقیت  
اصهر کور را حمله دلدایر قویه است **فصل ششم** در بیان انواع  
حل **نوع اول** در بیان حل مستقله و غیر مستقله هر یک که  
حان اداره احوال خلیه آنها فقط است اختیار خوش و است  
و بدینجهت از هر گونه قید زبردت و محکومت حل جنبه دار شده  
با صطلح علم بولتیه موسوم حل مستقله و بالعکس حل به صورت  
مذکور نیست موسوم حل غیر مستقله یعنی بنا به ذالک  
همچنانکه عداوت موقت یکد ملت با حل جنبه که از رایت مناسب  
ذاتیه حکمران و یا مولود جنبه خارجی باشد و یکد اقتدار و سخن



بدین سبب هر چه حق اطلاق و استقلال را که در نسبت را بهما  
 به قدر و حد را نسخ و مابست ما و کسی که در نسبت را بهما  
 در اداره امور و خلقه خویش خود است بهیچ وجه نتوانند  
 امر اطلاق و استقلال آزادان و از نفاد و جرایم حق  
 مذکور مانع شوند که اکثر حقوق اطلاق و استقلال مذکور که  
 از نسبت در قانون یا جبر امر می شود کیفیت عینی یعنی حقیقت  
 و بر حسب برهون آن قطعاً مالک قهر و لا قبول سایر احوال حقوق  
 مدخلیت ندارد زیرا که مدخله کون محل جنبه یا احوال طلبه  
 در نسبت مباحثه چون این در سر حقیقت عدم سرعیت است  
 حکمیه و اعد در اندام محاکم در صورت مزبور از جمله موارد ممنوعه  
 از وسیع اقتدار این است و بدین سبب که بعضی مالیت

دهند

و قضایات که در اجراء لازم حکم و حکومت غیر مطلق است  
 و نه با تقریب استیارات خاصه و مابست خود و در حد  
 پاره امور جزئیة بین افراد و ممتاز و افرادند بهیچ وجه  
 حد و صلاحیت را بهم نمیرساند که در اطلاق و استقلال  
 و هر چند پیش از این در قطع ادوار و پاره تمایز که حقوق مستقل این طرف  
 بعضی احوال قهر و اقرار و از طرف بعضی رد و کفایت می جویند  
 و مگر خالصاً با بهر مقتضای آن با باب علم و تحقیق این  
 واضح و ثابت **نوع دوم** در بیان محل مرکبه غیر مرکبه  
 نظر باینکه کیفیت احوال محل غیر مرکبه حکم خاص و عام است از ذکر  
 و بیان آن صرف نظر می شود اما محل مرکبه چون جرایم مختلفه که  
 محل مرکبه جارت را نه است که هر یک مطیع هر فرمان حکم



واحد و کما هر فظ بالذات ترک یک نوع اصول حکمیة را می  
مواظب بیند علیهذا کما هو انا و کما هر فظ با آنها مرکب اطلاق  
مرکبند بنا برین وجه که و اما مرکب گفته میشود از آنجا که صورت  
ترکیب این الی اللہ ستم و مؤید بهیه تنها به تمام فلان و یا  
حکومت قاجاری فلان خاندان منصرف به ضرورت بعضی  
وقت مزبور و یا بقراض خاندان قاجار در کور فوراً هر یک از  
مرکب هر باره در امر حکومت خود مطلق و مستقر خواهند بود و هر  
که فظ مرکب گفته میشود نظر به آنکه عبارت از اجزای مختلفه است  
که کما هر یک در باب صحت و استحقاق است و کما هر یک غیر  
ربانیت شدن یک از آنها سابق برین مبتدله ایالت با مرکب است او  
عزیز و عاوی میباید لهذا بدین است که حقوق اطلاق و استقلال

هر یک آنها نیز وقتی که و موقوف خواهد بود پس در فعل  
مرکبند صورت ترکیب این بدو وجه حاصل میشود همچو که  
مرکب که بشرط مطلق و مستقر بودن هر یک از اجزای مرکب  
در اداره امور و خلیفه خویش تنها بخلیفه ای که حقوق ملکیت  
هر یک آنها و قایم و محافظت در آئینای حرب از یک دیگری مد  
و معاونت شود و عقداً آنها بجهت صورت ترکیب آنها با اصطلاح  
علم بوسیله اجتماع حکول و بالعکس هر یک که برابر جنبان کردن  
هر یک از اجزای مرکب از حقوق منقسمه و موقوفه خویش حکام جاری گردان  
از خدشان مطیع و کوب بصورت ملک واحد است از صورت ترکیب  
آنها را حکولت مجتمعه اطلاق میشود نوع ستم در میان سلطنت  
و جمهوریت میباشد هر چه نظر بنظم و جهت و صورت حکومتی







تکرار وقت کلیه برای کتب چهار شتابت کتب پنهان  
 موسم به لایون که در طرف قطب است بعد از وقت عدد و <sup>خاتمه</sup>  
 شده سوار اقام و طوائف ترک و قمار و روم که عبارت از  
 اسلامیه ملوک و لائیه در قطعه و در باغ تنها به عیسوی  
 تابع و اصغر و قواعد پنج مذاهب کثیر از انواع و متفرع است و بهر <sup>نقطه</sup>  
 از جمله مواد لازم است که در کتب محاکمات طریقیات ترک  
 و برستان و روم مقبول و معتبر است بر اصغر و این تنها <sup>بر</sup>  
 و ماوراء نیت و حقیقت اجراء <sup>آنها</sup> علی بنیه و حقیقت قانون محدود و محصور است و در  
 خصوص کلیت و صورت اجرائی الهی تجویز و ماوراء نیت لازم است  
 مذاهب غیر مقبوله مذکوره فیما بین حلال تفاوت کلیه واضح است  
 همچو که در بعضی حلال فقط بکتاب این معین متابعت و در بعضی

با وصف مزید میسر است و یک نوع صهر و این سائر نیز است  
 و در بعضی برای عیسای و تهرام هر گونه صهر مذمتیه ای هر کان <sup>خست</sup>  
 و ماوراء نیت است و هر چند از قریب که حیوان نام طایفه ریمان  
 که بیشتر از اکثر محاکمات روم با طرد و اخراج شده و <sup>مجلس</sup>  
 قبول اذخالی و قطع نظر از حلال قانونک فیما بین کثیر حلال  
 برستان و با پارسی هم معاف است که باره عهد و عهده و <sup>ال</sup>  
 شتابت مذمت و نفوذ مالک آیین و مذمت بحال تنقیح <sup>ترتیب</sup>  
 بدرجه حال یافته است لیکن بعد از این ارضه و تجویز و <sup>و</sup>  
 با حلال باقی ماندن کتب محمد است **فصل هشتم** در بیان  
 انواع درجات حلال نظر بخوزه و مع و افتد ایشان <sup>در</sup> حلال مختلفه  
 نظر بخوزه قدر و حساب کوزه آنها چه بدول تنه اول و در تنه



در تنبأ الله و چه بدول بزیه و کجریه یعنی بوجهین مذکورین قیمت  
 می شود حال چنانکه از رتبه اولی معده هستند سوای حاکمیت  
 عبارت از حال و سیرت و تفکیر و فریب و پروسا و رتبه بیست  
 از حال بگریه هم آنست که مملکت ایشان بادریا محمد است  
 و تنها برای محافظت از شجارت پاره سفاین حبس می شود و دارند  
 درین باب ظاهر الدلیل و حفظ پاره حال بزرگ بنیمیه بگریه  
 مستحق برادر است که حتی لکفایه به جهنما ما جیمیه که عبارت  
 از سفاین قیاق دارد و در وقوع مجاریه بگریه کاهل العده و ظاهر  
 مالک باشد حال اختصاص تنبیه مذکور است نظریه و در تنبیه  
 با هم مذکور استغنی از قید شجارت **فصل نهم** در بیان انواع  
 و حاکمیت حکمرانان نظریه تنبیهات تنبیه که ایشان مستحقند قطع نظر

از تنبیهات فرق است و خلاف که بر وجه شرح بحسب مع قید از نمایان  
 حال باشد تنها حفظ حقوق تنبیه مذکور است ایشان پایشان و ایشان  
 تمام حال مختلفه فی نفس الامر یک و با دعا مطابقه نظریه تنبیهات  
 از یکدیگر بگریه متعده می باشد این را بر اینست که تنبیهات و تنبیهات  
 شود حال که حاکم اجرا و ابراز بعضی تنبیهات تنبیهات حرکات  
 تعظیمیه را در حق حال بزرگ معتقد و موافق و بدیهه و بدو و بدو  
 یک قاعده خاصه درین باب بنی الدول جاری می شود یعنی  
 یک تنبیهات نام که با فاده و بیان تعابیر خاصه و مخصوصه  
 حاکم حکمرانان و انواع تکریمات تعظیمات واجب الدوله در حق  
 ایشان چه در حالت حضور و چه در غیبتی سباحت و مرور از رتبه  
 اجنبیه و کذا لکن با فایده جمیع توجهات تعظیمیه و لایق به بیان



فصل در قصه عادی و شریف و در حیات و شهادت  
 بزرگواران و موضوع و در کتب است القاب فاعله مندرج است  
 سوائی است بطول و شریف و امیر طور و قرال و ان  
 و حق و اکتور و دین و لاند و خوف بهیچ این القاب فاعله است  
 با قدر و اهم و در ش خطاب مصطح و تعمیر و دیک خلیج  
 هم متداول است همچو که حضرات سلطان آل عثمان بجای خود باشند  
امیر طور و قرال ایا لقب سمر مارت بعضی شکوه و قران قما  
 و اکتور و دور قما و همچنین اکثر ریشه که در ام حکومت متعلق  
به لقب است بعضی فقط ذکر خطاب می نماید و باین مجلس  
 بر حسب درجه شان و نسبت امیر طور و قرال است بر لقب  
 رفیع تر و شریف تر است خدا است که بد و لقب مگر لقب مستحق

مگر که بین القران مرد توق و است بلا و است انبار ات  
 فاعله و حق عظیم از قدیر ار ال بجای بزرگ و که این تا ج نست  
 بر تخت از ین و لقب خطاب کردن کلمه اند که هم ریشه می نماید  
 فقط مخصوص مگر ان لقب ایا لقب سرفه مذکور است در زمان  
 در قطر اور و با لقب امیر طور عایت کلیه و بعضی امیر طور ان  
 و ما باین جهان و رئیس سر خیر کار عالم عربی عزت و است  
خاص به است و مرد و امیر خزائن و جنت لقب مذکور  
 و بغیر از اول که است لکه حقیر یا حیدر و ال پیش ان  
 بعضی اهام جهانگیر موسم یا پیلان لقب مرد بزرگوار ابوج شکست  
 و مناخات عقل یافت و بسی نصفه فاخره مرد لکه فرخ رض  
مطلوبه و نام شود عالم عدم نایان قدر و است بر لقب امیر طور



به لقب قرال مسلم ارباب تبقه است و مله نغین و شخص  
 القاب حکمرانان عبود المذهب کیفیت و مع و اقدار ایشان کتب  
 قضیه بهجه که پس ازین تها بحسب ارباب پریم و بعد از آن قضیه  
 امپراطوران رومانو و موقوف بهجه و در انام حاکم هر یک از  
 مادیست که خوب بخوانم و این و هم ملک دولت خویش را لقب  
 و خواند که میخاهد لقب سازد و بالعکس حکمرانان با تحقیق  
 و نقد رند که القاب با خوده اولاحب المرام رد و نقار یا قول  
 کنند و هر چند بایشان و اعتبار بر دولت اجد و ثبت است  
 و نامعین و مقررت است و کتب و ثبت و انستخند که از قدیم  
 جاریست و لای که مملکت آنها جیم واحد و در حکم الملک نهادند  
 و القاب خویشان ایشان بر خطیم است بنی الممالک است

و فتح و این و با افعال فائز که با پریم را از خلد چل بر  
 و شتر کاشتن و کذا که نظر نغین ملک و فتح در بقدر و حمت  
 که هر یک که در بین مله نغین با القاب امپراطور و قول حامد و بدین  
 عنوان استحقاقا و تشریفات علیه رتبه نالند ایشان بظلم و غیره  
 بار بار تبقه واضح و غیر مستند **باب و میر** در بیان حقوق  
 ملکیه عموم مله **فصل اول** در بیان صورت کتب تحصیل  
 ملک مال همچو که هر کوزه اموال و ثبات کاه بجز واحد تصرف  
 و کاه بر این طرفین یعنی مقبض و مستحق از دست بر این تصرف  
 میشود بالبداهه هر کتب هر کوزه ملک نیز کاه تصرف کاه بعد  
 مبنی بهجه بدو وجه مذکور تواند تحصیل بنا بر این چاره که  
 و در باب ثبات احوال این ملتند مانند کاه از مردم و جهنم کوه



به خصی و کتاب هر نوع ملک مال فاکر و بیع و هبه و  
 واخذ ملکه تر خاص اموال منقول و غیر منقول کائنه در ملک خود و همچنین  
 باخراج آنها مقدر بجهت جریب اموال و اعلایک تبعه است هرگونه  
 اشیاء و اموال غیر مکتوبه نیز که در حوزه قلمرو ملک کائنات است مستقر  
 اند و ملت مرشد که ملک ملک مزبور است و نسبت به احوال و  
 معدود شدن آنها از اموال مکتوبه حالت مذکور مستغنی از غارت  
 عینها مالیه نیست غارت شدن اموال در ایام محاربه و همچنین  
 صاحب مال در طرف فلان مدت ظهور کند بقدر اینکه مال او عاید  
 ضبط شدن اعلایک آن بمیزان جو که هیچکس بشنا باقد و چنین  
 مذکورین که قانونا در کتاب هرگونه اموال و اعلایک مشروط است  
 ندیده بقاعده حقوق ملایم و قطعاً مناسب و انخواهد بود

اما بر مالیه که محض واخذ تصرف حق باید است نبوده و بجهت  
 بانک بوجه مذکور صلاحیت بهم رساند لازم است که اولاد از مال  
 بلا صاحب و یا از صاحب اول متروک و بصورت بلا صاحب  
 مانیا احوال نسخ در اینه تصرف ممکن منظور و مانا برای طالبین  
 اخذ و تصرف نسخ مستند نفع باهر باشد و علل و هرهاله تصرف  
 باین صفات ملکه شود بجهت اینکه قانونا مکتوبیت باین صافی اند  
 لازم است که هر اخذ و تصرف در حق او فعل محرم گردد یعنی مانایم  
 بهر جهت کتاب اخذ و احوال گردد و چون محض نیست غرض  
 و تصرف در نسخ با کفایت یکسند انداختن است که بهایست  
 یک رض صیده و با قطع و نفاد نسخ از مال و احوال  
 بواسطه زکریا و علایک موهبه کمال مکتوبیت نسخ قانونا ملک مکتوب



ان ارض سبک باشد و نه سنگین و نه خالص و نه مرکب  
و نه طول مناظراتش الی لکن بطور استیجاب و تحقیق و تکیه  
و کمال و در صورت آنست که یک ضربه از آن  
که فعل و تحقیق بدایره کموت است و حالش است یعنی از حی  
و نوحی که خواه بوطه حرارت و فلاح و خواه بدلت و جبر  
به حر که بدلت محمود و تقال یافته است سر او را رنگ سبک که مکتوب  
و مال منور کشف شود و این دقیقه کفایت که در میان فضل و نقص  
اختلاف است بنا بر ذلک بدلت کشف و بدلت  
یک از ضربه غار نشاء بدلت فکرت و تعبیر و تفسیر  
آنجا جبر باشد و در صورت عدم ماضی است ماضی و منع و خارج  
سایر از سکون آنجا و زرع و تالاب کون است و این

سکون و آنست که است و کذا لکن نقطه ای که از طرف  
و نعت با بدقت و تصرف شود و باید که در باب توزیع و تقسیم  
آنجا اتفاق طرفین صادر گردیده است عدم تعلق نقطه واحد طرفین  
و بحالت طرفی مانند آنجا نیستین است و بدیهه کوفت که  
علاوه بر آنکه صاحب حق مالک هم که بیشتر صاحب است و بعد از آن  
و بحالت بلصا افتاده است قانونا تجزیه شده که بطریق اخذ تصرف  
تخصیص و کتبت و در میان ضما و اتفاق شخصی که بیشتر تصرف  
آنجا مرسوم که بود و همچنین علما اقرار و انباء او که این مال را ترک  
کردم ضرورت زیرا که حالت مرسوم کتبت هر مال و هر محض  
بوطه محرومیت از غلات که و بدلت کموت است کتبت ظاهر و بعد  
صلاحت و کفایت کتبت برای آنجا و کتبت بحالت مرسوم کتبت



و با هر مژده **فصل دوم** در بیان حقوق ضایم و محقات  
 بوجهی که حاجت بین مذکور حقوق مطلقه متعلقه بازل کوشه نیست  
 به حد و نفع است بلکه هر گونه کمالات و محقات و افع که در حق آنها  
 ظاهر شود بعد از او فایده آید و طبیعی حاصل از ازل کوشه و ضد  
 و ضبط شود و از قوه بقدر آوردن حقوق مخصوصه متعلقه بازل کوشه  
 ضایم و محقات و سایر برای محاک که با آنها و کار و برابری  
 از اتم مولود است خاصه باین گونه آنچه که آنها که در بین ملکین  
 مختلفین حد و نفع و فضا از مبداء طبیعت کاه بر طایف  
 کمینه و افکار و کار و نوشته به خط و بکار و بین از یک طرف  
 بریده بطرف آخر محقق نموده موجب توسیع و تنگتر یا بقدر و تنگتر  
 از رخی و نفع در زمین میوند و بدین است هر چه از مژده

بوجه مذکور قبضای شده است به از یک طرف بریده و بطرف آخر  
 منحنی گردیده است از قبیل محقات و افع معده و محس که آنها  
 بآن لاتق شایسته هر کس متعلق و عادت است محقات منور و تنگتر  
 متعلق و عاید خواهد بود و هر گاه نهری یعنی روضانه در میان ملکین  
 مختلفین سرحد است بکافه طایف که بصحرا افتد و نفعه مجرای  
 تغییراته از طرف یک جاری شود در صورتی که نصف تبدیل خط  
 مجرای نهر منور ماندن خط حد بقای خود در موندن کول  
 کردن لغ و همچنین فقط در صورتی که بکوشه نهری غیر نفعیه کاه  
 طایف شایسته و کاه نوشته که کم مجرای خود تغییر دهند  
 خط حد و حقیقت لغ مجرای تازه روضانه از جمله موادی است  
 که بر حسب خط و عهد ناموای مفعده و نفع باها قرار داده شده است



و در محاکم که بدریا و بحیرات محدوده هستند هرگاه قضای یکینج  
حالتی که گفته شد آنها را صاحب بکشد بدینگونه یک قطعه زمین  
مستطیل را در صورتی که صاحب را بر سر یک نقطه  
زمین هم باشد مال آنکس خواهد بود و بالعکس هرگاه آب  
که یکبار بر وجه اضلاع زیر آب کند در حالتی که قضای  
قضیه حاضر شود چه نتیجه باشد چه حوز را جمله محقات و چه  
کشته یا بفرورد مال آنکس شود که قطعه را در شرف آن مال آن  
بود و در میان یکینجی که فیمابین دو محکمت سرحد است کلاه  
بفرموده است حکمیه یک قطعه خبری که بار یکبار از طرف  
لکه در وسط حقیر نه واقع است متعلق و عاید کن نصف آنها  
بیک محکمت و نصف محکمت دیگر کفایت است که تنفی از میان آن

**فصل سیم** در بیان احوال و احکام مکتبه و محصله بطریق  
عهد و میثاق بیشتر ذکر شد که درین باب بشاید  
احوال هر چند نمیشد احوال نامی ازین باشد که بطریق عهد و  
هر گونه احوال لا کسب بشود و یا احوال مکتوبه خوشن را بدین نحو  
مبیع و فروش و هرگز و اهدا نمایند بنا برین وقتی که در  
باجت با ملت با ملت بهر ایا تبدیل یک نوع ملک مال  
قرار دارند و برین باب هم بقصد تنقیح عهد و میثاق گفته شد  
بوجه مذکور سایر احوال قطعاً و حقیقتاً را نخواهند داشت  
که بقصد و قرار احوال یا بدین معنی ابره مذکور مدخله کنند و یا  
باجد طرفین متعادلین نظرها غرض یکسانیت نمایند با وجه  
اینقوله عهد و میثاق که مستلزم تبدیل و کتاب ملک و مال است



گاه بوسیله مال و گاه بچند قسم بوقت از قید بیع و ثمر و چهارم  
و دریه و مثال اینها منی بجهت انواع متنوع صورت حصول می باشد  
باز برای آنکه همه جهت موافق خفایت عدالت باشد از جمله موارد  
ایجابیه است که علاوه بر رضا و اتفاق تمام طرفین متساوی و این  
در ربط خود و زبوره اموال و شاید مستکسبه فخلد و ثلثا بدست شخص  
مکتب تعویضه احواله شود **فصل چهارم** در بیان بیعت  
و کیفیت حقوق ملک ملک ملکیت هر حالت علاوه بر اراضی  
و سایر که حوزه ملکیت کسب عبارت از آنهاست با اموال منوبه  
گمانه در دست عیال و برای آنجا و متعلق مکتوبه و غیر مکتوبه  
در فوق الارض و تحت الارض نیز متعلق می باشد  
حالا در ضمن تحقیق بیعت و مدو بیت حقوق ملک و ملکیت

نور و رسته که از اتم مولود علم و تفسیر است باینکه نظر باینکه  
هر نوع منور و صده ذاته کاه عبارت از دریا و بحیره و نهرو کوه و  
صحرا و دره و اوایعنی برنج دره و صحرا و کاه عبارت از کاه  
و چوبها و دیوار و کوه و ال حدق که با شخص بعلوم عدالت نصب  
و رکنها اندیشیده علیها بدو نوع و بحد و طبیعیه و صده و مصنوعیه  
تعبیر میگردد و لکن گویا کند که صده و منور باینکه کدام طرف  
منسوب بکتابت نیز بدین اقتضای مالیت شود که صده و منور  
حالی است که نصب و کسب عبارت از آنست که در صده و طبیعیه  
مالیت نظرف و نظرف مالیت طرف آخر است و فرضانی  
صده و منور ملکیت باشد هرگاه یا نظرف نه مذکور یعنی اراضی  
انظرف که مشرف به منور است از قید مکتوبیت خلاص است و در صورت



اشعار است که یا از مزبور هم مال آن دولت میبود که مالک یا به  
طرف دیگر است و هرگاه یا به نظر من مزبور یکس آخر محکوم است  
در صورتی که بهی است که از نصف حقیقی من مزبور طولانی  
کشد نصف آن به نظر من نصف آخر به نظر من مقسوم  
و نظر به اینکه از جمله حقوق مرکوزه مطلق هر چه است که در  
اند فرسخ محکم خود تا نهایت حد با اداره هر کوزه مورد تعجب است  
و با استعجال گما اجرای مقتضیات حکم و حکومت نماید علی بنده استغنی  
از رفیع تعارض است که در اجراء و حقایق حقوق مذکوره و در تعارض  
حال سایر خارج از اداره استحقاق ایشان و یک کیفیت معمول  
عیان **فصل پنجم** در بیان صورت حال نظر به اعتبار  
و خلیه در حال اجتناب هرگاه در یک حالت تارة اعتبارات خلیه

و معاذ الله بعض حرکات فاسده که موجب دفع تعقیب است  
و حکومت است چنانچه ظهور نماید لکن به سبب این بعد تعرض است  
اعتقادات خلیه صلاحه و خفت ندارند و لیکن در صورتیکه  
انقباض استبداد حکمیه و زراعت و انقباض استبداد بحال  
هموار باشد و یا بهر دو خاصه و یا بهر دو حفظ و وقایع ابر صورت  
حکومتی که دفع تعقیب میبود میجو باشد و یا کمتر که دفع تعقیب  
حکومت برخاسته اند صفر از آنها برای تعرض امر تعقیب استمداد  
و تعارض از خارج گفته شد آنوقت مرخصی مانده است در حال  
با اینکه اتفاقاً برخاسته کیفیت حال آن شخص و دولت و بدفع  
آن امر و لو جبراً اثر است نباید از جمله امور مقرر است و با اینکه  
موافق شرط فوق سبب لصلاحه و خفت آزاد اند که انقباض



وقت در انقلابات اجنبیه مدخله باحوال یک جهت نماید  
 باینکه کمالات را بپوشیده است که تقریباً بی واسطه  
 بدفع اتفاق جهت فرستد و کلیس با درجه چهارم معاهده عقد  
 فیما بین اهل اوترای و پروسیا و روسیه عقد و تجار و بدو خطه  
 و مقرشان است که وضع انقلابات حکمیه که خلاف رضای حکمدار  
 و محض اقتضای رایجی الهی نفس اجبار و او باشد باشد نیستند  
 و هرگونه تبدلات و تبدلات فاسد به که سایر ملل و دولت  
 و یا نسبت به صبح عام و فاء انام مدار خلدل خواهد بود  
 متوجه باینکه در باب اقتضا جاریه بیکه است که استیکو  
 نامرغوبه جبراً و قهر و دفع و منع شود **فصل ششم** در بیان  
 صنوف امانی که در دفع ملکیت که استیکو

دارند تجارت از شخصی است که سبها در اندفع ملکیت میقیم  
 و متصرفند و بکس که انام توقف است در اینجا مذهب قلیله  
 منتهی است یعنی تجارت از روی و غریب است که جنبی هم میگوید  
 و صنف بر هر مرگ است و وطن و شکر که استیکو در آن ملکیت  
 شناخته و اگر استیکو در خارج نشود مثل بعد و قطع ملکیت خانه کرده  
 و اولاد که از خود شخص بود و وطن و در شای قامت آنها در خارج  
 تولد که اند نظر مانن قضیه آنها جنبی صالقی باشد و والدین خود را خطبه  
 ابدی و شمرده میزند و از هر گونه حقوق و امتیازات محضه و لدین  
 خوشان بهره و رشدن است معین است و استیکو خانه و ولدان  
 نداشته با و دار که در گشت و گداز و بار بار بر میآیند چون برقع  
 اصلیه که در نفس الامر وطن آنها کفنه شود دارند علیهمند و اغلب احوال



مسکن بفرمان و بیاورد که دیگر کسی از دست  
خوشان موطن اصلیه آنها نباشد **فصل هفتم** در بیان مالها  
کسان جنبه بر فرض مالک و اخراج آنها از دایره ممالک  
در ضد چهارم این باب فاکه بیان حق تعالی قدر و قوت  
هر دولت است که در حوزه مملکت خود هر گونه امور ملک و حکم  
و ادار کند با خصوص ابدا آنها را بحد کفایت است و هر  
هر دولت است که در حال کسان جنبه که باز روی آمدن مملکت  
تجزیه و تقسیم فرمایند و همچنین بجا نماند که در این  
مملکت بکند جز اخراج و تفریق و تخریب کسان جنبه  
حمیده شرف مانند از دشمنان مملکت بلوغ و بزرگوار  
افعی آری این مانع کشتن و تخریب مملکت قطع شدن رشته

هر دو همان نواز نیست علیهذا که هر حال در و باز مال اظهار  
بارده عدم قهر کسان جنبه و باطرد و اخراج آنها از وضع  
بعضی مجانب است لدی الله تعالی حکام حاویه بر خضت ملک و  
مملکت و مکت و روت و بطه شرا و ملک و حقا و  
تسیم و دایم قاعده مرغوبه رعایت بدقت کامله مجری  
نظر بخصوس کسان جنبه که بوجه و گوار ظرف بکوت باجارت  
و دخل مملکت و مقارن حسن قهرشان اند با مقابله باید بروفق  
قوانین ملک و سیاست که از قدیم در بلاد مدخوله آنها جاری و  
و همچنین بروفق اصحاب طبعه بلدیه که مدارا فرج و حاکم  
عمر و حرکت کنند حتی در مکان تنهت و باید هر گونه  
خبریه تعصبه دقت و است که در هر حالت مراهم ادب و رعایت



رعایت نمایند و نظمیان ضابطه مدبره که موجب نظم مملکت  
و نسبت بآنها پس در ارفاء و مهتبت باشد شصت و پنج  
تا هر خبریه و امولات عمیده الفایده فستید بر سر که در مدخل و مخارج  
مملکت از دول و خارج ابراز اوقایع بجا بیاید و شصت و شش  
پس پور تو مطالبه نماید و وقت ظهور عارضه و خارج مملکت  
یعنی عیال که بواسطه شصت و شش است بولانک و نه نه طاعون  
و وبا محوف و نودی بیلانک است بجهت حفظ و حریت سرحدات  
اصول قرآن و ترتیب بجهت کشند و کس که بعضی است بجهت  
موصوف و باطل و کس که بعضی است بجهت ارجازت و مملکت  
مشغولی دارند و آنها را که بجهت خصلت مقصدی و مملکت  
سوء اند جبراً از خزانه و یا بطرد و جلا و جاسازند و همچنین

و نظایر اینها اما خصلت حمل که عادتاً در کتب انجمن  
در آنجا می شود فقط یکم که مانند لایحه ساختن تجارت فواید  
تر و در مکنده مخصوص بجهت دخی که و هایل که فوج مستحقان  
مرا میزد اغلب اوقات صد و سی و پنج در فواید و توقف  
از بیان است **فصل هشتم** در بیان جمع و کما بکما  
در وضع بلاد که در شصت و شش و داخل مملکت نمودن بکما بکما  
و اخراج کون آنها از کس بجهت ارباب از طریق الدعوه و حب  
و کس که ساختن و مملکت بجهت کس که بجهت بعضی ای و احسان  
هر دو است و بموجب بعضی موافق بجهت بعضی و بجهت  
که از طرف یک دولت و شصت و شش و بجهت و مملکت خود املد  
بجهت و بجهت شصت و شش و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت



و محکوم بکسر قند و ارقه نسبت به اطلاق لفظ الله  
و مانع نیست این بطلان وطن در کاندنای پورته سدرج نشسته  
پوره مملکت قهر و ادخال کون و همچنین بقرب بکر و حیدر و یا  
مهرت به سمرقند و فرستادن محضه تبعه اصلیه در اجنبیه  
از وطن خودشان دور و بفرستادن دخول مملکت اخراخوا و ضلال  
نمون بقاعده حقوق ملایم از جمله ممنوعات شمرده میشود و کسی که  
برای عهد آوردن اینگونه نیابت کند و مملکت کرد و نکند  
لکه در این اوقات بیکر شمرده و توقیف و به عقوبت  
سزاوار بود و آنها را اینست که بین اول و اول فرستاده است  
**فصل هفتم** در بیان حقوق دولت نسبت به عموم بیکان  
در ایام صلح و در جنگ و عیث با یک این جنبه نسبت به هر ملایم

و تبعه اصلیه قصود در خوا نهادن اکثر در بعضی قاعده غیر مساعی  
و مانع نبوده و رایام چه بطلان خوف و مجانبه از اجراء صلح و تعالیه  
بالمش و مجازات این خصوصیات را بر اطراف و در بعضی از  
مرام همان نازنی نسخ و طایف اکثر قواعد مذکور و معتقد است  
آمده ایوم بقایا که معصوم بلکه با نیابت خاصه و سعاد  
حسبه عرض شده آنها با هر وقت بنام مملکت و لکه  
استغنی از بیان است که هر گونه قاعده و قانون فقط در قلمرو مملکت  
حاکم که قواعد مذکور و وضع و احداث است بقایا پذیر و عدم تو  
و اعتبار آنها در خارج هویدا و تسخیر باشد و بدین طریق که  
اجنبیه نیز قدرت مرخص بقوانین جاریه در وطن با صلح خودشان  
نداشته هر آینه سفید خواهند بود که با صلح و حکام ملایم که در قلمرو



گشته اند رعایت و اطاعت نمایند و بسکن و فرکه و رکه دولت  
 او را مخصوصه ایشانند و این باب جاری باشد و یک آن جنبه  
 پیش از دخیل ملک با میده مستحق بودن و پنج بابی دولت  
 حال کرده و زده است این قبور اقله باشد و در صورت واضح  
 واضح و چنانست که غلط و نه کس از منور از دولتی که مملکت  
 آنهاست بکام قطع و هر یک از ایشان تنها با حکام مرعیه  
 اصحاب خود و محکوم خواهند بود **فصل در بیان حقوق**  
 دولت نسبت به بعضی اشخاص و قطع نظر از یک موافق دیگر  
 فوق و دخیل کس آن جنبه مملکت بکسر دولت بعد از و نه آنها و نه  
 مبادر که قوانین جاریه آن دولت رعایت و اطاعت کنند چون  
 چنانست که ذاتهم جنبه مستند و قید نهال و چوب و نه چنانست که

مملکت و دخیل گشته اند مقرر کنند اند علیه نظر بعضی اشخاص  
 اصلا و قطعا بدولت مکرره زیر دست محکوم خواهند بود و هرگاه فقط  
 بدوام اقامت در مملکت و یا بوجه سبب بکسر از این اموال  
 غیر منقوله گشته و در آنجا و یا با قضا را و نه چنانست که  
 این خصوص تعلیق به و نه است نهال باشد یعنی به یک از این  
 غلط کس آن جنبه از حقوق غربت چنانست و بسک تبعه جنبه  
 که مملکت و دخیل اند و نه است چنانست و در صورت به تفاوت  
 و وقف به بیست که علاوه و نه است آنها بطن و نه چنانست  
 گشته هر یک آنها نفت و ذاتا با تضام حال و اموال مملکت  
 رعایا متعهد رعایت هر گونه حکام و قواعد همان است که در ملک  
 مقیم خواهند بود و بعد از آن لکن قضای مناسبت با از آنها



بفارت انداز و مرصع طن صبا غنچه خورشید  
 بجزکت گشته اجرای معارف و درین باب نیز مشایخ و خصوصیات  
 بمقتضای یک از اسباب مذکوره منوط بحسن بلا و امتحان  
 دولت خواهد بود که شخص مذکور تابع و محکوم بحکم دولت و لکن نظیر  
 بوجه مذکور و بیانات گذشته معین است که هرگاه یک ولایت یا  
 باقتضای عهد و ثبات و یا جهات دیگر اقل و حکومتی که بنیز تابع  
 و لاحق قریب بود منقطع و غیره و دولت دیگر ضمیمه محقق شود بعضی آنکه  
 کیفیت مزبور و علل و بروجیهات اباعلام و اینها و هر تعلق نظام  
 فعلی و هر یک از اینها که کافه رعایا و جمیع اشخاص و موجودات  
 ایلت مزبور نیز از ملک مستقر اند دولت معده میبود که ایلت  
 مزبور ضمیمه ملک او گشته و بسکن درین باب بجهت خدای

حق صریح عدول کون یعنی تنها کسی را که در حد صلح و قوت  
 از ایالت مذکوره استند قهر و غلبه یک ایلت متخذه است از عادت  
 قدیمه حال او و با و لکن یک ایلت بعلت پاره سپه و در حق  
 از جمله ایالات قدیمه حوزه مملکت خویش از حقوق مستقله ملک  
 و تحت کفایت و رعایت و عتاب بر حال اخبار حکایت کند  
 و در صورت منبانی است که پس از آن جمیع ایالات که در ایالت  
 مغرور و مزبور و غیره گشته فیما بعد بدولت مغرور و چگونه علاقه  
 و مناسبت باقی خواهد ماند زیرا ادعای بی جا که قدر این  
 بعضی حال و در خصوص عدم زوال اعتراض و تهمینه و تیرم کردن  
 به عرض ایشان بشریت نیز اموش آمده و هر دفعه اجرای  
 دعای از جمله تجاوات ممنوعه معده که دیده است و بوجهی که حاجت



بیان نماید از جمله حقوق و لوازم دین و دولت که نظر مقتضای  
حاکمان اجنبیه را باین غرض باری از مملکت طرد بفریب و انعکاس  
از طرف دیگر معاشرت و دخول آنها را بطن صاحبان متوجه  
نماید **فصل باینده** در بیان حقوق و دین دولت با بزرگان  
بکلیه که در مملکت است که در صورت دخول کسان اجنبیه  
مملکت بیکه است مطالبه اخذ وجه نماید بر ایشان بشود و لیکن  
بدریجه ای که میسر آید و در زیر سایه عدلی که بدایره حکومت  
داخل شده اند متظلم هستند و در تحت حمایت خاصه و انجمن  
کنش میباشند گاهی با بیغیرانه خو که از بیغیرانی با او عطف می باشد  
هر گونه متوجهات و احوال که در آنجا مرسوم است متوجه شود  
و گاهی بیکه ایام اقامت آنها در مملکت منحصر بدین قلیه است چند

در خصوص امثال باج و خراج آنها از ادای متوجهات رجوع  
و نفس عا و تا معاف مستثنی شده اند و لیکن بین الدول از آنجا  
حالت است که در ادای آنها بفرقه بعضی اموال غیر منقول و یا بهر گونه  
منسبات عمیه الله استعمال طرح گشته است اینها منوط به غیر منقول  
و مجهول شمرده و در زمان بقی ممالک دولتی که زباله از جمله اصلیه  
مطالبه اخذ رسومات از کسان اجنبیه می باشد بر و در ایام و طو  
حسابات و بظن عام درین باب فرق تفاوت که در میان  
رعایا و غیرا نوعی از بقوله تعدی محسوب است امروز عادت مشهوره  
در اکثر مملکتها مذموم و مردود بلکه کفایت ناهنجار و عقوبت و بکار  
کسی بطوائف اجنبیه در خلل اقامت و در خارج وفات کند  
برای اینکه اموال منقول که او در حین منطوق و حسب انقضای عا و الله



و لایقانه میان در تقسیم و توزیع شود میباید که صورت ملوک و  
 وصیت نامه مذکوره هر وقت با صورت مملکت و ملوک و صورت اجراء  
 و انقضاء آن معاینه خاصه مملکت که موالی است و که در آنجا سوابق باشد  
 و قبل از این رسوم مدومی که میان ملوک و پادشاه در وقت آن  
 وقت و فاکت آن جنبه بر می و محرمی یعنی موالی است که آنرا  
 بهر به خط منقذ که خط خاندان معصوم نمایان این وقت است  
 وقت و اعتباری برابر رسم مذکور باقی میباشد **فصل دوازدهم**  
 در بیان حقوق دولت در حق مکاتبات نظر با حکام ملکیه  
 بحقوق عالی تر شخصی که در یک دولت ممکنه یعنی  
 کاندید مال و مکتبه نسخ و وضع جبر و تعزیرات و غیره  
 بجای که در هر قلم و حکومت آن دولت گفته اند بغیر از مکتبه نسخ

و اجزای آنها و همچنان و سایر که موجب قانون درین باب  
 مستثنی شده اند و باید هر گونه حکام موضوعه و نه منوط به آنکه  
 مدار رحمت و امانت و موجب مملکت و ملت و با شخص  
 قوانین علیه حکمیه متعلقه بحقوق عالی تر که در آنست موضوع  
 دایم کمال وقت مرعی و غیر دارند چنانکه با وجود تعزیرات  
 که هر گونه قاعده و قانون تنها در قلم و قلم و وضع آنهاست  
 و عدم قدرت و وقت آنها در خارج بود و اینست از قاعده  
 حکمیه و این قانونیه دایره بحقوق عالی که در یک مملکت بر حاکمیت  
 اصول عدل و مال و معرفت حکام مامور و مرخص از جانب است  
 در حاکمیت جنبه صدور و اجراء می شود اگر اوقات در ملک و  
 و موطن اصلیه مالک آن جنبه بر شایسته اعتبار و اعمال بود



مقتضای آنهاست و حرکت میکنند و حساب آنهاست که خارج شود  
 در موطن است و خود کمال است و تحت است و اندک بعد تعقیب و اطاعت  
 احکام جاریه را بر وجه حقوق و دولت خرمیوند جایز است و الله  
 قرار داده است که لکن یک از آنهاست که در عالم این نظر است  
 و شخص این دو جهت است چون نهاد بد در صورت منطبق و قاعده  
 حکمیه المدعی است که مدعی علیه شخص و بر حکمیه مدعی علیه است که  
 جهت مراغه و دعوی آنها موافق حکام مرعیه نظریه و جهت قطع  
 و فصل شود و بعد از آنکه بصورت مذکوره دعوی آنها قطع و فصل  
 و بطرفین پس در شرع حکم تفویض گوید مدعیان مزبور و ان  
 اذن آنرا خوانند و است که تعزیرا مشروط است حکم صادر شده و با  
 و رجوع مراغه حکمیه آخر دعوی مزبور و تجدید و تکرار کند مگر نه

و قی که سند دعوی یک منتهی متعلق بحقوق ملایمه و با اطر  
 محکمه مامور لها در حقائق حق آنها تا خبر رسیده و ملکه غرض و  
 ظهور نماید در حضور نفع و احوال متعلق از بیان است که  
 طرفین مرخص و منفرد خواهند بود که بدو اتفاق عدم ممنوعیت  
 از حکم موقوف نظر آنها که بجا است از آنجا و برابر محاکمه و رویت  
 کامله آن میزان تمام رجوع محکمه اند و است که عاقلان  
**فصل سیزدهم** در بیان حقوق دولت و رابطه آن نظر  
 با حکام سیاست مدیه متعلق بحکم خدایت لکن با اطر لازم  
 حکم و حکومت و حق عموم کینه مملکت چه از صنف غریبه چه از  
 رعیت و همچنین لدی القضا اجرای ضروریات جزا و سیاست  
 ارازم تمام هر دولت معدوم است و لکن از هیچ دولت دعا و مطالبه



نموان معوق که از خنده اشخاصی که در خارج مرکب خلف و قبح  
گشته اند و در خطه مملکت و بیستند و یا با آنکه در مجرای آن که قرار  
بمملکت او و خدش است اند و جوگیرند که به نوعی از خدش و قبح  
و گرفتار و یا باطراف آنها قسود تعین گوید و موجب از مملکت  
اخراج و هراسانند معذرا در باب نیز بطریق تنبیه و تفسیر  
رعایت اعتبار میشود همچو که بین الدول موجب عید قرار گرفته  
که مرکبین بآیه قباچ شریف از قبیل طغیان یا خیانت وطن  
و نهال آنها لکه قرار از مجرای آنها خدشان بمملکت خارج بود  
باینکه خلف کار از آنها نسبت به دول بر وجهی ضرر زده باشد  
باز بهر چنانکه حسن توقف آنها مقدم بر تفسیر میشود چنانکه  
بین آنان یا جزای آن که آنها مستحق هستند باینجا و در حق آنها جاری

و یا حسب المصلوب بقید و بند بطرف موطن اصلیه ایشان رجوع  
و عاید دارند و نهال که در تقصیرات خفیه از مقوله مال  
کر براندن و از شکری که بخین و نهال آنها مرکب و نهال  
لکه از مجرای آنها قرار گرفته بمملکت حاکم خبر و ضرر خود از خطر  
عقوبت بفرج و در آنکه احوال از حسن و جزا مستم و مصون باشد  
**فصل چهارم در بیان مالیه و نهال و نهال کسان**  
و شفاعت و امان آنها و چنانچه که از انواع افاوات مطهر  
قدیر آنها میشود چنانکه در جنبه همه در تحت قضا و حکومت  
حلقی که در مملکت او است اند و نهال و از نقصان قدرت مستغله  
اند و دولت است که لکه یا از آنها در مملکت ضرر زده مرکب جرم و قبا  
شو مرکب ضرر و زیاده و محرم حسب القانون جزای آن را که مستحق است



محرری و در عیند اسرار جل هویت نمیشوند و دعا و مطالبه  
 که استیگوز ابرهت قیامت کسان جنبه برای اجرای <sup>نفس</sup>  
 نادب بطرف موطن اصله خویشان اعالمه تسلیم کنند بلکه اجرا  
 و انجاء این حقیقت است که کس لطف دولت مذکوره منوط است  
 و وقتی که کسان جنبه برای اعمالک حاجت دیگر مرتکب جرم قیامت  
 شوند پس آنرا بمحکمت دولت اخراج کرده باشند و از طرف دولتی  
 که در محکمت کس مرتکب جرم گشته اند خویش را بر ملا آنها بود و در خصوص  
 رد و تسلیم آنها بطرف دولت مزبوره دستور العمل که بنیال دولت جاری  
 و مرعی است نظر باموال ضامنه هر چه است مدد کاره و مختلف است  
 همچو که در باب رد و تسلیم مجرمان مذکوره از طرف بعضی دولتهای  
 مضایقه و تقاضا و از بعضی بیرون معهوده رعایت و اعتبار <sup>بعضی</sup>

بر دفعه بر شرط و عهد با اجرا مدعا انداز شود و بقدر پیش  
 کسان جنبه که بصورت مذکوره مرتکب جرم گشته اند چون <sup>نفس</sup>  
 رعایت با صفا نگارند و بکنند و از طرف دولت محکمت دولت اخراج  
 مرتکب جرم و قیامت گشته اند بنابرین هرگاه از طرف دولتی  
 و اعالمه آنها طلبید و بیاید بطرف تر رد کنند که آنها <sup>بیش</sup> موجب <sup>بیش</sup> باشد  
 آن دولت بجهانزد و لکن فقط تبعیت با صفا نگار آنها بطور سابق است  
 نکرد و بجهانزدی رد و اعالمه نمایند که در محکمت آن مصدر جرم و <sup>خست</sup>  
 گشته اند و بحسن و لایق رایب تسفیه که بناسبت احوال دول  
 با هم دیگر و حقوق مذکوره اطلاق و تقلیل هر یک <sup>قصد</sup> آنها مطیع و <sup>قصد</sup>  
 معلوم میباشد که چنانکه از مقتضای شان و بقدر آرزو دولت است  
 که از اجرای جرایم کسان جنبه که در کشور و محکمت آن مرتکب قیامت



شک اند بگذرد و از جرایم آنها عفو و غماض نماید همچنین از بعضی  
 نشان هر دولت است که در حق اهل فساد حق که در مملکت آخرت است  
 نظرها شفاعت کند و بالعکس نفرة قهید عدم قهید یعنی نظر احترام  
 شفاعت مبروره از طریق حق مستقیم و لغو غلو یا غلو نیست  
 است و اختیار دولتی است که مستعد حکم و تادیب اهل فساد است  
 و اینکه شفاعت از طرف یک دولت قریب اجابت نمیشود و یا  
 در حقایق حقوق آن جنبه که در مملکت یک دولت فاسد است و یا  
 شایسته وقت کردن سبب می شود که ایراد معارضه و یا  
 احداث جنگ و محاربه از طرف هر دو کند **فصل یازدهم**  
 در بیان حقوق دولت و رابطه میان نظم و نظام و ضابطه  
 چون مقصود از نظم و نظام ضابطه مدیه تحصیل اسباب حیات است

عوالم سیاسی و وقایع محافظت شایسته نظم است مذکور بر  
 هر دولتی را اهم مواد است علیهذا برای دولت که جمیع عایا و یا  
 و کافه غرایب و جنبان حتی حکم ملل و بیجان و یا بر انبوه اشخاصی که  
 نسبت به رفو این مدیه معاف و مسلم معاف می باشد مستعد و مجبور  
 خواهند بود که نظم و ضابطه مدیه بدقت رعایت و مقتضای  
 آن عمل و حرکت نمایند و نیز دله و قوف و جمله مستند است که  
 مواد خاصه لازمه که در ضابطه مدیه مذکور است عبارت از  
 نه چیز است و او هر مدیه یافته است از قبیل اینکه آن جنبه  
 که در مملکت فاسد است و نیز در ضابطه مدیه نگه دارند و آنها را  
 از تقالید انواع مساعده و تیار است که از طرف آن ضابطه آنها  
 در حق این مبدول است و نیز هر خاص در مملکت مبروره است



نابند و هنگام وقوع محاربه و جدال عیال را گزیند و خارج مملکت  
 بطرف وطن یا صحنه شان جلب کند و طبع و شرکت غیر مناسب  
 در مملکت قیام سازند و کتب و کاغذهای خارجه که در خارج طبع  
 و باطراف نشر میبود رخصت نمودن بدفع مملکت بدهند یا بدهند  
 و یا آوردن آنها را بعضی شروط منوط و مربوط دارند و بعضی  
 دین و مذاهب نظام ماله از جهای دینی مختلفه و طرق تنوعه  
 اخاض کنند یا نکنند و بواسطه دقت در ماله نفوذ سکهای گوناگون  
 ضرب تهیه و همچنین بدل آنها اولاد نمایند هرگاه از طرف  
 مقرر و شاه نمایند و بقدر و هرگاه رایج و مقوله خارج مملکت  
 اعتبار دهند یا ندهند و کف و طلب هرگونه که ماله را بدهند  
 و قیمت اصلیه آنها را تقنین و تعدد گیرند ماله بجهت ارباب

و غیره

و تنظیم و مرصط و اداره آرا حسب الله علیه و از طرف دولت  
 اتمام و باید است تمام یک شخصی از اهل ناس و یا بقصد  
 یک قوم یا مربوط تسلیم نماید و برکت و مثبت انبای  
 و حفظ و حیانت نهاده و شاه و مرسله از محبت می آید و ورزند  
 و لکن خطا و تقصیر بسته یک چیزی غایب و الهی برود که  
 دیده و لا بقدر و وجوب نگذارد و برای کمال بسیار غایت و ثروت  
 و احتیال حسن و اوج تجارت باز و ماله هرگونه که کسب و حلال و  
 تکیه و رول و تعلق و خدایه با تجارت جنبه حتی لغت و برکوشند  
 و همچنین بر این **افضل شا زده** در بیان حقوق است  
 در باب انواع مباحه چون انواع کافیه و آدم یا کجای وسیع  
 و محدود است که کو باس دارند و یا از هر طرف یا از هر طرف



منسوب باین طرف یا بآن طرف محصور و محصور است علیهذا  
 بمنطق جغرافیا اول را اوقیانوس یعنی کاب محیط و ثانوی را  
 کبار محصوره می نامند در صورتیکه بگونه کبار محصوره هر موقع  
 از اوقیانوس در هر از اطراف بواسطه معوره محاط و محصور باشد  
 بواسطه معوره و تصرف هر دولت است مایه مرقوم نیز در این  
 حکومت اند و دولت خواهند بود فضا یا اینگونه دریا یا اقیانوس  
 بخش محصوره و از یکجهت بواسطه راه خلیجی یا ساحل اوقیانوس مقصور  
 محصور باشد در صورتیکه از طرف یک دولت بلاد است غیر خط  
 و تصرف تمام مال و بدین علت یکتالی از اموال عمومی باشد  
 این نوع دریا یا اقیانوس از قبیل حکومت یا اقلیه محروم بوده تنها  
 و قریب متغیر شخص و حکام راه خلیج را از اوقیانوس <sup>مقطوع</sup>

ساختن و بدین طریق دخول گشتها را از نظر فیه بر اعمالت  
 ممکن باشد در صورت ظاهر و هویت که راه خلیج بهر دولت  
 منسوب در برابر مزبور نیز مانند دولت عاید و محکوم خواهد بود و  
 که اکثر متغی اربابان است که خلیجها و لجه یا مادامیکه خط <sup>قطب</sup>  
 آنها بواسطه اتمیاها و سکر یا مقدر و از دخیل گشتها یا جنبی  
 و قایم آنها میور باشد از اموال عمومی معده گشته بهر وقت  
 محکومت گرفتار خواهند بود و نفو ثمایان احوال بحر متغی  
 اربابان است که کماله بده بحر شال که پیش از این در خصوص قبض تصرف  
 بلاد نیز آن گن مبادت نفوس و زمین فلک و در خفاست  
 طول و بوقوع میرسد و خلیج جدیدی است که در خفاست محکومت  
 منطقه آن از طرف دولت فرزند ادعاست و همچنین لجه یا







اسو بجزه واقع و در بیان حال مظهر فرط مسافت گشته با آنکه  
 بیش از این حالت در میان باغی است که دریاچه مذکور معاند مطلق  
 حکومت و خوش محکوم و زیوت و عیال قبض بقض و استقلال  
 آنجا داشته باز سایر احوال نیز باب متفق اند از آنکه به بفره قرار  
 برین اقیانوس که گشته با و گذرگاهها تسبیح بدو که مالک مدراس  
 مذکور بعد در مابای وسیع تسبیح هر کس حریف و مرام خود در  
 ماهی نمون و کشتی کار کون محاربه **فصل هفتم** در بیان  
 حقوق احوال در حق سواد و یا لک و در صورت معان نظریات  
 وسیع کشت و غنوم دریا را از دشمنان جنی حفظ و وفای  
 مستقر و تسخیر و به موجب خط و تصرف بطور اسرار و حد  
 گویا غلبه فاق محال غیر منصوص است و لکن از آنجا که قطع نظر از

و یا که جای خود را دارند بقدر آهانه ام که در شای می رود یا بواسطه  
 ارتفاع و استلاد و یا از خاک و غرق و زیر آب می کنند از جمله  
 حلال در آنکه مالک مدراس نیست معذور نیستند علیه این باب  
 بقض قدرت رسم عیالت و حقوق عمومی حالت ملت بعضی  
 مرفعه مقرر گشته است که مجموع قواعد مذکوره در علم و تفسیر حقوق  
 تعبیر نماید یک ناله کثیر از اعتبار و جمله و وقت کامل احوال را و این  
 چنانکه لک لک اول شود که فکر و جری که عبارت شده از این حد و راز  
 مقدار سایر که بوجه مذکور نیستند دریا از خاک و غرق می کنند نظر  
 باحوال احوال مختلفه سبب معای صورت پذیر و به قدر از این عادی  
 و مشتمل می تواند باشد بگونه جواب سبب است میوه که کیفیت منور و در  
 بطور این قطع و تعمیم گشته و لکن در جری مذکور که هر قدر



وصول یک صوت بند یا بقدر یک کلله رس توب اگرست  
 تا اندر ضح دریا ممتد و کاه تاده میباراند فتح دریا با حد مانده  
 و کاه بقدر رافق حتی شخص ناظر که در ساحل است به سمت رانظر  
 ممدود و مقرر و بقصد منور بتعین آن حکم و تحدید است و معلوم  
 اهر و قوف این مولوت که قدر اینج بکلاف متعال و غیر من حکم و تصرف  
 عا لظلاق و عا د سفر طوطی است و غیره و حق آبهان که در آن  
 مساجیر و ایزلنده و باقیه مساجیر و غرض و نالنده و نواح و مساجیر  
 فیما بین دولت منور و محل تقابل و اوللنده و سبک ظهور و خلاق  
 گردیده و نالنده کور و لایم هم حتمی عارضه به هنوز در احسن  
 توبه باقیه است و لکن بطور عمومیت نظر شود از قوه بقدر و در  
 حقوق تنوعه و حل که در باب منصوص است چه در حق حد و مال

و چه در حق مقدار مساجیر که قلم و بحری طلاق می شود همه به منصف  
 فوائد کلیه یسبب از قبیل سبب که اجرای باره حرکات تعظیمیه و  
 که نمونه اعتبار است مانند توبه از غرض از غایت تجارت و از کندی  
 جنگ که در قلم و بحری مکرر است و مکنند مطالبه نمایند و غایت  
 اجنبیه از مساجیر آنجا و خدش که آنها که آنجا واقع است منع  
 سازند و هر گونه محمولات بحریه از قبیل در و مرجان و سایر که  
 باقتضای شدت امواج بکند دریا و امواج و اخراج می شود و جمع کنند  
 و همچنین چندین سال اینها سافع کثیر و حقوق عظیمه منصوص است  
 و لکن جوارح اء حقیقی یا از حقوق ساحلیه کوره بغی از منصف  
 نزد کندیهای اجنبیه بقلم و بحری مذکور و توقف آنها در مساجیر آنها  
 و اقدار آنجا غالب و قات با خصوص و اتمام صلح مواظبت



اغراض صرف نظر می شود پس کن لآن هم در کثرت اما کن مرعی و  
 معتبر است که مطالبه اخذ رسم مالوف از غنائم خلیفه میسر گاه می شود  
 و باید عرض کن از جمله شایع آنها مقداری معین برین کتب معتبر  
 دخول دهند و اصول قانونیه جاریه دین باب در هر چهار فصل  
 مختلفه برای مطابقت باحوال سائر آنها بطور علیحد جاری نگاشته  
 می باشد و نیز دارا علی بولتیه مستغنی از حاجت رعایت که در باب  
 کار کردن کشتی در روی نه مانده که قاهره می نمایند با اینکه حد  
 و استحقاق آن تنها تیغه اصلیه مملکت که نه از نور آفتاب جاریست  
 و مخصوص می باشد باز مانده نیز نظر با صدها متوقفه حل هر دو ای نظام  
 و قرابه جدا گانه مقرر گردیده است و همچنین هر دو ای در تجویز عدم  
 تجویز کار کردن بیکایگان با کشتی در نهانای موصوفه مملکت خود

ستم و مختار است **فصل هجدهم** در بیان حقوق حمل دریا  
 لب دریا کسب از آن و علم بولتیه لب دریا کسب دریا با رضایت  
 از صاحب اطلاق می شود که وقت دریا در زیر استی رانوها هم جز  
 بازار است برین فروع ظهور کنند و مجموع انواع حقوق را که  
 متعلق و لاجع به کسب کن در باب با اصطلاح علم بولتیه حقوق  
 و اختصاص بوطه ای که حق مخصوص جمع تصرف عنوان می شود  
 که مفاهیم وقوع کسب غنائم با موانع متلاطمه بکار انداخته می شود متضمن  
 حقوق غرق و کسب را اطلاق می شود پس این باره حالات است  
 و حقوق شنیعه در بعضی حوض جاری بود از قبیل اینکه وقت غنائم  
 کسب بجا که با هر نوع مرارت غلظت نخوشان غلبه حدی است  
 رسانند اهر صاحبان را قدر اموال و ثبات ایشان را بکفا



نسبت غارت مرغونه بر و رایام این غارت که بهر دست  
 رفع و ابطال گشته حالتهای در حق با اهرق و با اهرق  
 مال که برین و دله و در ان بطن قصاص و کفایت باشد اجرا  
 و استعلا مگر که در و همچنین که بهر رعایت و رعایت متعارف با حق  
 خاصه میکنند که هر وقت بوجه شروح بکشتی منکر شوشت  
 و تخته و هر گونه اموال و متعه آرا که شدت مواج بکنا سار  
 بمبازت با اساعدا از آب برین و از تلف متخلص و مخرج دارند  
 و لکن همان آنها در طرفیت موقوفه ظهور کنند اموال و متعه  
 مرفوعه اخذ و ضبط نمایند و لکن سوال شود که کدام طایفه  
 و خصی از این که حقوق خاصه مذکوره را از قوه بفعلا آورد  
 اینطو جواب آید که در بعضی معنیها عوام تناسی که در صاحب منکشفند

و در بعضی منها کسان و بطریق کشتی و طایفه که بکشتی را بدین  
**فصل نوزدهم در بیان حقوق عدل و باب فایز چن**  
 اوقیانیه را که عبارت از بحر منجمد و بحر منجمدی و بحر محیط غلبه و بحر  
 محیط جنوب و بحر معتدل باشد یعنی دریا یا بحر بزرگ یا پامان را  
 با صهرید و حده ضبط و وقایع چون این منکر و متعه و عدل و حده  
 و تحت حمایت کفایت بکونه آهبا بکافیتی آدم و عدل و عدل  
 محض و نمیشد علیهذا واضح و هوید است که اوقیانیه ها سزاکور  
 و اقامت رفیت و حکومت و حکومت بکونه در روی آنها بکشتی  
 کردن و صید ماهی و غیره و حکمت و محاسبه و زینت بکشتی  
 مخصوص گشته عموما و البته برای جنس بر طبق هر ملت باشد لکن  
 و عاود بجا که در اینام خبر و حال بغرض اجرای حکم و حکومت استعدال



در حق بحر محیط غریب پس نهاده است باینجا و تو بقالیه و بطریق  
 التفات از طرف بعضی ل صورتی است فیما بین التفات و قطع نظر  
 از یک از طرف ل مایه است و حق فرین فرار و حق ن کرده است  
 خیر فی نفس الامر چگونه در عا سطرط را فعلد و علمد مجری شدن بهیچ  
 متصور نمیشود و لکن هم بود و در حق که نه است مظهریت یا در سرفیات  
 بحریه یا نه که علمد است با از طرف سفا بن اجتناب عرض و نظایر شود  
 بدیهه معلوم ارباب این و کاست که بحر محیط مذکور است و در حق  
 البته از قبیل حکومیت تشریحی را بیک حق و خوشی است و سرفیات  
 باطله مرشد **فصل بیستم** در بیان عموم سرفیات بحریه بلکه  
 تشریفات بحریه که کما یو سطرط و لولایت تم یک نوع را بیک و حکومت  
 بعضی دریا که در کوفه ل بحر تبار ام مواد معدود است عبارت

از باره حرکات تعظیمیه و معاملات خرمیه که از سفا بن در حق سفا  
 آخر وقت هر جا شدن آن و با در حق قلعه و سکر کاها در حق  
 و عرض لک عرض اجرام بود و چون چگونه حرکات تعظیمیه کاها است  
 و در بر تر و کاها می نهان نموده التفات و عتاب است علیها صورت  
 ادا و جرای آنها نیز حسب کیفیت اختلاف پذیرد باینجا که معلوم  
 بشاید آن مولود بحریت که کاها هر وجه تشریحی یعنی از سفات معلوم  
 بمقدور معین تو را باین حق و کاها هر وجه تشریحی بالیا یعنی به پا  
 آوردن بالیا بهنا یا بهنام و یا تا وسط ستون و کاها هر وجه تشریحی  
 هفت و نه صد اکون که هزار را عمرت بال و کاها هر وجه تشریحی  
 فراتر بعضی صاحب منصبان جهت عرض سلام و اخلاص سفا بن سفا  
 که مظهر تشریفات حرکات تعظیمیه مذکور است و این و تکریم می باید



## فصل بیست و یکم در بیان تشریفات مجریه که احرار آنها در

محکومه و غیر محکومه تعالی است بفرقی و مخصوصه که بین الدول عقد  
شماست مجرم و غیر مجرم که هر دو کشتی خواهند گشت و آنچه  
لک اتفاقا در بین کوشش نماید در برابر محکوم بدو که برقی <sup>یک نغینه</sup> اند  
بند که به بند نخورند و یا کشته یا مزوره از محاذ نسکرها  
و قلعجات و جر که نوپا قعه در آنجا امر و نمایند در صورت کشته  
مزوره همان عتبات غرض سلام توپ این چنین و برقی این  
کردن و بالابان فرود آوردن مجبور خواهند بود و تنها نغینه که  
حکد لهن و بهمان چند بار با متب سایل و سایل و سایل  
میشنی بعد از هر گونه سفاین متعاده و این که آنها قلعجات  
واقع در عرض و در حق و با غرض سلام تطیف ارام خواهد

و کشته باشد که در او قبایس و برجا غیر محکومه کار میکنند لکن در اینجا  
وقت تضاد است که یکی از احدی عرض سلام و ادای تشریفات و حق  
یکدیگر هیچ نیابت متعده نبند و لکن درین باب نیز خطه است که  
ممکنه پیش وقت دفع شود و در بعضی احوال مقتضی است از اینجا  
حالت است بین الدول قانونا چنین مناسبت مقتضی است و این که  
وقت تضاد کشتی تجاریه بفرقی است از طرف کشتی تجاریه و وقت  
ملاقات نغینه است بفرقی است از طرف نغینه که در تیره کشتی  
و هرگاه بر تیره وی باشد از طرف آنکه بالین موافق است و بهمان  
در جاب شدن یک کشتی است که به تیره نغینه است متعده  
آن یک کشتی باید شروع بفرقی تشریفات شود و قبایض سفاین  
که در برقی بودن حال نظیر و فرقی و بهمان نغینه در حال



و هر چه غرض از او باشد که اگر گشته باشد بر چاره دل در حق آنها آغاز  
 سلام عرض نشدنی است شو چونکه مطلوب است از چاره دل مزبور درین باب  
 که از این لدول علت ظهور شقاق و نزاع گشته و بکنش سبب گشته  
 مقتضی بطور است به محرمی و متن باطلع کفایت خارج از حد ضبط  
 و مرقت بهر و بر حسب لغت فائده و منفعت فاین موضوع  
 این در باب تدبیر و کفایت کوهیده است علیهذا قاعده است  
 سحر نه مذکور است بر و ایام زمان فرغت و جاهل شدن ایام که  
 بار بار قوف این ماله غیر مستقیم بغیر حرکات و تسبیح مقتضیه  
 میباید **فصل در تدبیر** و در این باب است در حد صلاح  
 علم و تدبیر ماله که قید وجودیت ملحق بهر بود عبارت از معادله حکمت  
 منعده است که برای حد طرفین معادله حد و حجت تقاضای

نویس

مطلوبات معین مستند و برای طرف آخر مجبوریت باسجاح  
 فلدن مطلوب و با اتمام فلدن تقصیر و با اجتناب <sup>نفت</sup>  
 از فلدن حقوق و اختیارات مقتضی باشد مثلاً لکریه و حجت  
 علیه یک است از هر عقد معادله به موجب کتب جنین شرط و ابر  
 کوه که استقام وقوع محاربه جنود مضوره باشد ای می و مرور <sup>رون</sup>  
 مملکت اندک است ماخون و مرخص شده و بالعکس است مزبور ام  
 به تجوز و تحکیم و جنود مذکور و تعمیر و تعمیر معبرهای لدرمه  
 منعده و مجبوریت در ضیوت بواسطه سکه از یک طرف باطلما مطلوب  
 حد و حجت است و از طرف آخر باسجاح آن مطلوب و مجبوریت اند  
 معادله مذکور ملا با صلاح علم و تدبیر معادله وجودیت ملا <sup>طریق</sup>  
 مرشود و اسپیکونه قبول وجودیت که در عهدنا همانند رج مر کرد



لکه چنانچه موافق است که بکلیه حقوق مطلق و مطلق است  
 متعینه و لازماً بر سکینه و لیکن <sup>جمله</sup> انقضای نسبت که بموجب دفع  
 تهر حقوق مذکوره و همه جهت باعث ازاله آن و قدرت است  
 متعینه باشد و چون ذمت عبودیت که بوجه مذکور حرج است در تهر  
 است است بر است لکن بواسطه مبارک است متعاده به فذلک وضع  
 و حرکت و یا باجتناب و فرقت لکن از فذلک وضع بر حرکت  
 علیهذا آنرا ذمت عامه با ذمت غیر عامه مطلق میکنند و الله  
 بر آن لکه تهرام ذمت مذکوره مقتضای اخبار و نهالک با حقوق  
 عظیمه مطلق محضه حال بوجه آمده باشد و در صورت متعین است که  
 با حقوق عظیمه مذکور است ذمت عبودیت هم باقی بجهت برکت  
 به نسبت و تعییرات جدا گانه شمرده خواهند بود و برای آنکه بگویند

قبول عبودیت بواسطه تجاوز از حد عدال بدفع مافوق است و نسبت  
 و فرط محکومیت و محکومیت لکن منجر نشود از جمله موقوفه است که در  
 وسع و نفوذ قبول و لزوم آنها بحد موقوفه است بحد موقوفه و بر آن  
 بر و ال و تراضی مواد متعینه و یا با انقضای ذمت و عجز و مثال آنها  
 انقطاع قبل ذمت مذکوره و باطل است از فذلک لکن ممکن و متصور باشد  
**باب سیم** در بیان نسبتات منوعه حال که موجب تسلیم و ربط  
 الفت و علی ما بین آنهاست **فصل اول** در بیان عموم است  
 در علم باینکه ایجاب است شخص مرخص است که با مورتیت و ضبط  
 و اداره یک مرصود مختصر بجهت از یک دولت بدولت آخر محض  
 و کالت و نیابت دولت مرسله رساناست و ارا را می شود و بجهت  
 اینگونه خدات مرخص است به نسبت شریف کالت یک دولت متعینه



مستحق یشبه لازم است که در حقوق آن سزاها یعنی در حقوق  
ماورای آنهاست باقیات کامله نماند آید و مجموع انواع حقوق  
و امتیازاته را که بچین بوجه مذکور مستحق یشبه با اصطلاح علم حقوق  
حقوق سفارت تعبیر اطلاق می شود در ایام سفر سفارت که فایده این اصطلاح  
تعلق و اختلاط به درستی و احکام ایام حلیه مربوط و معتقد و معهود  
در ایام سفر اقام در هیچ وجه غیر از حد است با پریم بطور ثابت و وقت اعتبار  
نمی آید تا اینکه وقوع محاربه شده و در میان طرفین فتنه و کشت و کشتن  
مؤدی تشدید بنالافت و ارتباط محل با یکدیگر کرده و در آن  
و بمورد محل سایر نیز بانه سفارت اعتبار و وقت در زنده بماند  
بچین مقیم بانه سفارت محقق حال که در آن طرف محاط و سبک طوطی  
لازمه سبک سفارتها مقیم بدل خواهد زایل بمر به مستلزم آمده

و کثرت دعاوی و تنبیه و اختلافات مخصوصه و قهر و میان بچین  
مکرر از حد مخصوصیت تجاوز کرده و سبک نشویش و مکرر حسن اتفاق و تجاوز  
در آن سبک آنها گوید به پنجه نصب و بال سفرای مقیم نوی مدخل  
شمارت و سبک بکس این از طرف آخر موقوف و تعیین است که سبک  
سفارتها در حسن و کد رشته الفت و محبت میان محل بجهت سبک  
اسباب صحیح و مثبت در حسب کس با تحصیل فضا محوری ملد  
و تربیت عالی و سبک قوه یشبه یعنی درین باب منفعت مضرت  
و سود بزمان غالب با هر سبک علیه اوست که نصب و تعیین  
آنگونه سفارتها مقیم است بکس آزاد و بعد که فی الواقع آن سفارتها  
و تنبیهات خبریه بکس بانه مرغوب محبوب که در این حقوق مخصوص  
در نظر بانه سفارت مشتمل و گونه حضرت است که با و سبک سفر



و دیگری قهر کوشش است و بدین واسطه بدو قسم مذکور منتسب <sup>حاصل</sup> است  
علم و تنقیح به حق نصیحت و حق قهر سفارت نمونه و تعبیر است  
از آنجا که موافق مسطور فوق لازم است هر یکی عبارت از خفت  
و کاست است منتقد است که اولاً قهر است لهذا با ارباب <sup>بها</sup> پان  
معه و خصی برای حال آنست که فقط از حقوق عظیمه مخصوصه  
منتقد یک حق خفی باشد و اگر حقوق منتقد مذکور بطریق  
طغیان فیال غضب تبدیل گردد و تحصیل سبب بقضا عدل  
و مال باشد یعنی آن دولت را از اجرای حق نصیحت و حق کوشش  
مانع نرود زیرا که کارش است که باحوال خلیه عدل جنبه  
مدخله کون و از سر و خفت و عدم مشروعیت صورت حکومت آنها  
ساجده چون خارج از وضع اقتدار هر یک عدل است و فاعله حق

علا و از جمله مواد ممنوعه است و بقدریکه انقیاد اصلیه سفارت  
ظاهر شود کسی که بدوئی حکمداری برخاسته و کمال حقیقه فراموش  
و همچنین شاهزادگان و قرال لوقائی که تحت سلطنت و حکمداری  
جلوس نمیکنند و بویله که بعد بلوغ رسیده اند و حکمداری که بعضی  
جمله زندگن گرفتارند و یا برای آنها وصی تعیین شده است و کسی  
که فعلاً متصرف خان حکم سفارت است و کذا لک ارباب تبار و  
یعنی ارباب تبار و حکومتی که سفارت است یا ادای نمایند بعضی  
و قومیانها که با تغییرات خاصه ماهر و ممتازند و صاحب <sup>حکومت</sup> است  
از زمره اهل آنها لکه جمیع بعضی باب حربه است بعضی ارباب  
فرستادگان هم در خصی باشد با قطع حد و نفوذت ندارند که رعایا  
به خدمت بفرستند و بدین است که مانند سایر حقوق عظیمه ملکیه



که مخصوص لستقل است جابر است که حق را از غیر نیز از طرف  
 حکم داند که ما حق را جزو نموند بعد از یک از و کلا و اول  
 و حکام امانت و بر ما موید حکم لغز مذکور محمد گشته بود که از این  
 اجراء اتفاق گردد و هر چند فرستادن بچین و بعد کون فرستادن  
 فی نفس الامر کفایت است که بسته بجن اختیار هر دو است و لیکن در  
 حسن ولایت باب بوسیله وقوع حرکات برده به ادبانه ماند  
 نمونه بچین که فرستادن آنها متعارف بود و یا تصور کون در غایت  
 و اکرام و رعایت احترام شایسته فرستادن که رتبه مقبول است  
 می تواند شد **فصل دوم** در بیان سرفه بچین و در جات  
 ثانی قطع نظر از آنکه فرستادن بچین کاهر متعال و کاهر حرج  
 اتفاق و خلاف متعال و مقصود از امانت است ثانی کاهل داره و کاهل

امور واقع و کاهل ادا یاره تشریف است لایسته باشد تنها نظر به  
 باید و بچین است و حیثیت تشریف است سببه که این در حد ما موید  
 ناید خواهند بود بچین صنف و طبقه منقسم و قاعده مرتب در جات  
 این نسبت یکدیگر بر وجه آن مرتب منظم گوید است اوقات که  
 از مال سفرای معین و ستیم در میان حمل او و با همو متعال و  
 نشاء بود بچین تنها از یک صنف یعنی از صنف اتفاق و غیر متعال  
 بودند برورد و در میان حسن اختلاف حمل یکدیگر با یاد ارس  
 سعادت نیز یافو یا محکم و هنوز گشته علاوه با بچین غیر متعال  
 بهر تالان بچین کوچک که رزیدانت گفته شود و بعد از آن  
 و تنها کمترین بچین بچین و کله دن مرض و بچین وسط  
 شروع شد بروفق صهر تحقیق و تخصیص مرتبه شان بهر بچین

در حدیثی که در کتابنا ثبت است از امام احمد بن حنبل در کتاب ترمذی در حدیث



به صنف منقسم ساخته تا به مذکور ملائین قرار جن صورت ملائند  
 که صنف اول با بچیان بزرگ و صنف ثانی بکلاهی مرغی و بچیان  
 وسط و صنف ثالث به رزیدنها و مصلحتکله منقسم است  
 در سه کثیر از و در سه بزرگ و در سه بقیات و دستور العمل که  
 در باب بچیان قیامین حول حال است نسخ و نهاده و تقریر مذکور  
 مناسب دیده با شمال نامیر بچیان به صنف علیهم شرط و قرار کردند  
 یعنی قرار ملائند که صنف اول بچیان بزرگ با پیریم و بر چول  
 و صنف ثانی با بچیان که در دست آنها قبال نامرست و صنف ثالث  
 مصلحتکله منقسم است و بعد از آن حول او تریا و فرنی و بکثیر  
 و بر بویا و در سه بقیات منقسم است که در میان آنها عقد و بکثیر  
 بچیان کو مکتب موسوم به رزیدنت رسیان صنف ثانی و ثالث است

در سه و یانه در محاسن و در سه مقدم

میرال

به بدی وضع و بکلاهی که تله مذکور چهار صنف طبقه  
 رعایت و اعتبار شود **فصل سیم** در بیان بچیان صنف اول  
 جنبه تمیز بچیان صنف اول از سایر بچیان عبارت از دو صنف است  
 یکا هم که به نسبت اعلا شرف کانت است مقبوضه خود را دارند و یکی  
 این که از طرف هر که که حد ما مورتی است به نسبت بعضی تشریفات اعلا  
 رسمیه نامیر شده و لکن شوال خود که صنف آخر مذکور که ام نوع شوال  
 منقسم و منقسم است بطور جواب ملائند که صنف مذکور بچیان  
 معال و غیر معال با پیریم و بچیان بزرگ مقبض بقب منقسم  
 سایر حول شوال منقسم و علوم مرتبه و شان منقسم همه چهار  
 از باب سفارت بلند نیست و قطع نظر از قدرت و جانت ملک  
 حول مقبوضه آنها و سایر مراتب مخصوصه ذات ایشان در حال



با مداخل ترغبات ستمه که بچان صنف اول سخن مستند  
 سقرون و نادر خواهند بود **فصل چهارم** در بیان بچان  
 صنف سیره خاصیتی که بچان صنف سازند از بچان  
 صنف اول تشخیص در عبارت روح چیست یا لکه و کات یا  
 بر تبه دانه است و دیگری است که ماموریت اینها فقط بر حق و فوق  
 امور جاریه سعادت محض است چون هرگاه بدین عرض خط شود  
 فرق تفاوتی که میان بچان صنف ثانی و صنف ثالث و صنف  
 ضرورت سبب کیفیت ماموریت آنهاست آنها بظهور است  
 با مداخل بعضی ترغبات ستمه از دانی سخن و تفاوت در مقام  
 آنها و بکلام محقق و مفسر سلام هستی و در این است تبار  
 او امر عوالمی است عین اندک و اما که قصد مراتب و صورت

نظام بچان مبارک است که بچان و مطابا بریم و بچان  
 دولت و تباریکه در سلسله مقسم است و بچان و مطابا بریم که غیر  
 معال و بالقیب لقب و کبر حقیقتی است از صنف ثانی و در تباریکه  
 مذکور و هر گونه بچان که با هم حکم دارند ماموریت خود را نموده اند  
 از صنف ثالث و بچان که نه برای حکم دارند ماموریت خود را  
 برای وزیر و تباریکه بچان ماموریت ماموریت ماموریت است  
 استند و بچان ماموریت است که بچان ماموریت است و بچان ماموریت است  
 بهر صورت آمده و پس از وقت ماموریت ماموریت است و بچان ماموریت است  
 زبانا جبار و اعلم شد است صنف اربع بعد هر که بدین تباریکه  
 بایستون هر یک بچان مذکور بر مطابا ماموریت است و بچان ماموریت است  
 و تباریکه **فصل پنجم** در بیان ماموریت ماموریت است و بچان ماموریت است



در این چون احوالات ضروری و قدری محل است که گاهی  
سوی ایشان صنوفی بفرستاده بعضی باین مقصد فرستاده  
که مقصد مورث بلکه وقوع سالت آنها معلوم عوام آنهاست  
تنها چه نسبت به آنها معروف مجزوم میوه علیها است که باین  
مخفی نگردد نیز نفایات علیه رسمه که اجراء کنه در حق ایشان  
نادر نخواهد بود پس اگر عوم تدارات تنوعه و مخصوصه سفر  
از قید معاف بودن از بعضی رسم و تکالیف عدم محکومیت حکام  
بلد و نظایر اینها این نیز مشایخ برنجیان بهرینه خواهند  
و مدیران و تالیفات که آنها بعلوم و فایده انجام مایه هو و انبیه مکتوب  
اجزای ضبط و اداره اهلک عفو رفاصه و کاتبه تلخیص و خارج محکمت  
ماوروسیم دایر آخره و که لکت که برای قطع و تخصیص

و شور و باجهت بطریق بعضی شروط عهدیه و یا انجام سکون  
جزئی که کار از یکدست بدولت خرابیست نیزه و هر که در آنها  
احتمال نامه باشد مآخذ باقی را مقایرات مذکوره که باین تحقق  
بهره خواهند بود و بالعکس ایشان که مقام وقوع شوره  
عمومی بین الدول و سالت آنها برای کفالت و جرسند و مکرر  
مخالفت بهرینه از زمره ایشان معدود و بقایای سه و نصف حق  
منظور تر نفایات رسمه و قرین هزاره و اکرام خواهند بود و چون  
ماوروسه که از نصف سفارت بهرینه و خارج آقامت از قوسولها  
زباله از این سالتیه وقت مذکور علیها اخصای احوال  
بروجیه در ضمن ضمیمه کار افاکه و بیان میوه **فصل ششم**  
در بیان احوال قوسولها نصب استخدام قوسولها از جمله منبعا



قدیمه اهل عقیقه بنیاد این قرار داد تا سکه بخت فسخ و تنفیذ  
 سرفرازی باین سلاطین سبوقه و در سایر فرخنده محاربات منسبت  
 چار و کس از خاک بدنه بقضیه تصرف فرقه فرستادن یعنی خارج  
 دهرش با نقضی مال از طرف اول فرستاده باینجا و بطایفه بخت  
 و حفظ حقوق تجارت و مرد دین تبعه بخشان از مرز فرستادن و قطع  
 و قصور و عویسین در آن نواحی حکام تجارت بهم قونسلر  
 و استخدام کرده بمرد و سار جمل بزمین حسن بنق اهل مذکور  
 و رزیده متبقی خبر سطور بطاهر است در جمیع اطراف بزمین  
 اعتبار و اعمال آید که فسخ طایفه قونسلر نظر بوسع و قنایا امور  
 این چند ضیف بجهت کاهن قلم و ماموریت نهادن باین شهر و  
 و یا سجد مصلح و ملا و محضر و کاهن بعلی و کالت از جانب  
 موقبل

مبنی بر امولات شهر بنیاد بدین مناسبت باین شهر مذکور  
 قونسلر و مابین قونسلر و وکیل قونسلر اطلاق مکرر و  
 نصب تعیین قونسلر در مملکت بکدولت پس از وقت و بزمین  
 باین دولت اعلان و تنبیل بعموم محترم و بکلاف ضارحات  
 در مملکت لایق نصب کون قونسلر ممنوع است علاوه بر اینها تنصیب  
 اجازت نیز در هیچ باب کفایت نمیدارد بلکه موقوف باینکه  
 با چهار کانه در دست باین از طرف دولت معوضت نماید باین  
 شوق و مقصود از نصب استخدام قونسلر باینست که در هر مامور  
 تجار و قبور آنها کشیشان و سایر مرد دین که از بخت دولت مرسل  
 ایشان بمهر ماموریت مذکور و در مکنند حمایت و صیانت نماید  
 و حسب احوال انواع شدات لازمه و مخاللات از قبیل بزمین نهادن



و تذکره مرور نظر بر اینها با آنها ملکه بدو خطه در حق آنها سبب  
رفاه و امنیت و متبایرانند و بطور استیجاب برای شروط و اجرائی  
تجارتی منعقد بین آنها و بین وقت کنند و در محلهها را موقوف  
لکه هر یکی از تجارت ظهور کنند و اهلان لازم با یک کیفیت  
عاجری تجویز و فصلی از مسئله خود اخبار نماید و همچنین خدین  
مقام دیگر که نظر بر اینها هستند مجری سازند و حقوق فاعله و ارباب  
دائمه که حرب الماموریه مختص قوسلهات نظر بقانون مختلفه و  
قدیمه حال در هر محله بطور جداگانه معینی تنظیم می شود و در هر  
که در مالک عثمانیه و سایر بلاد شرقیه قطع او را و با مقصد بنایه  
ایجابی مرخصی نظر باینکه ترغیبات رسمیه و عیالیه بر تلخ بار  
اعتبارات حمیه هم نماید و مستحق بنایه از قیاس سبب در حد ماموریت

خوشان توقف کرده است و این را که میان تجار و مردم بین نبوده  
حکومت مستخدمه ایشان با هم دیگر و با میان ایشان و اهل بلاد  
واقع می شود و در واقعه رخشان قطع و تنویر و بر تلبین چنین  
دعوی حکم و مواخذة منع اصدانین و مذمبی که خفته باقی هستند  
در میان خانه خشان بازاد را ایجاد جبرام کنند و همچنین نظر بر  
اتاق و نوبتها که در سایر ممالک متوقفند از این سبب که قیاس  
محروم و ششانی بعضی با خصوص سبب که ترغیبات رسمیه و عیالیه  
علاوه بر این فکر و حکم قضایان شخص بنجام بعضی مواد جزئی و  
اعانت مالک کسان محرم بطرف اطنای صیاح خشان میباشد و لکه  
بطور عمومی تا مدت و وقت که هر چه هر قوسله هر رسمه و عیالیه که با  
بویطه آنکه در تحت حمایت خاصه دولت است که ماموریت است



باید بعضی امتیازات معروض نماید آید از قیاسی که در داد  
 امور موقوفه خود از طرفی است که محققان و مأمورین است  
 مسئولیت و اثبات شود و از طرفی هر دولت که مسئولیت نشان  
 و بیداری از این خانه خود نصب کند و در خانه و نشان خانه و انقضای  
 و تقشیر با این ضابطه مصون باشد و لکن با قطع هیچکس با وجود  
 و مرض نخواهد بود که مسلم بودن از حکام بدیهه و معاف بودن از  
 تعالیف معینه خارجی و سایر حقوق و امتیازات فاخره و  
 که تنها مخصوص پیمان است ادعا و چرا باشد **فصل هفتم**  
 در بیان کتب و کیفیت پیمان بوضع که از کیفیت  
 ظاهر می شود که عموماً پیمان نامه و تبه و صفت است که در سال  
 تحقیق کون بسته به پیمان و پیمان هر دولت است علیه و دنیا

نیز با بقای علالت قریب بین الدول یک قاعده مرعیه حاصل  
 و بواسطه قدم مسئولیت که بر تبه قدرت و قوت قانون موضوع  
 و احصا گردیده است بدین قرار که در سال پیمان صنف فقط  
 از حقوق مخصوصه حکم الملک مختص است که مانند سلطان و هر اطو  
 و قرال بناج زرین حکومت است و بهر تبه علیاً با احترامات  
 مستحق و تبه بلند و در فرستادن پیمان صنف با غلبه  
 اوقات با صحت و با پیمان است با پیمان و یعنی صغیری که از طرف  
 یک دولت به دولت آخر آمده بهر تبه و صنف به پیمان که  
 از طرفی است به دولت الهی و دولت منزه و عبادت و ارباب  
 حرب المقر باید به پیمان تبه و صنف باشد و در باب عدول  
 پیمان به خطه لکن قانون و اربابان موضوع است با پیمان



که هر دولت قار و محی تربت که در نظر اجماعی باز آید تر بر آید که  
 بکد دولت و یا یک نفر بجز دولت و زبانه بر نهند و همچنین  
 و باینه اینکه بچنان که از طرفی که مبعوث شد اند تحقیق و تعین  
 و در باب کیفیت اجماع یعنی خلایق ذاتیه و صفات ظاهریه  
 ایشان ضمایر تفسیر انتخاب فقط متعلق بچنین رضایه است که  
 مشرت باز آید بچرا بکنید و هر چند دین و مذہب در دست  
 اجماع بچگونه مدخلیت در قابلیت عدم قابلیت لغز تهرام لغز لغز  
 مذہب و لکن در آنکه بنات لغز و غراض و مبدء که مصلح  
 خلاف اختلاف است معروف یا بصفت ردیه از قید مبدء لغز  
 که بچگونه دایم مدخلیت بعضی حال بشارت لغز مبدء مبدء  
 بچگونه کری لغز تعین لغز پرماسب نخواهد بود و قید عدم  
 قول

اینگونه اجماع هر دفعه با جودت مبعوث لها خواهد بود معلوم  
 حسن دولت رباب و قوف این مبعوث که بجهت هزار از طرف  
 اختلافات ممکنه در باب قبول عدم اجماع و بخصوصی  
 دفع ادعای بعضی حال که مرکب یک را که بالذات تبعه  
 ما بجهت از لغز خدمت بکد لغز اجتناب را اخلاص لغز و از طرف  
 بشارت مبعوث شد اند ما قید بکنیم کیفیت بن الدول  
 مذاکره کشته قطع رسته خلایق و بدین قرار جابه ند که با جودت  
 خصال و احوال اجماع مبعوث بین از وقت شرح و بشارت و درین  
 حسن رضا و اتفاق در آنکه محمد مبدء است و خواهد بود سوال  
 شود **فصل هشتم** در بیان اجزاء و لواحق بشارت اجزاء  
 و لواحق بشارت بشارت از شما صحت است که همه مطابق لغز



درجه رتبه ضعیف ایشان بفس سفارت متعلق و یا نسبت به آنها  
مقرر بشود که اول از برای سفارت و ثانویاً لو حق سفارت  
مرامند حال آنکه شخصی که متعلق بفس سفارتند سوامت ایشان  
که با مصطلح ایران نایب بقلعه گفت تجارت از هر نفر برای  
نویس مقدمه و بادولیت که در خلال غیاب موقت بجز و قوف  
مصلحت گذارند و بته باشند و در چهار نفر مع و ن سبب که  
برای انجام بعضی امور جزئیة مامور باشند و با قضا محترم خدمت  
سفارت و نایب ایشان یعنی کسی که حکم شرع عارف باشد  
و مدیر قلمریه یعنی مدیر محکم امور تجارت و چند نفر نویسنده دفتر  
و کتبی که نسبت به ایشان بجز مقرر سفارت از طبیب سفارت و کتبی  
و سایر نوکران است لکن جافالات قدیمه چنانست که حال و اولاد

آنچه و اشخاص مذکوره مامور و غیر مامور بیک از برای سفارت  
معه و بدینوسیله با انواع حقوق و امتیازات مخصوصه سفارت متعلق  
بعده بلکه در حق آنها امتیازات کلیه نیز از طرف محل تجویر شود و لیکن  
کسانی که بجز متعلق بفس سفارت تنها بواسطه اینکه در دست نهادن  
بهت بدو عینه بهره مند از امتیازات مذکوره بجز خیرند و نسبت  
مختار است که او را از آنها را در پنج باب قهر کنند یا نکند و  
در کتبی اما کسی نسبگونه ادعا را معنون از جمله ممنوع است  
**فصل نهم** در بیان نهاد رسمیه که برای بجهتین لازم است  
الرم و اتم آن غنای نام است یعنی یک قطعه ورقه رسمیه  
که اعمالاً شعر با قافیه و لطفاً بعضی فائق مقتضیه از قافیه  
در کتب و بیان نام و عنوان بجز و کیفیت آن که از مامورین او



مقصود است خطاب بکدام جهت مبعوث نماید و بشود  
و باین ضرورت و لزوم میگویند بر این بیان این فقره  
آنجا میگوید که باین به خیال نامه در هیچ صورت از جهت  
حسن قبول شایسته علاوه بر این باین به ام که خیال نامه دارند  
نماند مذکور را با اشیاء و علما بحضور حکم در این امر  
نمونه اند به چگونگی تشریفات رتبه و استحقاق مقرون و بضبط  
و تمیز امور مذکور که خواهان غرض و هر جهت اعتبار  
داده که بدو نفر دیگر که برابر یکدیگر یک مقام معیوب شده اند  
بقطع خیال نامه و باین یک نفر دیگر به کثرت انواع  
امور و امور و آنچه قطع خیال نامه متعددند بیکدیگر و از این  
معنی است که مقصود از تشریفات که بوجه مذکور در این عالم

در میان تمام نامه است قلمی باین نحو گاهی یک نفر  
مخصوصه جداگانه مانند مکتوب سردار نوشته ضمیمه شده مذکور  
و باینجا که مقام افعال همایون محاله عمومی و برای حضور  
سفر و مجتهدان از امور جاریه مبعوث میگردند خیال نامه مقصود  
نمایند هم تمام نامه عمومی و وثیقه دهند که شش ماه با فاصله خلاصه شود  
این و در خدمت است که با غیر هر کسی که باین بقتل نامش و  
در نوع امور و افعال و رتبه اداره کنند و خواهی خیال نامه  
مذکور در جمله سایر رتبه که برای باین لازم است یک نام  
تعیین نامه یعنی یک قطع و وثیقه شد سار و تعلیمات و ضابط  
لایحه است که باید باین کار و کارها بعد از آن و در آن زمان  
و یک نام پورته یعنی مقدر رتبه است که خواه از طرف حق تعالی که



بهر هیچی فرزانگیست و خواه از طرفی که می بایست  
 ماله کشایم و تره ایچ و دیگره مار و رلازمه و غرض هر  
 می باشد و از جمله سمانت که هر ایچ میگوید پوزنه لار  
 و ت سوت لیاها حاکم می باشد بحض و رفو فم و مملکت است و ت  
 به قیاس نه و صنف خود بعضی ترغایات اخراسته ناید خواهد بود  
**فصل دهم در بیان ترغایات ستمیه که ایچ می باشد**  
 سفر او ایچان بهر ستم و غلوخ که باشد باید در توجوالت سوت  
 بعضی ترغایات ستمیه توجهاست اخراسته ناید و تفضل  
 تها و حق ایچان صنف آید و صنف ثانی فقره فقره تحقیق  
 شل و حق ایچان صنوف آید اما بعضی معین و د  
 اصل فقره نه است همچو که توفیق خود مخصوصه که در ستم

دی ایچری در مجلس کماله عموپه منفقه و سهر و بانه معرفت  
 و سهر و ان جمعه و حل مختلفه و تحریف است اندازات  
 یعنی بقب کماله که معنی فضیلت و افتخار است و سهر  
 ظهور بعضی قایع ستمیه بزرگت و محبت فقره مملکت  
 نشایه سواستن و سهر ایچان صنف کفون یعنی تدرین  
 و تها و واقعه در عاقله ستم بخراندن و بزرگتر  
 بتن و در دروغ ستمخانه بکارتخت ستمی و ساقین و دروغ  
 وقوع ضیافت ستمیه در مجلس نشستن و حق ایچان صنف  
 و صنف ثانی مشروط و مخصوص گوید و با و جویان باز  
 در اکثر احوال ستمی است که در حق ایچان بطور  
 بزرگ بلکه در حق صنف کماله ستمی است هم اجراء



تجزیه و تصویب فرمایند و بدین ترتیب بعضی بحسب این بعضی بحسب  
صنوف سایر پاره پاره جایگزین باغ و پاره جایگزین باغ و پاره  
رسمیه یا پاره حرس آن باشد شرفیات و ضعیف اخیر نظامی  
حاصل گردیده است **فصل یازدهم** در بیان ناخوشی بحسب  
باجرای ستم شوکت و جمعیت و شرفیای ایشان بحضور حکمداران  
با وجهی که موافق عادت قدیم با شوکت و جمعیت عظیم است  
و تردد بحسب آن از جمله امور شایسته و عقیده بود بدین علت حال  
در اکثر اماکن عالت مزبور و ملا منسوخ شده اند باز پس از وصول  
ایمان بعد از امور شرفیای آن و فکر که بجهت تقدیم عند شرفیای  
حکمداری میباید بحسب عادت قدیم با شرفی شوکت و حلال بقصر  
حکمداری و اردشیر ایشان و رعایت کلیه ایشان باشد لایموم نیز

لازم و در کار است بدین قرار که ایچ پس از ورود و تجدید است  
خبر و صور خوشی را برسانند و علل آن و برای شرفیای حضور حکمداری  
و تقدیم خیال نامه تمام و تنذیر میکند بعد از آنکه تمام است و این  
از طرف حکمداری مغرض نمیشود و در وقت ساخت معهوده ای  
باتفاق شرفیای بحرینی که اگر اجابت دولت برای اجرای شرفیای  
ایچ معین است و همچنین اتفاق مایل شرفیای کاسک  
مرتبه شرفیای هم سوله از طرف حاکمات سوار شده با تمام تمام بقصر  
و خدمت بجات موسم به این که مخصوص حکمداری است و خدمت  
و به حضور حکمداری جلب خیال نامه تبلیغ و در باب حسن  
و محبت و حال اتفاق و هماهنگی که بین دولتین در کار است  
بعضی کلامها مناسب است و بیان میکنند و در مقام بیان حکمدار



کاهن با طفه شخص خود و کاهی بوطه لطق یا از و کلد خوشی را  
 جواب و بلامرغی پس آنرا بچراغ و افرای حکم از ملاقات  
 که از طرفین نوازشات لازم بعد آمده بچراغ بسته از اند فصح  
 برین میاید و منوال که آمده بود بشارتخانه خود مرحت میکند و  
 پس بگونه رسم شرفیای حضورتها مخصوص بچان صفا اقد و کاز  
 امتیازات فافره و مخصوص ایشان است اما بچان ضوئیه  
 و فکر که کازنها بخت خود را شرفیای حضور حکماری رسا مملکت  
 بد فرخ شمت و جلال یعنی آنکه از طرف حق است سبب جلال و شمت  
 بمنزل و فرستند بطور معارف و ضاح خود غنیمت عارت با بن  
 قصر که در یک از اوطاقهای آنجاست که غیر اوطاق و بویخانه بسیار  
 مرستید و چند نفر از و کلد بنفوا و حاضر گشته بحدود حکم از مرستند

اعتبار نامه خود را بدست حکم از ملاک قدر رسیده اند بقیه غنیمت  
 بشارتخانه مرحت میکنند و بچراغ بسته است که کاهن بچان صنف  
 اول نیز از اجراء رسم شرفیای عراض و ملاقات متعارف کتفا  
 نموده و بچراغ رسم شرفیای بتعویق نهخته اند و با کتفا از آن  
 فرخت و رزیده اند و همچنین بچان صنف ثانی و ثالث نیز کاهن  
 بد فرخ ملاقات شخص حکماری اعتبار نامه خود را بدست بر چرخ  
 تسلیم و بهین قدر قناعت نموده اند و فضا لکریک بچان شانی  
 اقامت و رحمت ماموریت خود بپاره و قایع اذن شرفیای حضور  
 حکم از ملاقات کند و منهد او محسن قیام باید آنوقت بچراغ  
 مامون و مرخص است که بچراغ شقاق خود خواه بماند بخت  
 خواه بدین آن رسم شرفیای حضور ملا و او را بماند **فصل دوازدهم**



در بیان و بزرگداشت لازم آید و ای سفا یعنی بد و باز دیدی که  
 آنها لازم است قطع نظر از دید و باز دیدی که سببه جهت  
 اجرا می شود برای بچپانی که محترم مورت خود سیده اند سفا  
 از لوازم حسن آدب است که پاره دید و در حق بچپان سایر چل  
 که در اینجا مقید می آوند و هر چند صورت اجراء این آداب نظر  
 به قاعده تشریفات محل مختلفه که درین باب مری است بطوری  
 جداگانه میباشد و لکن طوری که در کتب محله مجری و صورتی است  
 بدین فرار است که بچپان صنف اول بعد از ورود همه مورت  
 خود و اجرای رسم شرفیاء بحضور حکمدار و ابلغ قبال نامه  
 بکفایت و طریقه یکا از کتاب سعادت سب بر بچپان اظهار  
 و درین ضمن بعلوم دعوت خایر مکنند که فلان روز و فلان

ساعت فقط دیدن حضرات خواهند و در وقت مروت بچپان  
 در سفارتخانه خوشنشینته نظر قدوم بر بچپان می شود و چند روز بعد  
 آمدن ایشان بچپان برای باز دید حضرات از سفارتخانه خود عزیمت  
 منازل بچپان نکند که بچپان بزرگ را فردا به تشریف خود و  
 بچپان صنف ساریه ملازم در از در خانه ایشان و ابرار و سبب  
 اسم خود باز دید و قرین مکریم می باشد اما بچپان صنف ساریه  
 بعد از وصول محترم مورت تقدیم و احوال احوال نامه خوشنشین بکفایت  
 سب بر بچپان خبر و از ایشان وقت و فرصت ملاقات بکفایت  
 مقرر و وقت معین بچپان صنف اول را به تشریف شخص خود و بچپان  
 صنف ساریه ملازم در از سفارتخانه ایشان و ابرار و سبب  
 اسم خود قرین غرض مقرر می شود بکفایت با اجرای رسم و در آن



مرغابند **فصل ششم** در بیان نظام مرتب بچیان و درمقدم  
 و تاخر ایشان باین ترتیب و در عموم بچیان نسبت یکدیگر و باین  
 نسبت برابری و در این نظام درجات آنها باین نسبت  
 یکدیگر و در این نظام درجات بچیان نسبت یکدیگر چنین قرار است  
 که درین باب از قوای ممکنه در حال مرتب شدن باین نظام صرف نظر شده است  
 و محذورات آنکه آنها باین نسبت که در صفت منتهی معین و باقی  
 مخصوصه است معیشت آنها که درین باب بفرست شخص کرد و در  
 حالت بزرگ او را که پیش ازین با نصاب و بجهت عده نامده مصالح است  
 مباشرت کرده اند هر بچگی که از طرف آنها معیشت و بجهت طبیعت  
 مساوی باشد نظام درجات آنها باین ترتیب است که در حال مرتب  
 شدن آنها باین نظام منتهی اند منظم و مرتب شود و از بچیان غیر

حالی که باعث سکونت بچیان ازین مقام است بهر چه بسیار  
 نیستند و در این نظام که در این باب توکل کنند بچیان را بر  
 از بچیان سایر مرتب و باین ترتیب و در خصوص  
 و تاخر بچیان نظام وقوع جمعیت و صف سلم مرتب و باین  
 آنها باید باین ترتیب و صنف باین معین کرده و در این وقت  
 و باین ترتیب یکدیگر که هم بچیان صاحب منزل باین ترتیب و باین  
 قاعده مرغوبه همان نواز را باین ترتیب باین بچیان صنف اول  
 درین باب زمین شال و آفران ممتاز و شش بعد در هر جا و در  
 مدعی تقدم و تقدیر حتی در سفارتخانه و در این نظام  
 سایر مرتب و در تقدیر و در این نظام و در این نظام و در این  
 نسبت برابری و در این نظام و در این نظام و در این نظام



این فقره تا حال در هر حاجت اصداف معطره و در کشته و بدو خط  
 موجب اختلاف مستند به گوید است **مجلس پنجم** این خط  
 و جمله را دارند که بغیر از ذات حکم لغز را با بجا و سبب  
 عموماً برتر و مقدم و نه باشد حتی باین حال بزرگ که در توفیق  
 کو یک مقید بعضی با موافق این و جمله مرسوم است که  
**فصل چهارم در بیان امور مأموره بجهت این حرف**  
 معهوده باین و بیان فرستادگان غارت چنانکه مقصود از  
 غارت گاهی بعضی مرسوم ادب و ادب و گاهی هر کوفت  
 پویشیه بوده و حق ضبط کردن و بجا مرسوم است و باین  
 و ترتیب معموماً باین ترتیب و باین حد که باین حد که باین  
 امور جزیه که تنها با جرایم بعضی هم ادبیه حضرت صرف نظر شد

بیان امور مأموره باین حد که مدار اداره و انجام تمام پویشیه اند  
 بهر ترتیب مرسوم و امور مأموره باین عبارت از حضرت اول  
 اینکه امور جاریه و قرضات را اداره کنند **ثالث** اینکه با بکار  
 حلقی که تمام امور باین حد و واقع و مقصود مکالمه و  
 نمایند **ثالث** اینکه با جهات متخذه خود مکالمه و حوادث **ثالث**  
 نظرها و عمل کنند **اما** امور جاریه و قرضات عبارت از است  
 که هر گونه تحریر و سندات رسمی و قلم و ثبت و مرسوم باشد  
 و در نامه غارت بطور سابق ضبط و مرسوم کنند و در قرضات  
 بطریق مرسوم مرتب و منظم دارند و بوقایه حفظ انواع تالیفات  
 فاضله و غارت سخن گفتن باین حد و باین حد و در حق نهایی که  
 به تحت حکومت بجز در حد اندک از حکم و قضا و مجری رند و گاهی



پ پوزنه لا که کن جنبه یا اهر انو لست بر از مر سب<sup>عظ</sup>  
 وضا و شها تانامه مذکره عرض لک از انها تاس میو داملدوا عطا  
 کند انما قسم نانی از امور موقوفه همچان بغیث و رة مواد و قضا  
 با و کلاهی لست معوض لهما چون غنی کار با نفس نفس مکدر و با  
 وزیر و خارج و ما ویرا بس مکالمه عمومی حضور همچان جمیع  
 مذکره زبان بهر میاید و کار هر سوط تقریب مکتوبه بغیث و سوط  
 ثوبات رفقه بقدر میاید علیها تعین طرز اجرا لست سبب<sup>عظ</sup>  
 هر دولت و در حقی که منرافات مغرب هر طریقی که درین  
 مالوف شد یتباید همچان مبروره نیز در انجا همان طریق عایت  
 و متابعت نمایند و ما ویرا لکن در بعضی حال متالین است که در  
 مبروره سوط ثوبات محمود و محرم دارند باز در بعضی حال در آنها

بوسط مذاکرات بان اجماع دارند و لکن همه مکالمات در شانی  
 مکالمه فوراً بدفعی که مانند ثبات ثبت و ضبط میکنند و انواع  
 موادی که موقوف با سبب ثوبات مذاکرات سبب میباشد  
 از بس بعضی اختلافات است که در سبب لیاکد مکرر ظاهر میشود  
 و با سبب متعلقه با حقوق و اداره امور است که در سبب<sup>عظ</sup>  
 ابی هستند و لکن سوال شود که بر سبب و بطریق و بر نفی و حال باشد  
 بهر وقت سبب انجام امور مبروره سعی کون و ضابطان بدین ابعاد  
 و کون شود و این مخالف علوشان همچان سبب خیر میکنند  
 جواب داده میشود که بعضی اخطاء بدین سبب مدتی است مبروره که در  
 بر تفسیر قدرت تسلط دارند تصدیق نمودن و یا افلاک مخفی  
 کس را که خیانت کار هستند متفر دشتن و بدین سوط سبب لا کدر



بسیار متنبه باشد و هر چه در حق او میسر می آید  
و کفر بطریق که در مفسد و رشوت موثر باشد و به بعضی  
پیمان خود و اضلال نمودن سایر سبک و حرکات امر ضربه را متنب  
شدن با قصاص قاعده حقوق ملایم و در جمیع موارد  
از جمله حقوق و امتیازات فاضله که مخصوص عموم مغایرت یکبار  
از طرف دولت موقوف دارند و یا منصرف بعضی دارند و برای  
آن یعنی برای قایم حفظ حقوق مذکوره و باز آله و دفع کفایت  
مانع از اجراء افعال آنها لازم آید که پیمان با جمیع صرف صورت  
حکمداری شود و در صورتی که از آنکه آنها را در باب بر قیاس  
حکمداری و در نفوذ حق و قول یافت مهر پیمان است جمیع  
با بدلتاق بقصر حکمداری میزند و ایشان آنها هر کدام که در

کبرترین موصوف باحقاق عا در ارج سرحدات رسیده نیست  
فخ کلام نهی سایرین هم عا لدلتاق یک کلام و بیان منهی که در  
میان است سادست سر باشد اما قسم ثالث از امور موقوفه  
پیمان یعنی نگه داشتن پیمان با دولت متقدمه خود حسب احوال  
لذمه باند دولت انجمن با انواع تحریرات تقریرات و سایر تبلیغات  
رسمیه که گاهی به طرف نفس حکمداری و گاهی به طرف مخالفین و افکار  
مبتدیان میسر آید و چون افعالات قدیمه و مستحده حل است که لکن  
سرد خفا را بمقوله اخبارات رسمیه لازم باشد آنها را بحرف و نموده  
یعنی بخط و قلمی دارند علیهمذا باید سبک و ارقام و حرر که  
متاح کشف معانی خفیه می تواند شد پس از وقت بین اهل فن مذاکره  
و معین گردیده یک نسخه از آن در نفوذات و یک در نفوذات پیمان



و هر سخاوتی که از طرف یکی بجانب است سخفه و سخف است  
 گاهی بوطه پسته و گاهی بوطه چاپش کردن متعارف و گاهی بوطه  
 چاپاران مخصوصه سفارت بجهت مقصود نهال و ابله و مکرر و در چای  
 مخصوصه سفارت گاهی لضعف و گاهی از زنده ارباب قضا  
 و انتخاب بنظر اینکه کیفیت ماموریت ایشان باید که عید پور  
 ایشان مسطور و عمار و بوطه علامت مخصوصه که در عماره برای  
 آنها کشیده می شود و بنا و نظرها می گردد عیدند گاهی بقیه چاپاران  
 سب پورته و گاهی چاپاران علامت موم کشیده در کمر محفلها می کشند  
 و مطالبه سومات معاف میسری و خجرات سیمیه بر خرمای  
 مصحف آنها از تفحص و تفتیش مامورین مگر که مصون و معز میباشند  
 و در سارا که عبور میکنند بعد ضرورت مال را که بر آنها مالیه حیرت

از هر منزل منزل آخر ابله و مرشد و با سگ و سب عداوت است  
 ارباب سیاحت ممتاز و مستثنی میدارند و مکرر عهود مخصوصه در سب  
 عقد و تینق شایسته که در سبای حرب و جدال هم عقوله سماع  
 از امر احمد و تعدی سایرین مامون بعد در مقام مرور از خاک  
 در مقام عداوت و بحسب جای و صیانت مقرر میباشند **فصل نهم**  
 در بیان عموم حقوق سفارت و با خصوص در بیان حق امنیت  
 همچنان چون انواع حقوق فاضله که بر حسب ماموریت مخصوص  
 همچنان است یا از ارباب این است که آنها صفت و کائنات است  
 سخف و غول دارند و یا از ارباب این است که صبر و عقد معاف  
 با حاکم مبعوث آنها ماضی و یا از ارباب این است که ایشان  
 عاقد مرآه مامورین به تشریفات حرام میباشند و عید از حقوق



مذکور باطل است علم بدین حق مقتضایه و حقوق طبیعی  
 و حقوق مالیه تعبیر شود و از جمله حقوق مذکوره یک حق نیست  
 و مصونیت است یعنی آن حق قوتی که بر کسی باید بچایان از  
 هر گونه زحمت و تعب محفوظ و مأمون و در اداره امور موقوف  
 از قید مدخله و موقوفیت است معوض الیه یا مستم و مصون باشد و  
 اینگونه حق مصونیت نسبت به بچایان و همراهان و تابع متعلقه است  
 بهمه بدین شرط و حسب علل هر حالت میباشد که در اجراء آن وقت  
 بعد از آن که در آنکه بگذرد قضای آن نیز تصدیق و جری  
 میشود مورد است عقوبات و ساریت کند و موجب آن که علت  
 یک نوع است و حفاظت بچایان که در هر حال که در آنجا  
 مأمون میباشد که از عرض دعا و شفاعت اجراض که در آن

از زمین بچایان نیز خوب است تمام کند و میسر و همچنان با بچایان  
 اوقات را بگذراند و این مقام است و این مقام بچایان را بچایان  
 انبیا و اطهار و اجماعی برای شکر و کتب مبرور را در ضمن نوشته طلب  
 و مستی که بر حسب قضا و قدر و جود آنرا می کنند و حقوق مذکور  
 در حق بچایان از این که آنها بچایان مأموریت خود رسیده و حال آن  
 خوششان را بچایان بچایان در تقدیم نموده اند و در حق بچایان  
 که قدم آنها پس از وقت اخبار است از این و در حق بچایان  
 به محکمت است معوض الیه یا مستم و مصون باشد و در صورت آنها مأموریت  
 و در محبت و مصونیت آن به محکمت خوشان محرم و متفرقی است و هر چند  
 حالت قیدی به بعضی از خصوصیات است و بچایان این بود که در وقوع  
 حرب جهال بچایان در آن که بعد از آن برخواستند و بچایان



و خوف بکے نامہا می فرج کتب غفا حبش توفیق فرمودند  
 ولیکن اکنون از یکونہ حرکات بارہ ہزار دہشتہ در ایام کتب  
 نیز حق مصونیت بچیان مرعی و معتبر بد **فصل شامی**  
 در بیان حق عاقبت و سلمیت بچیان از حلقہ حقوق فاعرہ کورہ  
 کہ بعوم سفارتہا خصاص و ہوا یکا حق عاقبت و سلمیت است یعنی  
 آن حق قوت کہ حرب کتب عیادہ در ہر ہولتی کہ بچیان اقامت  
 دارند قطعاً و ہر تحت حکومت حالت مزبورہ و محکوم حکم آن  
 چون حق مذکور یکا از حقوق خطیہ بچیان است علیہذا ہر ہولتی  
 کہ حق مذکور در نامہ بچیان مقید و در گاہ خود یکا وقت و سلمیت  
 جاری و نافذ سازد و در اسباب بچیان کہ در گاہ اوقیم متنبہ  
 و ہنہا برای کشت و ساحت و یا بلوغ چند روزہ قرار و اقامت

در مملکت او استند حالت مزبورہ مخیر است کہ حق مذکور در نامہ  
 آنہا مجبور و مخطوط و ہوا بماند ارد و چون حق مطورہ بش این از  
 طرف بعض بچیان بطریق افراط فاجر جاری شدہ مکرر بہائے  
 ارتقا بجم و جنایت و بدین علت موجب نقض حقوق عباد  
 و اختلال احوال ملکہ دگشتہ علیہذا چنانکہ معلوم اہر و قوف است  
 کیفیت بدفیات مذکرہ و ہر و منظر انواع تعدد ملت کرد  
 اکنون دایرہ وقت تفاد حق مذکور بعبایت مختصر و محدود  
**فصل ہفتم** در بیان صورت احوال بچیان نسبت با حکام  
 عدلیہ ملکہ بہ تعلقہ حقوق عباد لکہ بہ مقتضای حقوق فاعرہ عباد  
 و سلمیت مذکورہ بچیان مقیم ہر مملکت از قید محکومیت با حکام و ہنہا  
 دایرہ حقوق عباد کہ در آن مملکت جاری و مرعی است معاف و ہنہا



ولیکن بین الدول قضاای عالیه مقررت که لکن هیچی الولد  
از بجه صلیه حلت یسوا و یا از طرف دولت یک نوع  
منصب نیستی مقتضایه و یا از اعتبارات خود که درین باب  
برضا خویش فرخت و برتری جوید و در صورتی که برضای حق  
به کلی محروم و مانند تبعه ساریه با حکام مدنی تابع محکوم میشود  
و همچنین که با این صفات نیستند از مراتب انواع نوازش و کرام  
قرین غراز و احترام گرفته همچو که بخرید رسید است لکن یکم  
ماوریت خود مفروض شود و ادائیقه و منقار رسیده و برای  
خویش عازم و یا خود و مجبور بفرار شود این باب نیز  
بلد به ملک است و یا از اقدار او محافظت نمایند بلکه طلبکار  
چاره نخواهند داشت بجز اینکه محکمه ملکه که وطن و سرحد  
دولت

دعای خویشان را با نجات نقد و حمله کنند و لکن لول شود که کند  
و اموال منسوبه بچنان حکومت که ام حلت و اصدت جواب  
ظاهر میشود که اموال غیر منقوله ایشان از قبضه عمار و امثال آن در ملک  
هر چه ترسید در ملک دولت امان حلت یسوا و اموال منقوله آنها  
در صورتی که نفس بجز منسوبه بمانند از قبضه حکومت برتر میشود  
و بالعکس اموال که بجز منسوبه بمانند از قبضه حکومت برتر میشود  
مانند یعنی محض محافظت و وقایع از ترتیب یان و حضرت سلیم  
و تفویض شود اند در صورتی که اموال تبعه ساریه محکوم محکوم  
میشود که در ملک او نیستند و این ملک محکومیت عدم محکومیت  
کرا را بین الدول موجب شایعات کوفیده بالآخره برای رفع  
مانع نزاع منور چنین چاره بسته اند که از طرف دولت متحد بچنان



قد فرغ شو که اگر بخواه اهلان و عمار و مملکت درونی که مندر  
 اقامت و ماموریت نهات بکلی ممنوع باشد اما اجراء لایحه  
 حکم و حکومت در حق جزا و لو اجتناب از بعضی برای بیان  
 در مقام دعوی آنها با یکدیگر لکن چنانکه اوقات بعد از ماموریت  
 همچنان توفیق شود و لیکن چون در زبان قوانین ناطقه  
 مقرر نگردیده است لهذا به حقیقت هر دو مختار است که حکم و  
 مذکور را بچنان محکم کند و یا نحو بطلان نظایر بطلان اجراء  
 نه **فصل هجدهم** در بیان صورت احوال بچنان نسبت  
 با حکام جزائیه و سیاسیه بکلیه لکن چنانچه حقوق معافیت و  
 مخصوصه بچنان که در فصل شانزدهم مذکور شد هر یکی بقوانین جزا  
 و سیاسیه که در هر اوقات است قطعاً و قاطعاً نباید تابع

و محکوم باشد و هر چند ادعای بعضی قاضیان و سراسر علم حقوق که  
 پس ازین گفته اند از کتاب بلخی بجرم و قیامت موجب بطلان  
 شرفیه و کالت او و تنویر محرومیت کتب از هر گونه امتیاز فاخر  
 میشود و عیناً و صحت ریز اصفت شرفیه و کالت مذکور متعلق  
 به نفس بلخی نبوده بلکه فقط از تعلقات ماموریت جلدیه و فارت مکرر  
 او میباشد و لکن برای اینکه بچنان بنا به نسبت مذکور چنان شود  
 از خطر سلب ماموریت و بار کتاب جرم و قیامت خون نریخته  
 در حل وضع و خیال بعضی اصحاب موقوفه و لا بعد لازم آمده که هم حقوق  
 خلاصه و نیارد و هم بچنان از ارتکابات ممکنه معافیت نهاده  
 مرتکبین را موجب جزا و عقوبت آید بدین قرار که لکن یکدیگر در  
 که تمام ماموریت او است مرتکب جرم و قیامت که در بیان کیفیت



حالت و عرض اظهار و درین ضمن نادیده بود و چون در  
حقیقت فایده مطالبه حاصل شود و در صورتیکه این خواست از طرف  
معرض اجابت نیاید بمحلی هر چه کند که در طرف ذمت مستجاب  
از حد ناموت خود مرخص نماید و لکن محرم ظاهر و تعرض درین  
بعد از اولی الامر حاکم طرد و اخراج سازند اما صورت  
احوال سایر اجزا و لواحق سفارت نسبت به حکام سیاسی بلدی  
لکه در عموم متعلقان سفارت فرستادن و جبهه را داشته اند که  
از حق مسلمت بهره مند شوند و مگر بواسطه آنکه این وجه دیگر  
همه جهت قهر و تحویر نموده است و در باب چنین و متوالی  
و متفرک گفته اند که از این سفارتخانه لکه در این فرستادن و متوالی  
تا از اجزا و لواحق سفارت بار کتاف حرم و قیاس حاکم است

در منزلت کتاف و تکریم شده عادتاً از حکومت محکمه بلدی به آزاد و  
جای آنها به اختیار خود بمحلی محدود واکد است و لکن بهر صورت  
بغی در خارج سفارتخانه و در حق غیر اجزا و لواحق سفارت  
حرم و قیاس و تکریم شده اوقات فرستادن حکام سیاسی محکمه  
بلدی تابع گفته و علاوه بر اینها مجرای که بجهت تبلیغ و تادیب  
تسلیم بچنان میثقه لکه بهر محسب این قدرت و مافوقیت دارند  
که آنها را مقتدا و مغوللا بطرف طین اصا خودشان مرخص  
و لکن با اجراء عقوبات شده و در حق آنها از قید حبس و جلد و  
و اعدام قطعاً مرخص و مقتدر نخواهند بود و در این چهار بار  
مسازعات و مناظرات ممکنه و متعلقه باین خصوصیات مذکور  
چنین چاره جوئی گفته اند که هر کدام از این سفارتخانه مرخص حرم



و قباحث شود بجز اول و اگر کسی و خدمت طرد و خراج را بر آن  
 باطوع و الرضا بطرف محکمه مدینه تسلیم نماید و بدین شرطه شهادت  
 محمد بن قبا از وقوع قطع کند **فصل نوزدهم در بیان**  
 حق مایع و مباح و حق عطار و روات بنا بقضای حقوق است  
 و مصونیت مخصوصه عموم بچنان که در فصل پانزدهم ذکر شد  
 ساکن و غارتخانه بچنان از طرف مایع ضبطیه و این که اگر  
 تفتیش و تجسس نمیشود و اشخاص مذکور اگر بفتح تهر خاص و غیره شوند  
 مانده اند که آنها را جز از غارتخانه طرد و بیرون کنند و پیش ازین  
 لکچر در بعض محلهها ساکنان بقتل و لطمه حرم و قباحث را که  
 بنام غارتخانه آلوده قرار داده اند و اگر بکتاب رسید بچنان بعضی حق  
 مایع و مباح و تهر و خفا و آنها را از حقوق لذت مستحق و مایع

و لیکن چون اصل و قطعه و مایع ثبت ندارند که بمقتول  
 حقوق جسمیه مذکور و لا محجری دارند علیهذا هزاران سال  
 در صورتیکه کسان محرم برای طلب حیات بقارتخانه فرار کنند  
 ضابطان مدینه که مایع به تعقیب توقیف او بجهت مخص میباشند  
 که غارتخانه را به حبس مکر حفظ و حرمت و محرم مریض و بیمار  
 نمایند و لکن تسلیم کنند و غارتخانه شود جز محرم مریض و بیمار  
 گرفته بیرون آورند و هر چند بعضی اوقات خاصه قمر که محرم بختی  
 از اهد خانیست خفیه بختی مجاز رعایت کرده زور استرد  
 نمیرانند و لیکن غالباً اجراء حق مذکور از جمله ممنوعات معد  
 میشود و قبا ازین را بر بعضی حالهاست ممکنه در محلههاست بچنان  
 فرغانی مایع و بدین شرطه آنها را از انواع حقوق و امتیازات مخصوصه



سفارت هر چند سابقین از جمله حقوق همچنان محسوب است  
 و لا محاله این فقره در کمال میل منع و لغا شود تنها بجز موقوفه  
 آنم نذر تا از طرف دولت عثمانیه تجویز نکند **فصل بیست و نهم**  
 در بیان معافیت همچنان از رسومات و تعقیفات اوقاتی  
 هنوز منصب ارباب سفرای مقیم در محل فرستادن معاف بجهت  
 بسبب باره جهات کامکاهی بفرستادن همچنان غیر معاف  
 اکتفا بر معافیت حالت موقوفه و مستحقه در این بود که معاف بگویند  
 همچنان را از طرف میری دولت بهر جهت آنها کار ساز کرده  
 همه جهت در دفع حاجت ایشان دفع مرعفه بهر و ایام  
 بین اول وقت و آخر وقت که ملاک صادر آمده بدین  
 مناسبت بابت سفارت نیز مستقر و محکم گردید و بوجهی

از شرکت مصارف معاش و تسهیلاتی با همچنان اخذ و موقوف  
 بشکلی که خنجر مناسبتی ند که همچنان از هر گونه تعقیفات و رسومات  
 معاف و مسلم باشد و بعد از آنکه معافیت مذکوره منظر انواع تعقیفات  
 کشنده مستحقین قرار شد که از اهل آن مستفاد از قید و شرط  
 مال هر کس باشد رسم معهود ادا و کار سازی شود و از اموال  
 و تسهیلات فقط هر کدام و هر نوع آنها که برای اعیان و سفارت  
 از خارج مملکت داخل نیاید و نیز از مطالبه رسم معاف  
 و مسلم باشد و چون چندی تیر بعضی همچنان بوجه حق معافیت  
 که در حق آنها تجویز شده است مال ممنوع استعمال کرده اند و عاقبت  
 معافیت مذکوره وسیله باره تجاوزات شده و بهانه برای کار  
 ممنوعه گردید علیهذا ایوم کمال سبقت بر نسخ و لغا نمود



حق عاقبت مذکور نهاده بعضی اعم رعایت حق مذکور منتهی  
 شروط ساخته اند که هرگونه اموال و منعه که برای صرف بجهان از  
 خارج میآورد باید پیش از وقت مقدار و کمیت کنش تخفیف نمود  
 و یا احوال آنها به محکمت معض و موقت بیک مدت معینه مناسبت  
**فصل نسبت و بیک در بیان صورت احوال بجهان در وقوع**  
 اقامت آنها در محکمت دولت آخر یعنی در غیر دولت معیشت آنها  
 از آنجا که انواع حقوق و امتیازات مفصله و مذکوره بجهان به  
 سرفیه و کانترا که این مستفید منوط و صفت و کالت منسوب به  
 احوال اند که در دست ایشان مربوط بجهان علیه حقوق  
 مذکوره نیز تمام در محکمت آخر که هرگز منوبت نه است محض تقابل  
 شوا به تمام وقوع اقامت ایشان در محکمت آخر ضد و مسلک است

آنگونه امتیازات را البته نخواهند داشت و لکن بوطه رعایت شرف  
 ماموریت بجهان و لحاظ علو شأن و شوکت محل مستقر و ممالک  
 اجنبیه نیز که هرگز در بجهان است حرب و اوقات قدیمه و سخنده  
 محل ایشان لغات کلامه فرین اغراض و اکرام و جهاد بعضی  
 امتیازات مخصوصه بجهان را در آنجا نام تجویز بقویب برسانند  
 اصغر عونی که درین باب وضع شده است بدین قرار است که اگر یک  
 در اقامت در محکمت آخر مقروض افتد و یا مرتکب بکینوع مجرم  
 شود معرفت مال محکمه مدنی و قعه در آنجا موقوفه اولیای ضبط  
 و محاکمه کنند و لدی القضا حسب القانون تا و بخواهند  
 و لکن در مقام محبت و معاری بهیچ است خصم بدست بدو محسوس  
 و مشرب بر هر ادحق و رفتار نکنند و مقام تقابل ممالک



نفری که برای خبر شدن مجلس نرور برآید می شود لکجه در مجلس  
 اجتماع مجلس نرور به ترغایات رسمیه متفق میگردد و پس از آن مجلس  
 از قدر آجال پس معده می شود و اینجا که در وقت حرکت مرگه که باشد  
 دولت تر با متضمن مالیت معده است و امور باقیات متعلقه با  
 قاعده حقوق ملایم حکومت است که در هر یک مالیت آن  
 با جراء هر گونه حقوق سفارت کامیاب بهره مند خواهند بود  
**فصل بیست و نهم در بیان احوال سفارت و عزل و اعاده**  
 ایجابان بدیهی است که مانند منصب اعیان ایجابان بیاره جرات  
 نسخ و لغزش ایشان نیز از تقصیر حقوق متعلقه عزل است و از جمله  
 است که مستلزم لغزش است سفارت می شود یک نسخ و لغزش  
 لغزش ایجابان است بدین قرار که لکجه از یک طرف طرفین و قاعده

و یا از سنده حکومت حکم از محروم گردد و یا مدت موقت ناموس  
 سفر که پس از وقت معین شایسته منقضی شود و یا امور موقوفه  
 با محلی تکمیل و یا صنف رسیده و باید به هر یک اینها موجب نسخ  
 و نقص صلاحیت سند نرور گردد یا سند مذکور تجدید یافت  
 مستوجب است رساندن سفارت متفرقه بین الدنیا بینا و از جمله  
 اسباب مذکور یک هم عزل حاله ایجابان بدین قرار که لکجه ایجابان  
 با دوازه امور موقوفه خود داشته باشد و یا متعاضد سفارت که در وطن  
 اصحاب خود خدمت علیحده مقرر گردد و یا صحتی که از سفارت معصوم  
 بود بحسن ختام رسد و یا بعضی حالات مانند از سفارت عارض شود  
 و یا فرمان مخصوص صادر و یا بین الدنیا بینا رفته ظاهر گردد  
 یک از بقوله اسباب متفرقه اتفاق آگاه مستلزم عزل حاله ایجابان



ماموریت او شود کیفیت لا از طرف دولت مرسله بقطعاً  
 نوشته نزد ایچی مرفرستند ایچی مذکور بحکم در مقامات خود  
 ملاقات و اعاده نامه ننشیم که سبب غریب اظهار و انما و  
 وواع را بطور شایسته معهود و محرمی داشته پس آنرا از عهد ماموریت  
 بطرف وطن صاحب معافیت مریز در صورت لکرجایی او مصحح  
 که شسته نفور راجع سفارت موقوف مرکود و معلوم است که لکرات  
 یک نفر پیش وقت بدت موقت منصرف باشد و باید حق یک نفر  
 از طرف ترک که عهد ماموریت او است بحد فاعده حقوق ملای  
 و کند برین ظاهر شود در صورت ایچان بر بوضع مامور و محرم  
 که بعضی انقضای مدت و یا ظهور آئونه کند بر بوضع مامور و محرم  
 ترک عهد ماموریت که شسته سفارت موقوف و از جمله

مذکور که موجب قطع شسته سفارت بشود یکا هم وفات ایچی است  
 و در صورت وقوع ایگونه قضیه موله کتبات و تحریرات رسیده  
 ایچی متوفی و سایر اشیا که معرفت یک شخص از جزای سفارت  
 و یا یک ایچان در حال مخایه که در آنجا مقیم است و باید نفر مامور  
 که از طرف دولت نصب است باید در قمر مخصوص ثبت و تحریر و  
 و مهور میوه و از اموال ترک که آن هر چه متعلق است مطابق قانون  
 همان مملکت که اقامت دارند و هر چه غیر متعلق است مطابق قانون  
 حلی که آن ایچی نصب است باید بعهده است بنی الوثاق تقسیم  
 توزیع مرکود و عیال و اولاد و نیز ایچان لکرجایی نفس و مهور  
 ادعای یک نوع آنها را ندارند و پس از حرم و حرم و حرم  
 وفات ایچان یکدت موقت حقوق سفارت ندارند و خدمت



سفارتخانه هم بعضی امتیازات متفرق می شود **فصل بیست و نهم**  
 در بیان عهود و تیمه و تیمه با اصطلاح علم بابت تبقیه معاهده و تیمه  
 یا تیمه یا بگونه عهد و بیاقی اطلاق می شود که ستر یا علی و یا یاغری  
 بین الدول و الملل منعقد و مستحکم شده باشد و شرط مقتضیه که مدار  
 استوی و تنظیم بعضی معاملات ملکیه و حکمیه خواهد بود متضمن می باشد  
 و چون از مواد اجابیه است که عقد و عهد الی بگونه عهد و عهد  
 می باشد و تیمه که از قید حکومت میبری و در اداره امور و خطبه  
 بر توبی اطلاق و استقلال می دهند علی هذا معاهدات مخصوصه  
 که میان یک دولت و یک نفر صاحب دولت و قدر از راز و خفا احوال  
 و یا میان دو حکومت و در باب بعضی مواد خاصه و مصالح و تیمه آن منعقد  
 می شود و اما لکن نظر باحوال ملل و جمالی سجد حال نافه تیمه معاهده با از

معاهدات تیمه معاهده می توانند **فصل بیست و دهم**  
 در بیان آنکه هر نوع عهد نامه بچه نحو صلح است اعتبار بهم می رسد  
 معلوم می نماید علم حقوق است که صلح است اعتبار به عهد و عهد  
 با جراه بعضی شروط مقتضیه منوط و مربوط می باشد از جمله شروط مذکور  
 یکا تر ضعی طرفین یعنی بحال احوال و نفسانی طرفین متعادل باشد  
 و از هر جهت بنا برین بجا برات و مذاکرات که رسماً تصدیق  
 نشود و همچنین به تعلیف آن که آنها را بکطرف قهر گرفته اند عهد و بیاق  
 اطلاق می شود و هرگز جریق و ن قوت و اعتبار نخواهند داشت  
 و یکا هم از شروط مذوره ظهور می نماید یعنی مراد از ضعی طرفین مذکور  
 مبتنی بر جریق و ضعیف نام طرفین بعد بهای بود و مجبوریست  
 و خوف و خجست و نهال آنها ابتدا مذکور است یکا هم از شروط مذکور



حقانیت ترخیص است یعنی میباید که تراخی طرفین بوساید کاذبه  
از قدر سهو و تقصیر و تمسین و ترور بر مبنی نهجه فقط از وقت کام  
هر یک طرفین کیفیت احوال و اطلاع ایشان نه شود <sup>و این</sup> بناء علی  
لکه در تصریح تخصیص مالیه عهد و عهد و باید تشخیص دقیقه قتل سهو  
و خطای واقع شود در صورت آنکه است که عهد نه منعده مذکور  
صلاحیت اتمام رعایت را نخواهد داشت <sup>مکام</sup> از شرط مذکور  
قابله اجرا چون مالیه معهود است بنا بر این موادی که فقط و قاطع  
اجراء آنها ممکن نیست موقوف علیه عهد و سابق نه شود <sup>است</sup>  
اجراء شرطی ام که روال و کسب رکن احد طرفین متعادلین یا  
رئوال محکم کسی غیر متعادل است و باید <sup>مرد</sup> دفع قانون از  
حکله محال است بر حسب نوع عقد و تنبیه عهد و مالیه که <sup>مستند</sup> به است

مغایر قاعده حقوق حال و از جمله ممنوعا **فصل بیست و پنجم**  
در بیان آنکه کدام کس له و خصم عقد عهد است و تصدیق و تحویل  
عهد نامها چه وقت لازم است به تصدیق و تحویل عهد و مالیه که در  
عقد و ربط آنها ذکر شد و در خصم با حال نام نهجه فقط از حقوق خطیه  
و محصوره <sup>در</sup> میان که در امر حکومت و حکماری مطلق و مستقر هستند  
و چون بقرار که مکرر ذکر شد مقدم است که انواع حقوق خطیه و  
مستقر اکثر اوقات بعد از و کلامی در خصم یا یا موافق توفیق و  
توسط آنها اجراء افتاد شود علی هذا حق مذکور هم که با جمع عقد <sup>است</sup>  
مروان اجراء از بعد از بچیان مرخص میگردند و عهد نامها  
که معرفت میکنند بچیان مرخص <sup>مستند</sup> به است و مالیه  
کمال رعایت و تمسین خواهد بود و نهاد ضروری که بچیان <sup>مستند</sup> به است



بعقد عهود مذکور در یک خصوص از حد ماموریت خود تجاوز نکند  
آنوقت بالبداهه محتاج مضایقه و تصدیق نفس حکم صلح خواهد بود از آنجا  
که بعقل بعید سافت حال معااهده از یکدیگر و صورتی که در  
تخفیف و تخصیص بعضی شروط عهده منصوص است خفتن آنها منقار  
بجایان مانع و در نظیر فطریه و تنویر العیال آنها وقت نوبت از خود  
و آنکه مانند عهده عهود اتم مدام لا محاله می باشد و فواید  
و آنکه این عهده از قبیل معاشرت است لهذا الیوم سوای معاشرت  
عسکریه منعقد در ششای حرب و جدال هرگز عهده و شایسته که  
از قبیل عهود و عهده معدوم است و اجماع است محتاج تصدیق  
و تاکید نفس حکم صلح در تین معاہدین میباشد و لکن سوال شود  
که قوت و نفاد پس چگونه عهده معاشرت از حد وقت باید جاری

و سرچی گردد جواب چنین مآل می شود که اگر اوقات از حد مضایقه  
عهد آنها و گاهی بعضی مآل تصدیق معاشرت عهده است اعتبار  
عهود مذکور می شود **فصل بیست و ششم** در بیان انواع عهود  
ملیه و انواع مملوک که موقوف علیه عهود و لزوم است قضای طبیعت  
متباین است که هر مآله و قرار یک در حکم و توجه حالت باشد موقوف علیه  
عهود و ملیه یعنی مایه و نظیر مناسب که می تواند شد و عموم عهده معاشرت  
از جنس مال و مضمون قیام از عهده عهود و شروط و غیر شروط و عهود  
و عهود عهده منقسم شده است و چون عهود غیر شروط منقسم شده است  
علیهذا بیان سایرین مآل است می شود اما عهود و شروط از آنجا  
که قیود و شروط آنها با عا وجه تصریح معلوم معین می شود و با آنکه  
معهود و متباین می گردد و شروط مذکور قیود و عا وجه تصریح و باطل می کند



و ذلت طرفین متعادلین هر چه باینها داشت یکسان آخر طرفین  
 میباش و طرفین نظر بصورت معامله ایشان هر چه وی هسان  
 و با مختلف و تفاوت میباشد لهذا شروط مذکوره امقوله شروط  
 صریحه یا ضمنیه و شروط قائمه الشیخ یا متمنه الشیخ و شروط متعاضده  
 یا غیر متعاضده یعنی متقابل و غیر متقابل و شروط متساویه یا غیر متساویه  
 معده گرفته بدو نقطه خود و شروط غیر متعاضده و متفرقه که دیده بهر  
 حد که آنه تمیز و تعبیر میشود اما عهد دلیه خاصه تنها بعضی مصالح  
 مخصوصه ابر و حفظ فائده ذلتی حکماری و باعالی و خالص اول  
 حاوی حایز میباشد اما عهد عمومی بهر متعلق بهایم مکلف و ملزم  
 مستوجب است و عهد بهر جهت جماعی ملک و ملت میباشد و در جمیع  
 عهد و خاصه ملت از قدرت حکمدار و با اقرار خاصه ملت

مستفهم و منوخ شایع و عهد و عمومی از حکمداری یکبار دیگر  
 منتظر که دیده مادر که رسانج و نهانگشته اند عا لهوام باقی  
 و شمر و اجراء آنها مرعی و منتظر میشود و باید داشت که <sup>مستطاب</sup>  
 علم بوسیله میان الفاظ معادلات و عهد و تفاوت <sup>منظور</sup> کما  
 لفظ معادلات با کونه موثق رسمیه اطلاق میشود که شروط  
 منجمله و سریع الاجراء مستفهم و حوام و اعتبار موافق مزبوره  
 مدت قبله مختصر باشد و لفظ عهد و عهد همان اطلاق میشود  
 برخی ملزم و عهد لاکه اجراء آنها بحدین اوضاع متوزره و حرکات  
 متوالیه محتاج است متضمن بهر چه ام و اعتبار آنها تا سنین و شهور  
 بلکه الی لایم شمر و ممتد مانع **فصل بیست و هفتم** در بیان  
 تجارت چنانکه معلوم خاص و عام است تقریباً سیده پیش ازین



که رابطه الفت و اختلاف فیما بین دول اروپا و همچنین در میان  
ملک کنج و محلات قوت و مناسبت پذیرفت مانند سایر مملکت  
بود تجارت نیز متبقی نظیر سرخس و آنوقت که دولتها در آنها  
حسن سعی اهتمام دارند و نه خشنایان و بجز عقد و متبقی بعضی و مخصوص  
متعلقه با موریع و تراشد و دل و مصروف میدارند و قریب ازین متعلقه  
از آنگونه هو و تجارت آنها تخصیص یافته امتیازات بجهت متعلقه  
یک مملکت و تهنید بعضی امور و آئینه آنها بود اکنون آمده است  
که حقیقتا و جماعت را در تخصیص این خبر به توسیع عموم معاملات  
تجارت و بدین منظور تا کنون با موریع و زوج بازار و خاندان  
و شروط عموم و متعلقه با تجارت و لکن در این که هر تجارت  
کا هر در این مصالحه و کا هر در این مصالحه و کا هر در این مصالحه

از ذکر آن صرف نظر باین مقوق و یک مملکت می شود بدین قرار  
که چون شروط مذکوره با این طریق به هم افالده و با فقره بفقده  
باین می شود با این می شود با این می شود با این می شود با این می شود  
از جمله شروط عمومی که در هر یک از این تجارت می شود با این می شود  
که در حق تجارت به هر یک معامله می کنند و در حق تجارت به هر یک معامله  
باین قرار معامله شود یا آنکه در حق تجارت به هر یک معامله  
و مراعات به هر یک امتیاز و معافات تجویز می کند و تجارت به هر یک  
هم مثل آنها قریب امتیاز و معافات است و شروط خاصه  
در هر یک و تجویز به هر یک از انواع به هر یک از هر یک و تجویز به هر یک  
و مواد مقتضیه می باشد از قبیل کیفیت اجراء اصول و به هر یک که تجارت  
و قرار عظمی ای نوع رسومات و وجوهات لازم و احوال



واموال تجارت بملکت وخراج نمون از آن و باین آوردن  
 ارشع و حاکم کردن بر آن و محافظت حقوق و امتیازات مخصوصه  
 تجارت و صورت تنویر و عا در منازعات و قضا و بیان  
 و قرار اموال و تروکات تجارت تنویر و باین خصوص نظارت  
 بانواع مساعدت و معانات و باین چند نظایر اینها و خط  
 آنکه تبدل حسن اتحاد و اتفاق طرفین معاهدین به شقاق و نفاق  
 و کمال بازار موافقت و رواج متاع مخالفت با هر جهات خلیه  
 ممکن است علم به احوالات قدیمه و مستجده چهل برابر رفیع این  
 شر و دفع ضرر و مخد خن جاری است باینست که در عهد و عهد  
 قید و شرط کند که وقوع تجارت باین قطعاً و قاطعاً در ملک است  
 نه باینست باینست باینست باینست باینست باینست باینست باینست  
 باینست باینست باینست باینست باینست باینست باینست باینست

در مملکت هر یک طرفین در ظرف مدت معینه بملکت خودشان  
 احوالات مالیه خود **فصل بیست و هشتم** در بیان انواع اسباب که  
 موجب تانید و تاکید عهد و ملتیه می شود بدینست که مانند هر کس که  
 میثاق معارفی موثقی معاهده را خود ملتیه را کار عماله و تسلیم  
 مجدد و کار بضمیمه الحاق نمون گفتاها و مخصوصه طرفین نمون  
 می تواند شد چنانکه تاکید عهد و ملتیه را مصالحه غالباً به تکریر و تجدید  
 تصدیقها و تعهد باینست باینست باینست باینست باینست باینست  
 معاهدتین و فایده کنند و حکماری دیگر و جای او باینست  
 نشیند آنوقت عهد سابقه جاریه فیما بین طرفین را فیه بقیه  
 مذاکره می نمایند در صورتیکه ساری باشند از طرفین یک  
 تصدیقها و تعهد باینست باینست باینست باینست باینست باینست



لفظ به لفظ رعایت قضا خواهد شد و تصدیقهای مذکور  
بعضی سند بهود مسطور ضمیمه الحاق می شود و در باب یکم عهد  
بعضی کفالت لکرمه پیش ازین باره اصول کفالت از قدیم قیوم  
و بعضی باین ارسف اشراف تسلیم نمود رعایت شد و کتب  
بدا در حق بانه مزبور به یک از حشون آن کفالت می شود بدین قرار  
که در تین متعادلین یا حشون در باب یکم در خطه حشون  
بهود معقوده آنها بخور نشود کفالت نام یکدیگر تسلیم و تسلیم  
و یا با حشون دیگر عهد کفالت می بندند که لکرمه از عهد تین متعادلین  
حرکتی بخلاف عهد نامه حال شو طرف بر کتب به مانعت بود  
سختی دفع تعدی لغت قبل قدرت کنند و میگویند کفالت  
کارمانند یا از شرط عهدیه در جزو عهد نامه نظیر و کار بوشیقه

رسمیه جداگانه مخصوصه تحریر می شود لکرمه بانه کفالت بفسرها کار  
تجیع مولو عهد نامه و کار یک بانه مخصوصه آن متعلق به عهد  
واجب تین حشون است که در اجراء شایسته تمام مواد  
مزبوره و یا یکا ده مخصوصه لغت بحال دقت و مراقبت  
و کتب نماز حشون مشا را بهیاری نهادند نشود و می تواند بهر امر  
با حواله تین متعادلین نماید و لکرمه اول شو که احد و  
ایکونه کفالت آنها متعادلین فایده جلبه و منفعت تکیه می شود بانه  
به طور جواب طلب می شود که چون فایده عدم فایده لغت  
به کیفیت اصعب و تسویه فایده می باشد علیهذا آنچه که خبر رسید  
اگر اوقات موجب نفع قلیل و تنها در ایام متاخر با حشون  
بوشیقه متعادلین فایده و منافع خبر می شود **فصل بیست و نهم**



در بیان بحث ف عقد عهود و ارتفاع و نقض آنها مختص  
 که در دفع عهود نیز مقرر و بطا آنها ممکن و تصور بعضی باطل  
 اتفاق نیات طرفین و یا باقتضای حربت یکا از آنها نقض  
 شروط معهوده صادر می شود بنا برین مقتضای یکا از آنها ممکن  
 از قبل یا نقض مدت عهود موقت و یا جبراً و انقضاء تمام امور و مصالح  
 مقصوده از عهد و یا از ازاله و زوال صدمات معهوده حد و شرح  
 تراخی طرفین بهر سبب و حال اجتناب می توانند که درین باب  
 و تعارض نماید و نسخ و لغای عهود پیش تر منی طرفین تعجب  
 باقتضای تعارض و تعدی طرف احدی که هر یک خلاف ضمانت  
 طرف آخر و کار کفایتی که با وصف ثبوت فایده جبراً از وجه دفع  
 از احوال شروط است نیز می باشد و در حقیقت عهود حقوق ملکی است

که تعارض با آنکه جزئیة مولد معهوده موجب نسخ و لغای تمام عهود  
 نمیشد فقط نسخ تمام شروط و یا نقض یک فایده از دقایق حق  
 آن مستوجب نسخ و ارتفاع تمام عهود خواهد بود **فصل سیوم** در بیان  
 حسن تنوید دعاوی ممکنه و جبراً اصداف علیه بمشتر و وجهی که در  
 اول کتاب مفصل ذکر شده است هر یک از احوال متفق و در اول مولد  
 داخل و خارج می شود و متفق بعضی تابع حکم عدلیه ترک عود  
 می باشد و بدینجهت لکن حکمت پاره سبب باینه می شود و در حقیقت  
 و منازعات ظاهر شود درین باب لآخر مدخل و اختلاف اجازت  
 مافوقیت مذکوره در حقیقت بطریق مذکوره در سانه حدتین و یا  
 حکم موقوفی حلقی آخر که با اتفاق آراء طرفین می باشد و حکم نصب  
 اختلافات مذکوره می تواند دفع و تنوید شود و برای آنکه بخود



برفع و تسویه اختلافات مسطوره بیشتر شود باید کیفیت  
که مدار اختلافات رسماً و علناً بیان غفیه واضح و ثابت کنند  
کیفیت مزبوره بقاعده حقوق ملل مغایر از جمله منوعیات و آفات  
انجمنی ام باید بویژه رجوع تحریرات و تبلیغات مناسبه و تغییر  
معاهدات سابقه و اعلانات عثمیه صادره دولتی و تحریرات  
رسمیه همچو نوبتات حکدار و یکدار و یا کتوبات سفارت بعثات  
و امثال اینها بعد آمده از مضامین آنها تنبیط و استخراج شود  
و هر چند در صورتیکه کیفیت مرقومه و نامه اختلافات از متون کتاب  
باز و دولت مرگبه در ترخیص ادای لازمه ضمانت اظهار اعتبار  
و تاخیر نماید و در صورتی که نفعی که نفعی است و نفعی است  
که نفعی است و نفعی است و نفعی است و نفعی است

بعد از یکدیگر متحرک است که است اما نقد زلف و مقابله بالمدار  
ولیکن تجربه رسیده است که اجرای اصول مذکوره مقابل بالمدار با نقص  
مصلحت بلکه باریات حجت و محاربه بجز گردیده است و بدین حفظ  
حسن نظام را بعد از مذکوره لازم آمده چنین شرط و تشریفات  
که حرکات ایجابیه مقابل بالمدار نماید و است مرگبه وارد و منضم  
و جهات الوجه منشاء ضرورت این سایر ملتهای شایع و جهات آن  
بعنی از قوه بقدر آوردن آنست همیشه تعهد ضابطان مملکت و یا  
مالوفه مخصوصه دولت متحرک است با اختیار عوام نهاس حواله و ا  
نشود و محسوم نهاسان قاعده حقوق ملل است که چون در  
انجام ضرورت و ضرورت اتمام اصول مقابل بالمدار کیفیت  
عوام اخبار و اعلان و حفظ آنها مخصوصه بهر صنفی متحرک است



بر طبقه محو مان او با ش اجراء اصغر نو بر ل تجو ز و تخین مکتوب  
 و اینغنی کرار آهانه و موجب وقوع حرکات کرهیه رفتند فیه غایت  
 و حرق و خفرت گردیده است علیهذا فی زمانه مذکور اقام  
 صلح و صلح اجراء آنگونه خفرت متقابل از جمله نواریات بعد  
 و در صورت اجراء از تکرار عیال صرف نظر شد تا بنا بر ملاحظه  
 محقق و در اکثر احوال ضبط و قبض بعض استعه و اموال مقصود  
 میباشد قدم ترجمه انجمن الادب در کتاب حقوق اهلدره نیز  
 اربعین پیش از منتهی سوره تسعین بعد از فایده فایده فایده  
 النبویه علیه السلام آله و انقیه



درست و باطل المصلحت از مکتب حقوق و احوال و فروع و فقهیه  
المعجم من احوال و بعضی لغاتین

**باب اول** در بیان صورت احوال و احوال تجارتی و نسبت یکدیگر

فصل اول در بیان لکّه محاربه و نسبت و تقسیم نمودن ۱۹۵

فصل دوم در بیان لکّه امر محاربه و نسبت و تقسیم نمودن ۱۹۸

فصل سوم در بیان لکّه که امثال و خفا و حقیقت و احوال محاربه و

دارند و که امثال و خفا و احوال محاربه و نسبت ۱۹۹

فصل چهارم در بیان قواعد حربیه ۲۰۲

فصل پنجم در بیان لکّه خصوص محاربه و نسبت و تقسیم نمودن ۲۰۴

فصل ششم در بیان مواد اعلاّه تبعه اصلیه از خارج و وطن خود

و قطع تبعه عاید باطراف و نسبت و تقسیم نمودن ۲۰۶

فصل هفتم در بیان دستورالعمل که در حق مول و شخص عاده

بطرف عدم مرعی است ۲۰۸

فصل هشتم در بیان حد و حقیقت و محاربه و نسبت و تقسیم نمودن ۲۱۰

فصل نهم در بیان حرکات و سکنات و نسبت و تقسیم نمودن آنها

در حقیقت و نسبت است ۲۱۳

فصل دهم در بیان حقیقت و نسبت و تقسیم نمودن احوال ۲۱۵

فصل یازدهم در بیان جاسوس و طوایف مغروره و فلول و انحراف ۲۱۸

فصل چهاردهم در بیان دستورالعمل که در حق حکمران و ملت خضم

و عاید و اولاد آن مرعی نمود ۲۲۳

فصل پانزدهم در بیان بعضی اصول و نسبت که در باب قبض و تصرف

اموال اعدا و احوال و مرعی است ۲۲۶

فصل شانزدهم در بیان حقوق ملکیت حاربه و در حق اموال و احوال



که بطریق بغا و تخیر به ضبط تصرف آمده اند ۲۳۵

فصل نوزدهم در بیان معاہدت که عقد در بطن آنها در شش محلی  
مستلزم است و همچنین دان نامها و وثیقات پرتو که بعضی اشخاص

مالک مرشوف

۲۳۳

فصل بیستم در بیان کیفیت نظار غیب بخار و اعدا ۲۳۵

فصل هفدهم در بیان مالک که سوغار و تعبیر شود ۲۳۸

فصل هجدهم در بیان مواد متعلقه معاہدت نسبت ۲۳۹

فصل نوزدهم در بیان متار که ۲۴۱

فصل بیستم در بیان لکنه عقد و بط معاہدت حربیه و طیفه نسبت

و کدام اشخاص حق و حقیقت آنرا دارند ۲۴۲

فصل بیست و یکم در بیان مولود خطای ۲۴۵

باب دوم در بیان احوال محل تنفق که مستند مدارک

اسباب معاہدت نشان اند ۲۴۷

فصل اول در بیان انواع معاہدت ابره معاہدت که انتقال

آنها متعال و متعارفست ۲۴۸

فصل دوم در بیان قضیه محدود ۲۵۰

فصل سوم در بیان امور مستعده محل تنفق در خوشی یکدیگر ۲۵۲

فصل چهارم در بیان احوال محل تنفق نسبت لطرف اعدا ۲۵۷

باب سوم در بیان احوال محل که تفرم صریح و کفر اند ۲۶۰

فصل اول در بیان لکنه اصرار صریح نسبت و التزام آن و طیفه

و حکایت ۲۶۵

فصل دوم در بیان لکنه مالک بطریق بیخبر قسم میشود ۲۶۲



فصل پنجم در بیان اموریکه لازم دهنه محل قمریه با صبر بطرف بیابان

فصل چهارم در بیان اخراج نمودن تبعه خصمه از محکمه که کجاست

بطرف نیست ۲۶۶

فصل ششم در بیان دخال نمودن کرم محکمه محل بطرف ۲۶۸

فصل هفتم در بیان دستورالعمل که در حق امانه محل بطرف اموال

واملاک آنها سرعین ۲۷۱

فصل هشتم در بیان بعضی امور عمومی که در باب امور تجاریه محل

محال بطرف مرعی بیابان ۲۷۲

فصل نهم در بیان تخفیف کتبه با بطرف و نصیحه لکنه که این

اشخاص قد و خصلت ضبط انقوا که کتبه با را و ۲۷۵

فصل دهم در بیان بعضی امور عمومی تجاریه در حق تبعه و اموال

نمود

محموله بکشتنهای بطرف ۲۷۷

فصل یازدهم در بیان اموال حرام ۲۷۹

فصل بیازدهم در بیان فقره تفحص که در حق ثغابین بطرف

محرمی مرعی است ۲۸۳

فصل چهاردهم در بیان سبکه ضبط و نسیب ثغابین بطرف

و قمر مجوز و سباح میود ۲۸۷

فصل پانزدهم در بیان اموال ۲۸۹

فصل شانزدهم در بیان دستورالعمل که در حق کتبه با بطرف

ماخوذه در شش محاربه مرعی بیابان ۲۹۲

باب چهارم در بیان بعضی امور عمومی متعلقه باموال ۲۹۷

فصل اول در بیان صورت نقال مصالحه ۲۹۷



فصل سیم در بیان انواع معاهدات متعلقه بمواد مصالحه ۳۰۱

فصل چهارم در بیان احوال که با مصالحه مرئوسه ۳۰۲

فصل پنجم در بیان مواد مندرجه در عهدها مصالحه ۳۰۵

فصل ششم در بیان کلامی که مصالحه بجهت جبر اعدا و اجراء می شود ۳۰۷

ملحقات در بیان احوال و خلیفه بعضی محل ۳۱۰

لاحقه اولی در بیان محل تنها و ممالک آنها ۳۱۰

لاحقه ثانیه در بیان محل افریقا ۳۱۹

لاحقه ثالثه در بیان محل افریقا ۳۲۲



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وحمته الطاهرين  
**وبعد** لکجه اصول و قواعد عمومی که در قانون نامه مرسومه  
 حقوق ثلاثیت و مندرج شدا است بخلاف دعوی بعضی رجال  
 ابتدا بر غم باطل و و هم عاظم داشته بلکه مضامین معاد است  
 محل بستنی و مربوط به و بدینگونه شایسته کمال عانت و زیاده  
 وقت کماله می باشد و لکن قطع نظر از اینکه هر یک از این احوال  
 با بهره اندخل و خالی است از نظام و نظم و بدین جهت  
 و قواعدی که ملایم بود و در حقیقت نیز تواند بود به قواعد بریه  
 ایام مصالحه مرتب و نظم باشد چون بعضی از آنها تا حال  
 بین الدول مقید کار نموده و هنوز محضر معارضه است و بعضی دیگر هم

بسیار است بقیه القه بغیر از باب علم تاریخ مفهومی و لهذا  
 از شرح تمام قواعد و اصول عمومی مذکور که ملایم بود و در حقیقت  
 نظر من فقط به بیان بعضی که ذکر آنها در حقیقت هم اجراء و مقبول است  
 جمیع محل نیست که تمام نکود و از آنجا که تطویر کلام و قتی  
 مستمن منفعت به اختیار ایجاز و ترک اطباء و ملا و ملا  
 صواب لازم آمد که بتلاخص از مذکور باره تعلیمات و تعلیمات  
 مقام بجای کتاب حقوق ملاحق شود که برای مطالعه کنندگان  
 منم منافع و فواید بدینجهت تحریر کیفیت نظام و نظام صورت  
 حکومت و هیئت جماعتیه ملک و ملت و ملت را که حقیقت  
 و وسعت ملکات است به بیان و تفصیل این لایحه سر و است  
 چون آن عیان است شرح این کتاب بیکر خوا و اول و دیگر



د فرتی شعر به تصدیق کیفیت مسطور مرتب و باخر کتاب زبور  
ملحوظ است امیدوار است که وسیله توسیع دایره ولایت و مایه  
مزید وقوف بصیرت طالبان اسکونه علم گردد **باب اول**  
در بیان صورت احوال محل متعارف نسبت بیکدیگر **فصل اول**  
در بیان لکنه محاربه چپت بچپه قسم منقسم شود لفظ محاربه  
قطع نظر از تدقیق معنی عبارت از احوال شمرده بر اشتقاق است  
که طایفه هر دو میان مردم بوطه لفظها مخصوصه چون یک طرف  
و مباشرت طرف آخر با مثال آن در رد و مقابله حرکات خصمیه  
و چون اسکونه حرکات خصمیه یا در حق محل و یا در حق احوال  
و نتیجه بیکدولت و همچنین با بیان جمیع احوال و مایه  
میان یک جزء و یک فرد مایه صورت وقوع مزید برود لهذا

به ترتیب بطور محاربه خارجیه و محاربه داخلیه و محاربه عمومی  
و محاربه منفرد و اطلاق مرکب و محاربه داخلیه مذکوره و قمر که  
باقصای خیالات سیه اجزاء و اوایل و بر خلاف خصوصیت  
رای شریک آن ملک باشد از جمله نفی طغیان و بر کنین قهر انقوله  
قطاع الطرق معدوم گردیده حاشا ثم حاشا لکنه سکونه را با  
فقه و مالیه و تهیه و تصدیق وای حربیه ظاهر و علنی با برار مقاومت  
فالک را باید بلکه بوطه تنبلیا عیسی که منظم لفظها قدرت با جواد  
اصدق تقابل نماید بالضرورة از قیاد اعدای عدلیه محسوب گشت  
هر نحو معامله که در حق اعدای عدلیه معنی میشود در حق آنها لازم  
خواهد بود چون مقصود است از محاربه یا تجاوز خاکش و فتح بلاد  
اعدت و با حفظ حدود و مملکت خود و دفع شر خصم است لهذا



اولاً را محاربه تجاوزیه و ثانویاً محاربه دفاعیه می گویند سبقت  
و آغاز محاربه بخون احد طرفین است یا بمعنی بسجده و خنجر نیست یعنی  
هر قدر از یک طرف سبقت بفتح ابواب است جهت محاربت خود بدین  
علت محاربه مزبور تجاوزیه اطلاق نمی گردد بلکه لکن بر خطبه نیست  
و قرب خنجر است تسلیم بخون یک دولت است آخر محارب را استیفاء  
می گویند معرکه نماید در صورت محاربه مزبور از قسید محاربه دفاعیه  
و نیز سبب لکن محض غرض فتح و خنجر است تا ناریه جنگ و تدبیر نمودن  
ناسپاسیه و که اکثر اغلب می دانند و اعانت مزبور به خود  
بشرط دفاعیه بخون محاربه واقع مشروط و نه بر سبب میباید بود  
هر چنانکه مبارز محاربت نمی نماید بوسیله اعلان سبب مبارز  
بجنگ مستثنی با عیبیه و ثبت غیر حفظ بلاد و ولایت طریق

حسن معذرت را داشته باشد و همچنین مناسبت اینکه حرکات  
خصمه مذکور یاد رخ یاد دریا اظهار و ابرام شود اولاً را محارب  
بریه و ثانویاً محاربه جریه می گویند و لکن خنجر احد و قواعدی که  
در هر یک این جهتی مری میگرد و فرق تفاوت است از یکدیگر دارند  
لذا معلوم را باید استیفاء است که تفریق تقسیم هر محاربه بر وقتها  
ماله است استیفاء است و استیفاء فصل دوم و بیان لکن  
هر محارب بچگونه اسباب استیفاء باید بدین باشد تقضای فیض عدل  
و مروت مزاید جنگ و محاربه که هر دفعه مطلع خواهد غلبه است  
بارده از قسید خیال صرف قوتات غیر متعلق به سبب بلکه نه با سبب  
قویه از قسید غلبه نقص معاهده از طرف خصم و مدخله باحوال جنگ  
مستثنی باشد چنانکه در جلد اول کتاب مکر از کرس است هر یک است



در اداره امور داخلیه و خارجیه خود مستقر مطلق و محل سبزه  
بدخود و تعارض اداره مذکوره غیر مستحق مرتبه بدخوبه جنگ و محاربه  
واقع در سبب آن مستقر بهر سبب که باشد برای لکنه محاربه عدلیه  
محمود لازم است که طرفین مخالفین قواعد مخالفه حربیه را کامله  
در حق یکدیگر رعایت کنند و لکنه اعدا لکنه جنگ طرف آخره در حق  
و منافعه اعدا عدل و امانت هر یک از ارتقاء منافع محالست  
نمائید بنا برین تحقیق این قضیه که محاربه واقع مستثنی بهای عدلیه  
بعضی از بعضی است موقوف به کیفیت خصوص محاربه و نتیجه آن  
**فصل سیم** در بیان لکنه که امثال خاصه و حضرت اجرای  
محاربه دارند و که امثال اعدا عدلیه نیز دارند لکنه  
حد و حضرت اجرای محاربه غیر از حد نیست بر خلاف اطلاق و اشتغال

مستقر و یعنی فقط بقضیه افتد از شهر یا روستا که در امر حکومت مطلق  
و مستقله و اعدا و مربوط به و لیکن چنانکه در جلد اول این کتاب  
مفصله ذکر حق خطبه مخصوصه عدل مستقر بهای سبب غیر از حد  
خوات حکمرانان و کائنات مجبور آن بهاند باز بوطه محاربه  
آن بهنده اشخاص معتمد قبلا انتقال نمایند همچنین حد و حضرت اجرای  
محاربه نیز بهای سبب از جمله حقوق خطبه و مخصوصه عدل مستقر و اعدا  
مرواند که انتقال پذیرد یعنی بهنده یک نفر و یک مستعار یا  
قائمیه یا مرتبه مخصوصه و یا بعضی احوال انس محذور و در بنا برین  
بدیه است که اشخاص خاصه اجرای حرب نیز از جمله اعدای عدلیه  
محمود نیست یعنی عایت و اعتبار قواعد معارفه حربیه در حق آنها  
نیز واجب میگردد و برای دفع سنا که درین باب ظهور آن ممکن است



بعد از انواع شخصی که در زمانه از جمله اعدای ما بعد فتنه  
 میشود اول از هر چه جوید به موطئه که در دایره ماموریت نشان  
 ثابت قدم هستند و طایفه ملایک که در غایت حربیه مغرضه نشاند  
 فرقه شکرانی که قویانها را مرتضی رخصت اجراء محاربه از طرف  
 مرتب و رسانند تا آنجا که هر که بخواهد حکم امان مامور حرب  
 و ضرب باشند را بقا قاطبه سران و در طلبی که بواسطه نظارت  
 و مباشرت جمیع و لباس عسکریتس کوبیده اند و شاک  
 ردیف که را به جوارح است مرشد همه اینها بهر حالت از جمله اعدای  
 عدلیه محسوب میشوند و کسی که خفت غلبه در دست دارند و لباس  
 عسکریتس نمیکنند و چه بخواهند که مختصات بگردند خواه از ضعف  
 طوائف قبا بمانند خواه از فرقه آحاد من هم که از جمله طوائف

محسوبند و هر که در شای محاربه و تکمیر کند بر سطح بقاعده  
 حقوق ظاهرین مال احرار و اسکان قدر نفس این تنبیه  
 تا وی میشود **فصل چهارم** در بیان قواعد حربیه مجموع  
 اصدا حربیه که بجهت طرق معانی و دفع غایب حرب  
 و غایبان بلاء حمل و رو با مقرر و رعایت شمره انلا متفر  
 با اصطلاح علم و بلیقه قواعد حربیه طلاق میشود خلاصه مال قواعد  
 عبارت از چندین تدبیر خیریه و تشخیصات که راجعه به یکدیگر  
 ضرورت مقتضی است از این و تدبیر به سبب هزار و در  
 و مدارک تفهیم و نصرت و توسیع مملکت نشود از ارتقاء افعال  
 تجاوزیه و حرکات ظلمیه که منشاء آن فقط اجراء نقصان  
 و انقیاد اغراض باشد چنانکه میسند و چنانچه کمال وقت



و رعایت محل بدایر مزبلا و واجب ذمت تمت این بون  
 آن فرضا لکرتیة ریایا اجنوفت خاصه در شای مجاریه  
 و فتوحا در احوال خود خطه که در هر وقت مجبور شود که بخلاف اصول  
 مذکوره علم و مروت باز آید و انفا تمام طایفه اعدای معی بذل  
 قدرت نماید خواهر خواهر معذور خواهد بود لهذا اینگونه مستثبات  
 ضروریه لایکه مغایر اصول معتدله مذکوره و بدایر خبریه مسطوره است  
 با صطلح علم بوسیله بدایر غیر اطلاق بعضی از اینها مقتضای تعهد  
 حربیه مزبلا ضمیمه الحاق نموده و لکن چنانکه معلوم را باین علم تاریخ است  
 او فاتی که حاکم فرزند نایره افروز بغی و طغیان و برادر طغنه  
 فوقات نامیده فرج نوا مع جهانیان بود و رعایت و اعتبار داشت  
 قواعد حربیه مذکوره نیز فتوحا شرف و فوق انبیا ارتقا و فتوحا

**فصل پنجم** در بیان لایکه خصوصاً در بجهت خودی علی بن  
 لکرتیة هر وقت قوتیکه باطله اعدا لوائی مجاریه نماید بر تواند که ملای  
 فاصله بفتح ابوابی فحش بپارد و مجبور ترند او که کیفیت را  
 رساند بر محل اخبار اعدا کنند و لکن چون زنایان سلف چنین  
 متعارف گشته است که لکرتیة این لایکه چنین حالتی برسد منتهی مجاریه  
 آنوقت پیش از وقوع جنگ کیفیت را چنین بهم خبر میکنند  
 و این قرار را باینها مدام اول و برقرار است سهدت که بطور  
 شایسته تمکید از رعایت و زبده اند لهذا به بیان اینکه کیفیت  
 در حاضر حکومت معمری و حال بجهت نوال مجاریه است میشود  
 در قرون ماضی عالیه مرعیه چنین بود که هر وقت میان دو دولت  
 اساس حسن اتفاق و اتحاد مشرف بندام و زوال گردیده مرا



بجز جنگ و جدال نماند سالکان مخصوص مأمور و غیر متوجه از  
 رسا بیکدیگر اعلان نموده و پنج ایام از فرستادن سالکان مخصوص  
 صرف نظر شد اعلان محاربه بواسطه تحریر بیان ناعها و نشر آنها  
 باطراف از قوه بغیر میاورند و بین الدول مقررت که تا پیشکوه  
 بیان ناعها رشته بشرح و بطور اعی جنگ چه بدول اجنبیه چه به  
 اصلیه کشمی نشاء و اعلان محاربه رسا باین کیفیت مجرور و محکوم  
 بعرض نکاح و عرض مقابلت اقدام و جرت نشود و امثال الملک  
 که قبل از اجرای فقره اعلان از لشکر طرفین ضبط و تسخیر شود  
 از جمله غنایم منقوده و مانند غنایم منقوده بیهامال عینیه بدول  
 مسترد گردد و وقوع محاربه در بین دول موجب نسخ معاهدات  
 دولیه که میان آن دولت از قدیم برقرار است نباشد و لکن باین طریق

بالقاء منقوله معاهدات مبارات نماید بغرض فاسد محمد کشته  
 طرف آخر یعنی ملای برای شروع خود جنگ بهانه نمید و همچنین  
 از روزیکه اعلان شد است آغاز شود و در حالیکه رسا اعلان  
 آن متغی هستند از تاریخ که ایچان یکدیگر چه در جهت بطن  
 اصی خود مملکت اعدا لایز که که اند شروع شود **فصل هشتم**  
 در بیان مواد اعانه تبعه اصلیه از خارج بطن خود و قطع  
 رتبه معامله با طرف دشمن و تسبیق قوه محاربه و تکرار قیام دولت  
 بمحاربه یکدیگر و توضیح و تحقق بهر سبب در جنگ و حال او و پاره  
 مازدن و مقتدرند که تبعه اصلیه خود را بیکدیگر در آن است و خارج  
 مملکت مکتد و اقامت دارند بمعاهدت و طن خود و دعوت میکنند  
 و بجهت اخبار و افالیه این کیفیت چه بر بلاد اعدا چه بر اطراف



بیان ما حاشا من سارند و کسی را که تدریجاً تعرض با بر معاش  
 مناسبت خائن و طرد نیست هر قدر که بدست افتاد باشد <sup>عقبت</sup>  
 معاقبت دارند و همچنین در نقطه قطع تعلق و خلد ط با حاشا من  
 اما که خلد ط از الف و حسن صاحب کند حاکم اعدا حاکم است  
 لکجه بر حسب فقره بدیهی است که در این مختصین هر یک مانعیت  
 دارند که علاوه بر بیان نا فهمی مذکور پیشتر نمی نا فهم و تحدید جایز  
 یعنی پیشتر تذکرای مشتمله بر جانبی اما که از هر گونه قول و قرار مانع  
 و ترک مدخله عنوان با در مصالحی که مقتضی مزید بیفت طرف  
 اعدا است مدعا و ارام خود را خبر و حشر رسانند و لکن چون آنگونه  
 مستحقیت چنین از خلد ط یکدیگر موجب نقطه حاشا من مطلق تجارت  
 و بر و باعث قطع بها غنی و ثروت می تواند شد لهذا هرگز است که

ارباب تجارتی که بدینند اخت با بر حاشا من بمیان اموال حلال  
 یعنی بمیان اموالی که بشریعت حلال است شغال دارند و  
 همچنین با بر حاشا من با بر حاشا من که بصفت نیست کردن می کنند  
 در شش می مجاری نیز با بلوی در بلاد اعدا آمد و نموده  
 ذره با بنادر رسد متعه و اشیاء آنها که همراه دارند دارند  
 نه و غارت مصون و محفوظ با **فصل هفتم** در بیان <sup>العیان</sup>  
 که در حق اموال و اشخاص عاید بطرف اعدا امر می می باشد لکجه  
 که بمحض وقوع محاربه در میان حاکم است آغاز آنها بمقابل یکدیگر  
 ماضی خواهند بود که هر گونه شایه و شخص عاید بطرف اعدا  
 که در مملکت یکدیگر موجود دارند ضبط و تمام شدن مجاری حفظ و  
 کنند و لیکن چنین از اجراء اینگونه معالیه شده و خلاصه با بر



طرفین طاری می شود بلکه چنانکه تجربه رسیده است مستحق سوء محال نوازی  
و عدم عیال آمده باندفاع ماهر حسن قتل و خنای که این ملتین در کار  
بهم می شود میگرداند لهذا حد و حصری برای ضبط و توقیف اموال <sup>شخص</sup>  
مذکوره مقرر و کتب حقوق ملایم مندرج و محکم گشته است  
که در مملکت محبتین محاصرتین هر چه بجهت خصمیه اقامت دهد بلکه  
باقی عیال و اموال خود در ظرف مدت موقت امن و سالم بطرف  
وطن خودشان معافیت دهند و یا مادام که در دایره خود  
ثبات قدم و رزیده از ارتکاب افعال و خلاف جناب مریایند  
توقف آنها را در میان محامد اقامت خود بجا گیرند و هر چند این  
فقره بمنزله حالت است که هر یک از ملتین محبتین  
در مملکت خود سفاین نموده و خصم و اموال آنرا که بجز ادا

مملکت مزبور است و همچنین وجو بات نقدی را که بدولت  
مذکوره خواهد رسید ضبط و با ختام محکم ربه توقیف کنند و لیکن  
از قبیل تعرض منعه که نه از ایا و نه در مملکت است و از جهت  
که جناب نباید **فصل هشتم** در بیان حد و حجت بقول  
و مجرد ساحت اعدا چنانکه معلوم خاص عام است بلکه یکدست  
با دولت آخر غریب محاربت که کیفیت را بنا بطرف اعلان  
و اخبار نمودن خواهد بود که کافرا و کلابا و ملت خصم را  
از جمله عالم محسوب شده در حق آنها همه جنه اظهار صورت بدعا  
و سوء نیت رکند و لکن از آنجا که باید بجهت ارجحیت عدل ظلم و  
منظور بجهت فقط نیت بلکه با سابقا و مت خصم و مال آن مقصود  
باشد در باب اظهار صورت سبب مذکور نیز بجهت اقتضای عدل



میاید از حد اعتدال فقط بحکات ضروری که مدار تحصیل  
 خبر از بلا میاید انگاف نماید بنابرین عیای و فقره که از رتق و  
 فوقه که است صرف نظر که در خانه نشسته بر سر و سرحت گوشت  
 عزت کردن و از رتق و کمال محاببت دارند به رتق  
 نمرای که بدین سبب آنها را کاف و معصوم سازد و با انواع شکنجه  
 و اذیت چه چار و گرفتار نماید علاوه بر اینها جریحه خور  
 ملا مقرر و متفق علیه است که اولاد هر که در این امر متفق  
 شده اند یعنی خواجها که بر حجت اللات جنگ می کنند بل  
 و امان گوید اند و خواجها که یکدیگر متفرق می باشند و  
 عدم قدرت آنها بر جنگ و تعرض نمودن آنها به شخصی که  
 در تحقیق و خبر حرب ضریب نباشند از قید ملای و پارس کشیده

و حکیم و جراح و همانند او طبای و زنان و اهل اینها نال زمره  
 از غلام است که از ارتقا به صورت صرف نظر نموده اند و میگویند  
 اینها مستغنی و مخرج نشوند و همچنین لکه جمعی از سر خشم با خود  
 و اذیه محاط و محصور گوید به امید خلاصی آنها معذور و محسوسیت کلیه  
 اینان مجزوم باشد و بصورت میسباید پیش از آنکه بر آنها هجوم  
 آورند تعقیب تسلیمت اینان نمایند و تنها در حاکم تسلیم  
 نمیشوند بقدرت و فن آنها مابست و درند این فقره هم سلم  
 آنها باین حالت جنگ و جدال است که هرگاه بقدر اخطراف  
 حرکت ناسر در جلا فاعده حقوق مدنی نشود و بدین علت طرف  
 آخر نمرم صفت بدین گوید و یا بعلت کثرت عدت خشم  
 مغلوب حبس و حرمت شایسته آنها محال بود ضرورت و مجبای



مقتضی دفع و تنصیل آنها آید و لهذا نظر بر این خالات  
 لکه که دولت را صادر معذله مذکور جهتناب زنده بانی و کجای  
 بلکه بطریق سرعام هم بدفع کثرت عدت عدالت نه چنان  
 در نفس بر حل قرین معذرت خواهد بود **فصل غم** در بیان  
 حرکات و سبب و حال که ترتیب تنهال آنها در جنگ ممنوع است  
 لکه چون یک دفعه که نشسته گشت قزو افناء اعداء که ابرار صورت  
 مقاومت می نمایند حرب فانی در حربه و تجویز نیست  
 و لکن برون قرار و اتفاق حل آورد و با هر کات و سبب که رایجی اجرای  
 قزو افناء که می توان بود تنهال و اجراء بعضی از آنها مجوز و بعضی  
 بعقل نیست و محنت و نهایت چون گنج ممنوع که دیده نیست  
 فرار که افلاک و مسکه میان طرفین معاهده در خصوص است که مقتضی

و حرب آن با اعدا عدالت صوری می جویند بغتة سراسر با حمله  
 نمایند و بجای قزو افناء نه ماننا بسط و لذت حربه  
 و ماکولات مشروبات با دستمراش را و خال کنند و شغل  
 بدو بطلد بوطه هلاک نمایند ثانی آن جوانی را که گرفتار  
 امراض سریه و ملل مضروب بمیان کمر و شمع سوزنی نماید  
 برای هر سر تقوی مسلحی غلط معین و شکر لا بد بوطه شغل  
 دشمن کنند محض کفار و جمع و ادب و خدمت دشمن  
 توپ و تفنگ بدل کلوا نشسته سکوت و با رجا آخر بر نه  
 سادست در حق مجروحان و بهایان طریق هیچ کس نیست  
 مسلک ندارند تا بقا مستحقین یک قلعه که در طریق قلع  
 ثابت قدم و زنده و بذل مقدرت نه پس از گنج مجبور استقیمت



استیاری که اندک بلب این ضرورت نماند آنها و حق آنهاست  
 عقوبت و کفری را اینست با جمله خلف این فرائد از جمله  
 ممنوعه و فوق العاده مذکور و نه بر این منکر و بسکونی  
 اینها حرب قانون حقوق ملایم و تقاضا حکمت هر حلقی محاربت که  
 مزایای حرب ضعیفه بجز نقص عهد و بیان با انواع حربه و کما به نصرت  
 خود و مینا و شکر خیمه و فبال بغیر این آحاد و افراد لغز شفرق و نه  
 نماید **فصل دهم** در بیان حقیقت جبر و زنده اند کون اعدا  
 لکه چه بر حسب قانون غلبت تجویز است که با اصطلاح علم و تقیید  
 ارای حرب یعنی خواست که بگوید که سلاح کف و شمشیر و جلال  
 و سبک و نام و خواه و نهان را که در کف است با جرات است یعنی  
 مواعید بکلیه بر سرده اند حفظ و حرمت نمایند و لاف را از آنها

سازند و این عوام آنها را با شمشیر و کف که فیض غلبت نام حرب  
 و ضرب فقط برای منتهی صحبت و معسر حاضر اند از اعدا  
 معون و بدین طریقه کفار قید و رستن است بر حسب قواعد حرب  
 خواهد بود و لکن طایفه از اعدا و یک قلعه متحصن و محصور به دربار  
 نسبت خوشان عهد و معاهده و بدارند و در صورت  
 بمقتضای مراسم عدل ملایم باید نامر شروط و قیود مندرج در آنها  
 تا ما و کما ملایم می مرغی گردد و علاوه بر این لکن طایفه محصوره  
 از خطه غایت کار خود و عهد و تقیید نسبت به فیض عهد و شرط  
 قید کرده تن مجبورتی ندارند مع هذا باز باید پاخذ سلاح و اسلحه  
 و بر این گفته معاهده و قیود نیست این جناب و نه  
 سلسله لکن میان آنها مجروح و باری باشد بسیار چیز متعده



تجهیزها بشاید و سلامت ایشان نیز بعد آید و اموال بکشتن آنها  
در این جمیعت یعنی خواه اموال که بکده بین خود میکنند خواه  
اموال که از وطن اصحابشان مرفرتند مراد چنانکه اغصب و تعرض  
مصنع باشد و برای سه راه فرار است خاص که در این محاربه سی  
و هتر فاق شده اند لکن در این صده مرتب و نال خود گرفته  
که آنها را با ما کنعیده از سر نیز جنگ بفرستند و با دستان قلع  
محروسه بند و برنج کنند و بگویند که اینها که با ما است بگویند  
در حق سیرای جنگ شخص کوهیده و بر این یعنی در خدمت صل  
مقرر است که این از جمیع حین این صرف نظر نمایند  
سپهت بجهت آنکه تمام جنگ سلاطین و پادشاهان کنند و بوی  
الخصار در محله معین حاضر شده آنها را بحال و سبب بگویند

و نیز بقاعده حقوق مدنی است که لکن یا از سیرای مریدان که بجهت  
مذکور از قید زندان است و صافی اند معین قول و فرار خود است  
که فرار نماید و بعد به باره تعقیب گرفتار آید در صورت لکن از  
صفت صفت است باید لغو مقصود و لکن باینست باید به باب  
حقیقه نکر و تعزیر نکود و لکن حقا که یا از سیرای مریدان محبوس است  
بصرف ع کرده است و سیده بدین موطه او فرار کند و بجهت  
البته معذور خواهد بود و لکن فقط و صورتی که همان حمله بالاطاع  
و ارض مسکن خود قرار داده است با تعهد که به با وجود  
راه فرار باز باید بجهت عایت عهد خود چنانچه در آنجا است  
و در باب طعام سیرای مریدان که بقصد محبوسیت گرفتارند قرار معینی  
نست که هر که بفرار بپایان از طرفی نکر که مالک آنها است



کار ساز می شود و کار بر طبق سبب مخصوصی که از طرف حالت اصلیه  
فرستاده شده است نفع آنها و مایه های سبب گردد و کار طرفین  
با سبب می شود که خود که نفع و زیان کار ساز نفع صورت آزار نفع  
سبب دارند وقت تجدید مصالح صورت مصارف برای طرفین می آید  
معامله و موازنه که نفع را و دفعه متر و سبب و در باب اطلاق  
و تبدل است و در قرون ماضیه از هر یک هر ابعیاس تیره و روش  
او قدر به سبب و معینه اخذ و به سبب فردا فردا تخلیه سبب  
مغفنه و هر چه باقی می ماند یا مبلغ و نفع با نفع است و  
ارباب متر سبب علیه را باید بگویند فردا و کار از جانب آن متر علیه  
باجهت نفع از ارباب است و معارضه سبب که موقوفه وقت  
ظهور اختلاف عظیم مشهور به رو و لوثیون فرستاده یعنی وقت

ظهور نزاع عام بسبب و سبب آن مملکت فرستاده انقضای  
متر علیه صرف نظر شده و سبب آن در و با چنین متر و لوثی  
که فقط برای آن را که در سبب و سبب است با یکدیگر می آید و آزاد  
نمایه و نفع را تا به این حالت است که محض احوال و سبب  
معارضه برای طرفین به نفع است و سبب علیه را ماضیه یعنی  
بدون لحاظ وی تیره و سبب آن یک دفعه و سبب از طرفین  
اطلاق تبدل است **فصل یازدهم** در بیان جاسوسان  
و طوایف منفرد و فرار از عسکر انحصاری که بصورت کار و سبب  
و صداقت در بیان عسکر و یا ظن و یک از طرفین مخاصمین قامت  
کرده است و کیفیت حال و سبب و سبب علیه بطرف عدل  
و خبر سبب با صطلح علم بواقع جاسوس اطلاق می کنند اما



کدام که باین صفات مستحق نیست یعنی بلکه صورتی که از حق  
و صداقت بیگانه است و غایت جاسوتی را که در نظر دارند علناً  
نظماً میزنند و که لایک است که به نزدیک بکر اعدا احوالات  
آنها از روی بطور بین مستحق میزنند و همچنین که به  
غرض جاسوتی فقط بجهت آنکه بعضی را به بعضی خود نماید  
است که فاعل و مفعول هر یک از اینها جاسوس اطلالی  
شد و با وجود آنکه هر خاص و عام تجویز کند که در این  
معارضه بکر و غرض جاسوسها فرستاده به بطور افلاک و موقوفه  
این مستحق نیست بلکه بعضی را بکلیه اصلیه است خصم را بطلالت  
و خیانت انداخته کیفیت را که در این نسخ لازم است از آنها  
کنند باز در صورتیکه اگر جاسوسها در حالت انکار بگویند

شوند موافق رسم مالوف است مسبباً فوراً و بلا محاسبه  
برسد و چنین منظور است از اینکه شش مثلاً در حق جاسوس  
فقط بوقت مازای آن است بلکه این است که برین هم خبر  
نخواهند اوقتی که جاسوسان مذکور در این کتاب و ملاطفت  
کرفار کردند چنانکه تا چه حد و توقیف آنها کردند بلکه  
بعد از انقضای تمام شدن ایام جاسوسان به دست جاسوس  
قاعده حقوق ملا و اجابت که بکلیه از آنها صرف نظر شود  
اما سر باران و طلبی که از جمله است که مرتبه و اظرف است  
ماورج و ضربت است چنانچه که در فصلی مذکور است به جاسوس  
از قبیل اعدای عدلیه معفو است لهذا است که در حق آنها  
همان دستور العدم می شود که در حق عموم اعدای عدلیه می است



اما جزای فاسده که صراط لایع علم بوسیله طوائف منفرد  
تعبیر میشود یعنی در زمان شترقه که خود بخود و بدین اذن و خصیت  
مخاصات برای اجرای اغراض خاصه و مقاصد بنده خود  
از قدر قدرت و غارت اموال آن منفرد او مترا جکین و حال  
بشارت میکنند و همچنین صاحبان مایه که از شرکت فرار  
و خدمت اعدا اختیار کرده مرکب خیانت میشوند چنانکه مسلمانیان  
نواحی عربیه و فوق ایامیه مرده و مکرده بهجه هر کج که باشند  
مرابط بعضی کفراری گرفتار شده عقوبات گردیده بدارست  
کشته شده **فصل دوازدهم** در بیان دستگیری که در حق  
دشمنان و اعدای اولاد و لغت معنی میشود بر تنجیل از ارم و عاقبت  
نواحی عالم معین و مسلم است که در ازمنه با ضیقه و قتی که بهین الله و بن

شروع بجنگ میشود احدی از طرف اعدا شده چه که امان بخیز  
نمود بلکه شش صلی اعیان با الله بیشتر قدر و افای حکم لغت  
خشم میکنند بدین مفاخرت محمود شهاب و افغان خود که  
مردود و هوار طواغیت است و نظم ام از بجه و ظلمت  
کرده چنان بر اعدا و انتقام آمده تا اینکه میان حال او  
برخی اصد و قواعد علیه عمومیه لغت حقوق مقرر و معنی  
تا مرعالات نامرضیه دایره بود و هر عملی و معاملاتش بدین  
در حق حکمرانان اعدا خصوصاً بواسطه اصحاب که مذکور  
و مرده و کشته شدن میان حال او و با چنین تفرقه و تنقی  
که میان است بین هر قدر خصومت محسوس است و بدین  
و انیام جنگ و حال متدله و بدین باز نباید که بدین



بهمانند الف ذاتیه حکمرانان چنین راه باید و یا شسته بگذرد  
 شخص ایشان منقطع شود بلکه باید هر گونه وقایع را و مولای  
 که در حقیقت ایشان و اولاد و حلال ایشان بظهور میرسد و حالت  
 و مجادله نیز تعالیات ایام صلح و دشمنانه بیکدیگر حسب نظر  
 سازند و لکن اگر حکمرانان مذکور مقتضای فرط غیبت و غیبت  
 بمیلن جنگ غیبت کرده بشخصه الشریف مبارز بکنند  
 و بیخ خالین باید ارفقه عیدی آن احراز کنند و لکن کفایت  
 اعدا آید و حق و تعالی کا مظهر بر سازند و لکن بقصد شخص  
 جوید و محاصره و تنبیه بحسب لازم نماید از ضبط نهنگ کولت  
 و مشروبات کتب که قبله از حال بدو و حقیقت است و سبب است  
 که در حق تلخ باید تجسس سبب سازند و لکن مملکت او بکلی تفتوح

و سحر کرد و لازم است که از این و تعرض اموال املک منسوب  
 با و اولاد و حلال ایشان کف نکند **فصل سیم در بیان**  
 بعضی اصول عمومی که در باب قبض و تصرف اموال اعدا جاری  
 و مرعی است جمیع آنچه که معلوم از باب قومت منظور عده انعم  
 محاربات یا تمکید سبب است اعدا و یا تخصیص غایله  
 و تلذذ و خرافات مرتبه و ایام جدل است لهذا حرب قانن  
 جنگ و عا تجویز است و کوه که از اموال املک منسوب اعدا هر چه  
 بدست افتد از غارت شود و شخاصی که ناید به تصرف آن  
 شتاند مانند اموال حلال و غیره و شرا و بذر ابدان است  
 و لکن از آنجا که بعضی مستلزم غارت عمومی و غارت عمومی است  
 انقطاع حسن اخلاط مردم و علاوه بر آن غالباً مستوجب تقصیر



ظالم و مظلوم برین خصوص نسبت و بیاحتما و چون با سجدین جهت  
تقدیر و تحدید مثل تحت اصدان معرره و ذکر که بدین قرار که  
اولاد در باب تسقالت یعنی اموال غیر منقوله هر چند و مکرر که  
حکمران بفتح و تسخیر مملکت اعدا موقوف شرعانه است که در سنج  
با استقلال تمام با اداره امور دولت پوزد و در سبب آن املاک که  
عائده بمیرلا ضبط و تصرف کرده ترتیب لوازم حکمران و حکومت  
نماید و لکن از غضب عاف و بر املاک منسوب با حال پس مراد  
لذات استنباط و شسته باخته بایست متعارف و بدو در اینها  
واحد قدر و وجه نقد بعنوان وجه امان ملک مزبور که بایست نماید  
تا بنا در باب اموال منقوله یعنی متعه و شایسته متعارف و در دست  
مردم و اول و متعال وارد لکن چه تجویز است که پس از تسخیر

مملکت عدا خواه اسلحه و آلات حرب که بدست آنها است  
و خواه و جومات نقدیه متعلقه بمیری که بجهتی از جهات اخراج و منتشر  
گشته است اخذ و ضبط شوند و لیکن منقوله کتب و ریخته های  
حرب را بدون آنها به تحصیل علوم فنون و یا اختصاص آنها به  
اصول دین و آیین شایسته مزید عاریت عتبار شایسته و همچنین  
ایشان که بواسطه فائزیه کتب و احوال پس منتسبند چنانکه بعد  
حقوق ملایم است مراد به یک جهت نسبت غارت نشود و مانا نخواهد  
مذکور و مکرر اما لایک مملکت مفتوحه با انتخاب کثر که مغایر  
حقوق ملایم است نسبت نماید و بدینجهت مقتضی شود که حق  
آنها معادل باشد و همچنین مکرر بطلت پاره جات از قبیل  
شعون و امثال آن معاف اموال عدا از غارت معذور



بنام درین صورت لکن اختلاف است در نحوه عدلیه مذکور و امثال  
و اینست که بدست آید بفرمانت نه بدست خود کیفیت مذکور  
نقد اربابین و ولایت مجوز و قریب عذرت خواهد بود و لکن  
در محاربات واقعه در خشک برپا رعیات اصد مقرر عدلیه محال  
وقت در تهائ آن لازم و مزاور است و لکن در حرب با یوسف  
در با هیچ وجه معتبر و رسمی نیست زیرا که منظور است از محاربه بجز  
وضع اسباب غنا و ثروت طرف اعدا و قضاای آن قطع نشود تجارت  
آنها با بر جماعت است بنا برین در محاربه بجز به غایت جنگ  
سخت است که ضبط تصرف جمیع اموال امتعه و محال بکشتنهای  
نجاتی نیز و او را بشود و علاوه بر آن چه به تهدید و محاربه  
مردود و تصرف بجز این است که بفرمان او امیرالکنتهای

مأموره از جانب دولت برخی قوصاها یعنی کشتنهای مردان شرط  
لکن هر چه نسبت بخود غارت و زندگانه معین عبرت نسیم باشد  
برای اجرای این غارت نامزد معین شود **فصل چهارم**  
در بیان حقوق ملکیت جاریه و حقوق اموال اما که که بطریق بیاض  
به ضبط تصرف آمده اند حکم میکند بفتح و تسخیر ملل و اعدا متوق باشد  
لکن چه خفتت دارد که غنا حکومت مملکت مفتوحه ملکیت  
و تصرف خود گرفته امور جمهور آنجا را با تفتل تمام فساد انجام  
دهد و بسکن لکن حکم آن بنی ببتن در بدوون با یعنی در صد  
است و مال مملکت مورد خود باقی بماند و در برابر خصوصیت بنی ببتن است  
باشد در صورت ما که مملکت مفتوحه رسماً علناً حکم تسخیر  
منتقل از دست مملکت مذکور ملک حلال حکم لغو محال است



بود با لکن حکمران بقا از جمیع حقوق که از خود درین باب است که  
 و باید بدین محقق شو که اصل قدرت و قوت تخریر و باز آنجا برای او  
 باقی مانده است فقط در صورت مملکت مفتوحه شرعاً و قانوناً  
 به حکم لغز غالب منوط بدین خواهد گشت بنا بر این و آنکه باید که  
 مملکت مفتوحه بر منوال مشروع یعنی حرب قانون بدایر مکتوبیت  
 حکم لغز غالب اخذ نمایند لکن خود حرب را بهایع آنجا کند  
 و یا با یک بر جهل مباشرت بعهده نموده و از به مکتوبیت آنجا نماند  
 بشود عدل را خواهد شد و فرضاً لکن که دولت مخصوص مکتوبیت  
 و اعتبار نموده بدین نظر استغای حکم لغز بقا محقق میشود  
 مملکت مباشرت نیز آنجا از حکم لغز غالب که در صورت است  
 منوطاً مجبور خواهد گشت که بنا بر عواقب که بهینه میکند معاطله

نیز عهده خود قیام و بختین منوط دارد و همچنین لکن حکم لغز بقا  
 که دفعه قوت تازه صادر کرده اینگونه مملکت بیست ساله و باره  
 تحت تصرف خود در آن معذرت کامله معذور و معاف خواهد بود  
 و در باب اموال منقوله منسوب به شخصیکه چوقتی از حبل مال  
 حلال متصرفین لغز محسوب اند و صاحب بدی که متصرف ملک  
 مشغول بدین قرار که اموال شایک که از مباشرت امر جنگ  
 و جدال جهانبی زیده و خانه و مسکن خودشان تا برام و سراسر  
 نشسته کوثر فرخت گرفته اند و قیام و قیام و قیام نباید  
 و غارت شود و اموال شایک که نظماً متعاقب و متعاقب  
 نه و غارت شد پس انقضای بیست و چهار ساعت شرعاً و قانوناً  
 مال حلال کسی میگویند که در تصرف آنهاست و همان مال را



بیع و شرا و ضبط و اهدای آنها مگر کنند و معاین و اموال و شایانیکه  
 محمول بر آنها بجهت بعضی نقضاتی است چهار ساعت از ضبط و تصرف آنها  
 و یا اذعان آنها نیست مگر گاهی یا از محل بطرف وجهه اموال حلال شود  
 میشود **فصل نهم** در بیان عبادت که عقد و ربط آنها در  
 محاربه است و همچنین اذن نامها و وثیقات پورته که بعضی  
 مالک میشود بپسیده آنها که از جمله عالات ضروریه حل محاربه است که  
 گاهی برای توبه آنکس بعضی مودعیه لازم و یا برای بار  
 حالت غیر مترقبه یا قبیله در شای محاربه عبادات مخصوصه یکدیگر  
 منعقد سازند و حد و حقیقت عقد و تنقیح میکند عبادت مخصوص  
 بیکدیگر آنان بدینست غالباً بوطئه سرگردان متعارف منعقد و بیوی  
 و اهل ایشان متفق و متغنی از نقد بن حکمرانان مرثیه و بعضی آنها

فقط عبارت از برخی شروط موقته رجعه بود و حربیه و جهام و غلبه  
 آنها بنده بدست موقته مرثیه پس و در هر صورت پس از نخست  
 محاربه و تکلیف آن قطعاً جز نا بهیچ وجه مرعی و معتبر نکرده و همچنین  
 نظر بهیکه در خلل محاربه طریق مابین اب و حش الفست  
 و اختلاط متعارف ایام صلح مفقود مرثیه انداز بجهت نهید  
 محاربه و مذاکره و چه کلا بر وسیله حجت بجا می آید نسبت بعضی  
 واجب نرا در شایست که پورته و یا اذن نامها بدینست که  
 شتم بر آنچه بجز بخدمت مخالفت در حق دارند آنها و باطل شود  
 ایشان اما پورته هر کسی که ابر عرض است ای شخص کان مالک  
 اما اذن نام فقط بجا بجرم و ثمت و شای آنها که مراجه و رد  
 آنها خطرناک است مخصوص مرثیه و باید اذن نامها مرثیه باشد اسم



درسم مقصد و علت مقصود از غنیمت حاصل شود و شاید بعضی چنان  
مقصد مضبوط باشد که بیع و ثرا و نفوذ و تحویر سید آخر قهر کند یعنی  
دیگری نتواند تقلبا اذن نامه غیره بهم خود قلم لونه و بسکون  
اذن نامه خواه سر کرده که از اهل است و حال حیات باشد خواه  
نباشد مادامیکه مدت بقیة و خمر آن منقضی نشد است بحال  
رعایت و عهال خواهد بود **فصل شانزدهم** در بیان کیفیت اظهار  
غنیمت بخاتره اعدا و قمر که طرفین مختصین در باب بعضی موارد  
بخاتره یکدیگر طالب و یا در باب مری بعقد معاهده غنیمت شوند  
در صورت کیفیت چه بسا که تحریرات محمود و وجه بطلان تقریرات  
ما برین مختصه یکدیگر افاله و چهار باشد و لکن چون در ایام مجاز  
طریق نفوذ و حسن اختلاط و الفت ایام مصالحه مقصود

مکرر دو و چرب آن ممنوعیت عدم و صد تحریرات مرسوله و  
ما برین مختصه یکدیگر افاله و چرب است که مقصود است محقق و مشهور  
مربایند از این باب بر یافت ما برین مختصه یعنی کسی دیگر  
لزم آمد است که کفایت نیست شود با صطلح علم و بقیة هر یک  
با بر لافتر یعنی خارج میگردند و این کس غالباً از نصف طالبان  
انتخاب شد و وقت تفویک آید بقرا و لها و تحفظین حسن اعدا  
و در وقت بطلان یا طبع که همراه و چرب رکبه نوشته شد  
که حالت بسیارند و یا طالبند اگر عسکر چون مامور  
که در غنیمت است بطور است افاله و تفهیم غنیمت نظر جواب  
مستحق که غنیمت ندانند اگر از طرف و مقدار حسن اجابت شد ختم  
و مختار چرب است هر دو لا بمنزل عسکر اعدا میگردند پس از اتمام



هر چه بصورتی که رفته بعد از از هر دو نسیب و در پیش هر دو  
 هر که در حضرت نامون شنبه و اگر غلبه از طرف عسکر  
 محترم قول یافت و مبادت نهاد از هر دو و دفعه دیگر  
 ابرامش باید برگزید و اگر از طرف عسکر و نه از طرف  
 و که اکثر و محاربه بجزیه بپردازد که باندۀ سفید یعنی هر چه سفید  
 بستون لغت نصب کرده اند سفین مجاز اطلاق کنید لکن اگر انتقادی  
 سفین بجهت مذکور طلب دخول یا از کما هم و یا بنا بر اعدا کرد  
 بعد از آنکه کیفیت خبر غزو از طرف محترم قول یافت می باید  
 نادیده در آن لشکرگاه یا در قلع و قمارت بروی آن  
 توبه نمایند و علاوه برین در حق آن بجهت مدینه همان تواریک  
 رعایت نمایند و نیز اگر از طرف یک قلع محصوره و یا بفضیلتی در

قال بجای بر قهای اصلیه بر قهای سفید نصب کنند و یا جمعی  
 عسکر که در میدان قتال مشغول جنگ و جدال هستند بکدام  
 حرب یا ریخته اظهار تسلیمت نمایند یا هر یک اینها رسم است همان  
 بعد آمده موافق قاعده حقوق ملل و احبباید که پس از آن  
 بروی آنها هجومی اتفاق نیفتد **فصل هفتم** در بیان تادیب  
 که بر نفوس و تعبیر می شود معاف نامها و مستحقین آن که بجهت  
 وقایع و حفظ اموال و اطلاق اعدا از زنجیر و غارت معین  
 اعطا میشوند با صطلوح علم بویستیفه نفوس در بعضی از محال  
 اطلاق میکنند و معاف نامها فرموده عبارتست از بعض  
 نوشتجات اعلام و اخباری که از جانب سر کرده خطاب  
 بجمع عساکر صادر و در محاسن که امنیت و محفوظیت آنها مطمئن



بستنهای مرکوزه و منصوب چنانچه مرشد بنویسد که در فلان  
 محل حرکت جدال نکنند و از نه و غارت ازل و اطلال  
 واقع در آنجا جهت ناب و رزند و مستحقین مذکور عبارت  
 از برخی عساکر مامور که بدست آنها خصلت مله و محاسن که  
 حمایت آنجا مقصود است مقرر میدارند و وجه عاقلان این از طرف  
 اهل آن محل کار سازی و کفایت و لازمه تلفات و کرام  
 در حق آنها رعایت مرشد است که لکریان محمد محفوظ از  
 طرف شمع مستخر و مفتوح گردد باز باید مستحقین مزبور به موجب  
 مورد ادیت و نکه ریشه آنها و لما بجا میسر که نشان  
 حضرت اضراف یا بنده **فصل محمد ششم** در بیان موارد مستغنی  
 بمعاهدات تسلیمت معاهد تسلیمت در علم و توفیق یا بفرمان

اطلاق می کنند که وقت اقتضای ضرورت تسلیم شدن  
 برخی عساکر و تسلیم کردن تسلیحه بعد از این الطرفین المتخاصمین  
 مشتمل بر شریک و شروط کیفیت تسلیح منعقد و باید که مرشد و عاقلان  
 حربیه قدیمه محل و مخصوص باین قرار جاری شوند که هرگاه  
 عساکر مقاومت در مقابل اعدا و جریحه و یا میان تسلیحه و کفایت  
 مضبوط و اسره و از حصول ظفر مایوس گردیده بپای عت مجبور میسر  
 بختیا تسلیمت آیند بضم اعلای بریق سفید نیت تسلیمت را  
 اظهار و تفصیل شرطی را که بر وفق تسلیمت خستیا خواهند  
 کرد بر کفایت اعدا اخبار بطلب در صورتیکه از جانب و مقرون  
 بقبول سر کرده طرفین دین بجهت نامر محض و شرط  
 مسطور بلکه خستیا تسلیمت بسته بر عایت آنهاست لفظا بلفظ



در ضمن عهد مندرج و با دل مسازند و شروط و عبادت  
 اگر کیفیت اجراء تسلیمیت و باره فرار از لایزال و مستقیمه با جلال  
 آتیه و منت جان و مال و عساکری خواهد بود که مقید تسلیمیت میکرد  
 و محلی بدین شروط و عبادت در هر حال مقبر و بکمال وقت مرعی باشد  
**فصل نوزدهم** در بیان منازک از آنجا که مقصود اس  
 از عقد عموم است کات فقط عرثه محراب در طرف مدت  
 موقوف است و مدت موقوفه منوبه کاه عبارت از چند روز و گاهی  
 عبارت از چند ماه و سال می باشد و همچنین نزک محارب و محارب  
 کاه می باشد در جمیع ممالک و زمین خاصه و کاه منصرف  
 اماکن معهوده میگردد لهذا فقره منازک که چهار قسم منقسم است که  
 غیر مدیده و منازک مدیده است که در عواید و منازک که منقوده

تعبیر می شود و چون بخوبی مذکور شد منظور از منازک این است  
 که طرفین منازک وقت تعیین نزک قتال دفع شد اید جنگ  
 و جدال نمایند لهذا بر حسب قاعده حقوق مدح حسین و حب است  
 که در ظرف مدت منوبه طرفین از آزار و ضرر یکدیگر چنانست  
 و در زمان مدت در حق یکدیگر مرسم محبت و مهمان نوازی  
 مرعی اند و از آزار کتاب ره حرکات که و لایحیای بر محارب است  
 احترام کنند و لکن بعضی از افراد لشکر طرفین خود را بجلد  
 رضای است به خود و خود محارب بدو متوجه ضربت نمایند  
 انبغی سبک فی برای نقص است که احتمالاً فقط علت این  
 خواهد بود که طرف متضرر مطالبه کند رضیه لایق از طرف آخر  
 نماید و کسی که در ایام منازک از یک طرف بطرف آخر تفرقه کند



می باید بچوچه مورد تدبیر و اذیت کردند مگر قسبه که  
منقضی شود و ایشان هنوز در بین اعدا افتادند و نه میهند که  
در صورت گرفتاری و محاسن آنها بر حسب قاعده حقوق ملحق شوند  
و بدور عایت و احتساب بگویند معاهدات متعلقه بنا بر که و غایت  
استدلال و قوت و فعال آنها بر حسب حالت قدیمه حل و در باید  
فرار است که در باب آغاز بنا بر که طرفین بحال وقت و مانند تعیین  
وقت آن بهر وجه پس از اتفاق آرا در ضمن معاهده مذکور بهر  
مدرج می سازند که فلان روز و فلان ساعت شروع می نماید که خواه  
گشت و در باب تعیین ختام بنا بر که غالباً در ضمن معاهده نوشته  
فقط بمقاوله و کما یشاء آن که غالباً می نمایند که فلان ماه و فلان هفته  
مدت بنا بر که منقضی و کیفیت پیش از وقت رسماً بگوید که خواهد بود

خواهد شد **فصل بیست و نهم** در بیان لگه عقد و ربط معاهدات  
و طبقه بندی و کدام اشخاص حق و خصت آنرا دارند چون در  
قدرت و اهتمام معاهدات متعلقه و قرار ما سیره حربیه که در  
فصول گذشته مفصلاً ذکر متفاوت و مغایر هم میگردند لهذا  
عقد و ربط و اداره آنها نیز بر حسب قاعده و قرار حقوق ملحق است  
که بعد از آنکه اشخاص متعاونه مختار و مقوض آید چنانکه معاهدات  
که بجهت محافظت اموال و املاک اعدا از جنب و غارت بخوبی در  
مقدم ذکر شده است که می شود و یا مستحفظان که بجهت حرست و  
صیانت آنها معین می گردد و کذا لک معاهدات مخصوصه  
متعلقه بمواد بنا بر که یا تسلیم است که صورت نفقت در باید حد  
و خصت اجرا و عقد و ربط آنها بعد از سر تسلیم و سر تسلیم



صاحب ضمان کو چک که بزرگ که برخی عا که مستطیل مامورند  
مختار می کرد و لیکن معا هده متعلقه بر او نیستیم اگر عا  
بر شرط عمو به متعارف بعض شرط مخصوصه نیز که در احوال است  
اثر و خلقت و تصریح قبول و لکن لازم می آید و مواد  
کیفیت بطرف است حسب ر و از نظر مقرر بقدر ضمانت  
معا هده من بعد اصل و قطعا مقبر خواهد بود و در باب که مدیده  
و یا بنا که عمو به بعضی در تعال غیره تناکات می باشد چنانچه  
کیفیت بطرف سر کرده بزرگ اظهار بقصد بنی و عفت که  
نیز که در عین می شود **فصل بیستم** در بیان مواد  
برین لکن چنانچه در جمله اول این کتاب است و در قرون  
چنین مرسوم است که هرگاه معا هده از مقوله معا هده است

منقده می برای حصول اطمینان از اجراء عایت شایسته شروط  
مندرجه در آن طرفین باید که پیشه یکا نفسی پیدا کند و لکن بعد از آن  
در خصوص معا هده که در شایعی صالحه منقده می شوند هر امر است  
و متردک کرده نهاد و معا هدهات حر به عالت من بعد مجوز و به  
وقت معنی پیشه اما راکین عا هدهات ز برخی قلع و قمع  
که بعضی اجراء و اکمال شرطی که زمینه برای کفالت ضمانت آنها  
بیکدیگر می شوند اما راکین نفسی عا هدهات ز برخی عا هدهات  
که اختیار را حسب ر از زمینه شال نشا بغیر کفالت ضمانت است  
فقرات آتی بدین ترتیب می شود از قبیل آنکه معا هده منقده  
بطور شایسته مجری شود و یا نحو این که یکا از طرفین بدین معنی  
کشته است بوقت و وعده عاید شود و یا منتهای که بجهت تنجی بطرف



اعداد اهر و دلا نه سنا اند آسنا و سنا بطرف اهر و خوی خوی  
 و اعالت بنه و یکسینیکه بنه و شمع گرفتار آمد اند آسنا  
 بطور حسن معامله فیکر کنند و میان عموم حلال و در و پاسفرشت  
 که متوله نوان و اطالع و مردان کنال را بنه اتحال شود و در  
 ایصال قدر کفاف و جمعیست بر ران بنه که تا هر قصور اتفاق  
 نیفتد و بحضرت او ایفای شرط و شرطه را بنه از هر یک از طرف  
 گردد و لکریا از ران بنه در خلال مرهونیت فیکر کند و یکی  
 بجای او بنه سطا بنه شود و لکریا بنه فرار بنه سزاوار  
 حبس زندان ایند و ماده اسبکه بعلت ایضا جانیتر متفق  
 عفو بنه بنه اند آسنا را موهبت و از بنه بنه **باب بی**  
 در بیان احوال و متفق که متعهد تدارک سبب معاوضت شده اند

**فصل اول** در بیان انواع عبادات و اهر و معاوضت  
 که اتفاق آسنا متفق و عبادت و چون فیکر میان عبادت  
 اسس و عبادت و معاوضت و کمر همت هر یک بیک و عبادت  
 بنه شمع هر یک ل سبب و مختارند که مدخله بخاری بنه کرده و حق  
 هر که ام یک از آسنا که خواهند تهیه سبب و بنه و لکریا از  
 معاوضه و خصوص معاوضت با احد و بنه بنه بنه بنه بنه  
 بر حسب آن و حسب می شود که و خیر سبب که در لکریا بنه و انواع  
 معاوضت که همه معاوضت متفق می شوند سبب است کرد و اول و مختار  
 که عبادت بنه بنه لکریا بنه بنه معاوضه بنه بنه معاوضه  
 امداد بنه بنه بنه بنه و لکریا بنه بنه معاوضه امداد بنه بنه  
 می نمایند تا بنا لکریا بنه معاوضات بنه بنه بنه در حال



و هر وقت در حق هر نوع دشمنی که باشد مرعی بقصر خواهد بود  
 معاهده با معاهده امدادیه عثمونی اطلالی میکنند و لکن مخصوص  
 مدت موقوفه و در حق یک خصم معین باشد معاهده امدادیه موقوفه  
 بقصر باشد مانند بجا کفایت کتبت سباب و ترک تبه و دیگر  
 آن مشروط است معاهده با معاهده شراکت حربیه و معاهده امدادیه  
 معارفه موقوفه و چون مقصود اسباب از انفعال معاهده شراکت حربیه  
 چنانکه از لفظ آن نیز مفهوم می شود این است که بعضی شروع نمون یا از  
 طرفین متعاهدین بمجازه یک نوع دشمنی خود طرف آخر نیز در آن  
 شراکت نماید لهذا وقتی که متعهد شراکت حربیه کتبت متعهد خواهد  
 که هر وقت تمرد و شورش یا تهاجم که در وجهه صرف قوای ملکیه و مالیه  
 خود بکنند سباب جنگ و جدال مبارزه می رزد و بالعکس وقتی که

مبارزه بعد معاهده امدادیه متعارفه نمیشد لکن فقط بحال  
 جهات حربیه که تخمین آنها متعهد بود اکتفا کرده و اتان و خدای جنگ  
 و جدال کردند البته توارب قوف و شعور معاف می شد خواه  
 بود **فصل دوم** در بیان قضیه معهوده از حالات قدیمه  
 حال اور و پاست که هرگاه بعد از انواع معاهدات مذکور عبارت  
 نمایند فقره اجراء آن یعنی آنچه تخمین عطا می سباب و شرط و شرط  
 بپاره شروطنی که پیش از وقت میان خودشان مذاکره کرده اند مشروط  
 میدانند و هیچگونه شرط مخصوصی که اجراء مقتضای معاهده موقوفه  
 بآن می باشد در علم و بلیقه قضیه معهوده اطلالی میکنند بنا برین  
 وقتی که یک یا از دو تین متعاهدین بطرف است متفق خواهند گشت  
 که قضیه معهوده یعنی قضیه که اجراء معاهده موقوفه بآن بطور



کرده است و بدین واسطه تمسک به بیعت موقوف بر شرط است  
 و در آن متفق مذکور پس از تحقیق کیفیت مجبور خواهد بود که باید از خیر  
 و بخت بیاید و این موقوفه است و برایت کامله مأمور و مستند  
 در عهد نامه شمال و رزد و هرگاه در حق که منع است پس ظلم  
 و محاسن و در خصوص احداث مجاری حقوق که در ویا در است متفق  
 بعقد غایت صفت و یکت خود قائل را برابر معاوضت باشد  
 و نیز در صورت اگر که است متفق از ارباب و اعیان بیاید و این  
 مطلوبه بکلی مضائقه نماید البته بعد از خواهد بود و همچنین اگر  
 یک از اهل پیش از وقت با در حالت اجتناب معاهده متعلقه باشد  
 و اعانت متعلقه تحت با ارفضا میان آن دو در حالت مجاری واقع  
 شود و در صورت در آن فریب می تواند که مترجم اصحاب بطریق تعهد

مبارک به یک مجاری در زمین محاربتین و خیر نشود و بسبب رفتی  
 که در معاهده متفق با احد در زمین مزبورین شرط مخصوصی  
 باشد که مغایر این معنی باشد و یا تعالی عهد نامه احد در زمین  
 از طرف آن دیگری و یک مجاری که حال شده و نیز در صورت  
 بر حسب قاعده حقوق ملاعانت و امداد همان یک بر وفق شرط  
 بعد از در حالت موقوف و حسب التزام اصحاب بطریق غیر مجوز خواهد  
**فصل سیم** در بیان امور متعلقه در حق یکدیگر  
 چون بخوبی که در فصل اول این باب ذکر شد معاهدات متعلقه است  
 در حق یکدیگر نظر باختلاف شروطی که حاوی می شود بجهت تقسیم  
 شده اند لهذا بدینست که امور متعلقه در حق متعلق و متعلق  
 آنها در حق یکدیگر نیز بام مختلفه متقسم می باشد چنانکه در



معاهده شرکت حربیه چه که بعقد بمقوله معاهده سبتر قزاق  
 مر باید و مخصوص هر امور در وجه مجاریه با اتفاق آراء بیکدیگر  
 کنند لکن کار از آنها با تیر آغاز جنگ و جدال با سربین هم بآن  
 حالت اعلان جنگ نموده بلا فاصله بقدر قوت و استطاعت خود  
 به تبه و تکیه سبب حربیه پرداختند و هر جنگ و جدال با یکدیگر  
 بعهد امت سر دار و حد و کار بر تیر اطاعت و امتثال یک قاون  
 هر نفر سر کرده منفرد و اگر در فرقه هر حال رسم اتفاق اتحاد  
 رعایت نمایند و غایم یا خوزه از خصم را بین اعضا که توزیع طریق  
 مساوی و نیز باین جهت مسلک دارند و هیچکس تنها  
 بعقد معاهده متارکه و مصالحه سبتر قزاق و لکن بعضی از آنها  
 بعقد مصالحه منفرد با دشمن مجبور و لابد نخواهد شد معاهده خود را بیکدیگر

سب القوه سعی کرده برای سبتر قزاق خود برخی امتیازات  
 تخصیص و در حق آنها خداید جنگ و جدال را از هر وجه سبتر قزاق  
 و در باب معاهده امداد و متعارف چون منظور است از فعالیت  
 معاهدات تخصیص برخی سبب اعانت معین انکم و لکن است  
 لهذا چه که بعقد این معاهده سبتر کرده اند به از آنکه سبب  
 معاونت بر خود و بر وفق قوت خودشان تجزیه و مصالحه نموده اند  
 مجبور نخواهند بود که خوشان بالذات با بر قات و جدال مدخله نمایند  
 و سبب و انت مذکوره کار عبارت از تعداد و رعایت حربیه و  
 کار عبارت از برخی کار مرتبه بسیار و کار مذکور و گاهی  
 فقط بشرط امداد و مدت موقت امداد و کار بدفع تعین مدت  
 بغیر از این و اجرت تحت خدمت چه تنی که طالب معاونت است



ادخال میوند اما عکری که بشرط امداد مدت موقت است  
 ثلث اند در بین خدمت بدلت مستعینه نیز مباد و طبعه و سایر  
 مذاکرات حربیه این از طرف حلت اصلیه خوشان کار سازی و  
 اعیان گردد و منازعات ظاهره در میان ایشان معترف صاحب  
 منصبان خوشان قطع فضا باید و از ارباب غنایم مأخوذه از  
 دشمن برای آنها نیز مقداری معین چنان شود و بلکه در استعینه  
 با دشمن خود مصالحه نمود آنها را ملذات خیر بطرف وطن خوشان  
 مرحمت دهد اما عکری که بغیر این گرایه و حیرت ظاهر  
 تحت خدمت حلت مستعینه ثلث اند مباد و در حق حلت  
 نیز بعد از هر اسم اطاعت کامل را مواظب بجه از طرف حلت  
 منقلب ام هر گونه معاطه و فرستاری که عجب از خوشان منسوب حق

عکری که مذکور نیز مرعی گردد و در حسب معنی و طبعه و معاش  
 بوجه و سایر جهات مقتضیه آنها از طرف حلت منقلب کار سازی  
 کشته غلاوه بر آن از یک قسم معهود غنایم مأخوذه از دشمن نیز  
 بهر مند آیند و خواه معهود یک حلت مستعینه به حلت مستعانه  
 باید بدید کار هر یک دفعه ناما و کامل اعیان و کار هر یک طهارت مناسب  
 و معین به فتح مختلف و تا خیر ادا و بخت شود و معتمدان  
 تواریخ حربیه است که چون در حصص راضیه یا این از منته حلت  
 عالت بعضی حلت چنین بود که از رتبه اصلیه خود خارج میگرد  
 از حاکم اکثر خاصه از حاکم است و بچرا بغیر گرایه و حیرت بعضی  
 عکری که جمیع و حاضر میفیند لهذا در رتبه یا عقبه معاطه لازم آمد  
 و عالت چنین جاری شد است که در غنایم مذکور مثال شرط



آئینه را مندرج سازند از قید سبک که کند که در بطن  
 حالت طلبه داخل نوکری و حبش نشود و با بوطه و تمام است  
 مطلوب تنظیم و اراک کردند همچنین با بظرف حجر محبوس و با  
 که بدو نم و کمال مضرت بدو انجام معروف و مشهور است و تمام  
 نشود و بجایه و معالجه شکر بای که هر طریقی که فرمایند و در خدمت  
 حالت آخرند مأمور و وفایه کردند و اربابها صبی که باین تر از تر  
 جزالیت با سبب آنها معین و تحت بکشته بود و خطبه آنها  
 معرفت اینها فیصد و پنج نام باید **فصل چهارم** در بیان  
 احوال و حال متفقین با طرف اعدا به است که هر وقت یکدیگر  
 با حالت جنبیه آخر میباشند بچک نماید حالت جنبیه میزبوره  
 سلسله است که سایر حال متفق با حالت جنبیه میزبوره را نیز ملاحظه است

که از اعدای جانبی محسوب شده و در حق آنها هم به هر چه طریق بر معالجه  
 مسکون و هر دو سبب را با اعدا مطلقا نموده و محاسبه لازم  
 گرفت است لهذا تمام بازه صمد مقرر و مقدره درین باب است  
 آمده یعنی بخاطر مال مضمون معاشرت امدادیه منفعه و  
 فحاشای آنها بعضی سوء اعمالها و در حق حال متفق مقرر شده و رعایت  
 بجهت دفع امتداد محاربه و غفلت آن لازم قباله است بدین قرار  
 که که بعد معاظه شراکت حربیه متفق و در امور جمع بکشد  
 بر رعایت قاعده تعاقب آراء مستعد گردیده اند و در خصوص  
 بمنزله حالت واحد معدوم است حالت خصم ماحول خواهد بود که  
 بعضی آغاز محاربه نمون یکا ارا آنهاست برین نیز از جمله اعدا  
 داشته با هر یک است و کما معالجه و رفت نماید و حال که بوطه



معاهده امدادیه متعارف و متفق شده اند لکن معاهده مزبوره را  
 بین از وقوع محاسره و یا بشرط تحب و زیاده بودن لغو مربوط  
 و مشروط داشته اند و این را از ادای تعهد و شرط بستن معادله  
 بین و لکن فقط بشرط دفعه بودن محاسره که فکر کرده بغیر از  
 مذاکره و ایصال اسباب امدادیه و آنگاه مصدح خاصه نوشته از بارز  
 هر گونه حرکات خصمیه شخصیست مناسب بر نیاید باید مملکت آنها را  
 هجوم شکران مامون و مصلحت بهر نقطه عکس کری که بعنوان  
 معاونت امداد بطرف ملت متفق حفر فرستاده است و در آن  
 شو اما در زمانه امداد بخلاف اصل مقصد که مذکور معترض که این  
 عقد و شرط معاهده امدادیه و دفعه نیز محاسبه به تخلف از شرط  
 که لکن که دولت وقت محاربه در حالت اجتناب التزام اصل بطریق رعایت

که بعد از آن خواهد بود که تبعه اصل خود را از خدمت  
 احد طرفین مخاطبین همانست نماید بلکه آنکه که چنانچه  
 قدرتی که از این احد طرفین داشته و دارند بسیار بطرف  
 وطن صاحبان حسن حساب است **باب سیم** در بیان احوال  
 و آنکه که مقرر اصل بطریق کوفه اند **فصل اول** در بیان  
 اصل بطریق حقیقت التزام آن وظیفه چه کثرت پوشیده نماید  
 که وقت محاربه در حال با یکدیگر لکن که در هر دو وجه و در هر محاسره  
 نشاء در حق هیچیک از طرفین اظهار حرکت خصمانه ننماید و با  
 طرفین برابر مساعدت مخفی نگذرد در مقام صلح و اعلام خوف  
 پایداری باشد یعنی یعنی بقاعده مزبوره که در حالت مزبوره  
 پس نهال خود خسته و مرعی میداد و صلح علم بوفیق و نظر



اطلاق می شود و التزم اصداً مذکور بطریق عدم التزام آن صاحب  
امر است که هر یک از اهل استقلال درین محبت رند و در صورت  
رعایت التزام حقیر آن واجب و لازم است که از طرف اهل  
سایر نیز فرین عتبار بعد از هر گونه ایزا و از اهل هر که رعایت  
نمیکند خسار و درزند و چنانچه که از حقوق اهل حلیه خیمه آخر معذور  
و یا معاهده اندادیه با اهل دولت یک مسقط است نه مانع از  
بهره که منظم اصداً بطریق کرد و یعنی محض آغاز معاربه نمودن  
چنین مذکورین محبوب خواهد بود که طوعاً ام کرماً و محض  
مراقت و در اعیان اسباب معاونت است و برای  
مطابقت و موافقت بقاعده عدالت و تحقیق است که فلان  
منظم اصداً بطریق گشته یا گشته است مراد از مصالح ذوق حکمران

در این باب

نکته

آمد دولت و الفت و محبت مخصوصه و رعیت او با یکا از حکمران  
چنین محاربین صرف نظر شد بطور عمومیت با احوال کلیه و  
صورت معاندت دولت که در حق اهل تقاربه معنی سبب رجوع  
و وقت نه پس حکم نه که حکومت در مملکت مختلفه ناپدید است  
می تواند در حق یکا از حکمرانین مزبورین معاربه اقدام نموده در حق  
مملکت آخر منظم اصداً بطریق کرد و همچنین حکمران که نسبت  
بمملکت خود منظم اصداً بطریق گشته است می تواند که خود را به  
دخیل معاربه شود و یا بیدل خزینه خاصه خود یکا از اهل  
معاونت نماید و در صورت فقط حکمران مزبور با اعیان و اولاد  
از جمله اعدای اهل سایر معاربه معذور شد ابدار و فلاحت  
بود که بمملکت و هجوم و یونی مکرر **فصل دوم** در بیان



مالک ببطرف بخند قسم میجو بدلاکه اصدا بطرف نظر بکفیت  
حالت کنج بدو نه قسم قسم که بدست بدین قرار که اولد لزام  
اصدا مزبور یا حسن رضا و لطفه لت متر نه خستبار شود و باو باط  
انقضای بعض حالات و ضروریات اتفاقیه صورت وقوع میبرد  
بنابرین اول را بطرف خستباری و ثانوی را بطرف ضروری مینامند  
ثانیاً لزام منفون یکد و لت باصدا مزبور یا اگر کیفیت احوال اندو  
مستفهم میجو و یا رسماً باطه اعلان نماید بدول سایر اظهار و انها  
میکند بدین نسبت اول را بطرف ضمنی و ثانوی را بطرف اکتفا  
میکند ثانیاً در اجراء اصدا کور یا قواعد قدیمه و  
رعایت اعتبار میکنند باید مخصوص بعض و بطمع و مخصوص  
سبالت و شرایط کنج رعایت می نمایند بدینجه اول را بطرف طبیعی

و ثانویلا بیطره عهدی میخونند را بقار عابت احمد بیطره  
با محض طرف یکدت موقت و مقینه میباشند و بالاله بنمرد و  
مکرد و لهذا اول را بیطره موقت و ثانویلا بیطره غیر موقت  
مینامند. حجتی که میآید از این امر اینست که بیطره یکدت نیست  
بجمله مالک و میسبا یا نظر بعضی املاک و عا هذا اول را بیطره  
عموم و ثانویلا بیطره نفردی میسبا است ماله بیطره یا  
در حق جمیع اهل کاشان و کان مرعی و منظور میگرد و میانه  
حق بعضی اهل معهوده که پس از وقت معین شده اند میروند  
بناء عا و مالک اول را بیطره کام و ثانویلا بیطره غیر کام  
اطلاق میسبانه **فصل سیم** در بیان امور که لازم  
و منه اهل مکره یا بیطره میسبا بخواید و فصل اول این است



مبین گردید چه که تفرم اصول بطریق اولیٰ لازم و نه آنست  
 که از داخله بخاربه و قبح جهنم زبده و انما مصدر یک کس است  
 خصمیه نشود و نسبت با جد طرفین زبانه از طرف آخر اظهار می‌شود  
 نمایند رعایا و تبعه خویش را از خدعه و تفرقه و استیلا  
 همچنین از قبح و مباهرت قهر که متغیر منفعت و مصلحت احد  
 طرفین است مماکنند و در هر حال در حق هر طرفی ممانعت  
 معامله نیست و از امری داشته در حق یک از آنها هر نوع استیلا  
 و معافاته را تجویز نمی‌فرماید و در حق برین نیز مجوز منظور دارند  
 و در صورت وقوع امری که مغایر اصول بطریق اولیٰ است  
 بمقام کفر و کفایات نیست بعد از آنکه همچنین لازم و نه  
 هر طرفی است که هر چه تفرق نماید در رعایت شرایط بطریق اولیٰ

بطوریکه بینه وقت و ثابت قدم در اصول بطریق اولیٰ اعتبار  
 کامل نموده با تبعه اکتفا آن هر کس که بینه بطور حسن معامله رفتار  
 کند و هرگاه که در هر حال مغایره و تفرقه و تفرقه را بهایانند  
 تصالح و ملاقات نماید لکن مصلحتی خالی از منفعت و مصلحت  
 هم نیست باز محض حفظ حرام با بطریق میباید و در هر مورد  
 حرب و قتل یکدیگر نشوند **مصلحت چهارم** و بیان اخراج  
 تبعه خصمیه از مملکت که کالت بطریق اولیٰ از سبب در حله اولیٰ  
 کتاب مکرر ذکر شد که هر چه تفرقه و تفرقه است که کسان چنین در  
 ایام مصالحه مملکت و سلم و نحو خصم و خود و ما از مملکت  
 اخراج کند بدیهی و هویدا نیست که هر چه بطریق اولیٰ  
 جنبه و ما به نسبت را خواهند داشت که مدخل و مورد مملکت



سده و اما که تنجه محل متخاربه از دهن خب ممنوع و مطر  
 سازند لهذا برای محل متخاربه باشند ممنوع است که خود در  
 و نیز خفت این مملکت محل بیطرف لشکری کشند  
 و باید در آنجا با محارن و شب چهارده و احاطه عریه بنام  
 و یا بقلع و بلاد و قلع در آنجا با لشکری بغیر مستحق بگذارد  
 حتی اگر در آنجا با و نیز با آنها موافقت نماند یعنی اگر  
 موافق بیطرفه او خواهد بود و اگر عکس که محل متخاربه و مملکت  
 کسب و غنیمت خصم و مملکت محل بیطرف نفوذ و تجاوز کرد  
 در آنجا بفرستد و یا بهاریان و فراریان این میسر نشود  
 و در مملکت محل بیطرف نباید غلبه و تجاوز و برتری  
 بلکه عکس که محل متخاربه باشد عدم شخص را بیطرفه و نیز

داخل مملکت او و مصدر فرستاد شوند بحسب تجربه لازم است  
 که دولت مذکوره بیطرف چون خود را با بوطه مذکرات منقذ  
 در سرحدات و یا بوطه که از آنجا که مخصوصه در غور و نور  
 رسماً و علناً آنها و اظهار سازد **فصل پنجم** در بیان  
 داخل مملکت عکس که مملکت محل بیطرف لکجه موافق  
 قصد کرده است هر یک محل در داخل اما که عکس که محل آنجا  
 بمملکت خود و اخراج آنها از آنجا با محارن و محاربت  
 و بدین بوطه محل بیطرف نیز در اجازت و دخالت عکس که  
 محل متخاربه و جلب آنها بدفع مملکت خود ببارت مقتدر  
 و مختار باشد و لیکن چنین تجاوز یعنی بکرات و مراتب  
 ظهور مناسطرات عیدیه و نمودن مناسطرات عیدیه محل گردیده است



لهذا احاطه بده بعضی بطرف یکجا از اجازت و اختیار آن  
 مضائقه و بعضی بشرط عدم توقف ایشان فقط با اجازت مردود  
 نمون از مملکت مساحتی منتهیه و در صورت صدور حقت  
 بر و آنرا مسبب بدین از و خد مملکت چند نفر بخواهیم  
 بطرف است بطرف یکیم کنند و در و صده بجهت خود  
 گردیده هر جوتی بهر یکدیگر که بده از هر منزل بمنزل آخر  
 حرکت میورند و بهر جهت هر جوتی خوشی و از هر جوتی  
 مخصوص کرده است سر خوشی بر بند و آنچه ضروری در هر جوتی  
 بولاله بخزند و امری که خوشی را معرفت صاحبان  
 خوشی بر وفق قانونی که دارند نصیب و دست و لک و خوشی  
 مردار مملکت منتهیه کسی از آنها فرار کنند ماخذن شوند که او را

تعاقب کرده بگیرند و تحقیر و مادیات و لکن به شایع  
 توبت با روط و بقیه احداث هر چه از آن مملکت منتهیه  
 نباید ماخذن شوند و لکن چنانچه بطرف است چنانکه مکرر ذکر  
 شده است باید در حق محل تحتار به قاعدت و آنرا  
 و بعد یعنی در حق یکا از آنها هر کوهی که بخواهد بخواهد  
 نیز بهان و آنرا رکنه و لیکن لک و بوطه معاخذن منعقد  
 قبل از محاربه و یا بجا طوالت مرعیه قدیمه در حق یکا از اول  
 متحاربه حکایت است بق مواظبت بعضی زیارات را تجویز  
 یعنی موجب نقص بطرف او نموده فقط در صورتیکه در غایت  
 و کمال از زیارات منتهیه و در محاربه محقق باشد  
 فاین خواهد بود که از طرف محل سابر به برای نقص



باجه نسبت را به سبب کاغذی استخوان شود **فصل ششم** بیان  
 دستورالعمل که در حق اماره حل بطرف اموال و املک آنها  
 مرعی می باشد چنانکه موافق بیانات مکرره است که نسبت به  
 مستحقه در سبب آن محل تفرم اصحاب بطرف مرشد واجب می شود  
 مرشد که لازم بطرف رعایت و از بدخله مرشد طریقی  
 مجانبت نماید همچنین بر حسب امارات معموله لازم و نه حل  
 متعارف به مرشد که توجه اماره نسبت را به اماره ادر در مملکت  
 حل مزبور تردد که از آنها بهینه نخواهند و مطالبه و جبران  
 و بمقوله تقایف آنها را برنجیده خاطر نکنند و در حق آنها و جهات  
 مزبور وجه نقد نماند و در حق اموال خبر منقوله آنها یعنی شت  
 لای با سبب املک مزبور از محقات طبیعی مملکت است که

در آنجا واقع و صحاب و مالکان آنها بدین حیثیت اجله  
 اماره نسبت مملکت مذکوره محسوب و تحقیق است که نسبت  
 که نسبت به املک منظره بسیار جدا گانه شوند با نسی  
 مرید عطف و معاف نماید صاحبان املک مزبور  
 نسبت فرماید و در باب اموال منقوله ایشان هیچ قی تصاویر  
 و تعرض ننماید و باین جهت و باین جهت نسبت بطرف ادر  
 اقامت نسبت کما هم و باینها در حل متعارف توقیف نکنند  
 از آنها بغير از رسومات متعارف خبری هیچ نوع مطالبه ننماید  
**فصل هفتم** در بیان بعضی اصحاب عجمیه که در باب امور  
 تجارتی در حل بطرف مرعی می باشد لکن چه اینست که بطرف  
 اختیار کردن یک دولت در خصوص محاسبه و قیاس در میان حل



آیا موجب انقطاع معاملات تجاریه شد اوله آنکه دولت باجول  
مرفیلا مرکود بایه تا حال در بیان حال و در و با بطور است  
حادثه و هنوز مختل گفتگو و مباحثه بسیار و کتب بنفست  
معین نشانست که هر چند در حل بحار به ماضیت دارند که  
تبعه و امانت ممالک خود و مملکت اجنبیه که تازه منجر خاند  
از معامله و تاجر با امانت حل سیره ممنوع دارند اما بعد از  
امور تحت سیر حل یعنی بتزئیف و اذیت بلاد تهمه تجاری  
که از طرف سیر حل آمده است به سبب مستحق است و حل  
بیطرف دارند و منحل مملکت خود متعلقه تجارت است و تقلل  
تمام اداره بنمای و علاوه بر آن ما و سبب که در حق حل منجما  
قاعده معامله مساوات امر می باید رند در بلاد و حل سیره

مرفیلا نیز حکایت است بن مواظب استحال سبب است و مستورا  
شد و کیفیت و صور العمل اداره هر تجارت نظر لحاظ بشکای  
در مملکت و جلب بطرف یا در مملکت حل تجارت جاری می شود  
متفاوت بود و تفصیل آن بدینوال است که هر چند غنیمت امان  
حل تجارت به مملکت جلب بطرف و شایع هر گونه است که  
و لحاظ آن بهر حتی شتر آه توپ بار و و بنمونه است  
و جهات حربیه پیوسته و تمامادکا مله تجویر است و لیکن  
حربیه بردن و فروختن امانت حل بطرف در ممالک یا  
از حل تجارت خاصه در محلهای محصوره و مضیق میباشد  
از جمله ممنوعات باشد حتی اگر دولت بطرف مرفیلا و درج بسیار  
موافقت داشته باشد یعنی از جمله کیفیات موجب نقصان



بیطرف او محسوب گردد و بدینجهت که لکعب اگر در  
 محاربه از حد و قدر بکونه مقام حربیه منقوله ملک و ستم  
 مستحضر شوند ما خاند که عا ای وجه کان همانست از داخل  
 آن ملک دشمن بنشیند و در عرض ملاقات ضبط کنند  
 و یا اگر اطلاق آنها لازم آید بکلی تلف و ضایعند **فصل هشتم**  
 در تشخیص کشتنهای بطرف تصریح لکن که این بخش حد و حصر  
 ضبط منقوله کشتنهای را در لکعب بخوبی که در جلد اول این کتاب  
 که از ذکر شده است بحر محیط رسوم با و قیاس و خبرت حکومت  
 هیچ دولتی نبوده و بدینجهت هر کسی در باب نفوذ و کوش و بجز بزر  
 محاربه و مانع نیست و لکن چون در ایام محاربه بجزیه نسبت اصبا  
 در یا مفقود و عدم آزادی کشتنهای در گردن بجا محقق میشود

میشود لهذا بعض قواعد سناسی که در اراض و محفوظی سفاین  
 جنگ و تجارت در حل بطرف باشد معین و بالخصوص این فقره ملا  
 که لفظ بطرف بکدام سفاین اطلاق میگردد و بین نقطه بدین  
 قرار سفاینی که در لکعب گاه حالت بطرف و به خواه اند و  
 ساخته شده و همچنین سفاینی که بواسطه قانونیه جندی پیر  
 از محاربه از حالت بکربشیاع گردیده و پس جمعی ملأحان آن  
 از اهل اصلیه حالت بطرفند بکلی از منقوله کشتنهای بطرف  
 و بر حسب قاعده حقوق ملأحقر است که کشتنهای غیر ملک از ارض  
 خلف صفت بطرف و حرکات سبطه آن جهتناب دارند  
 و جوباً و جملاباید در حق آنها هیچ وجه بقدر و ادب نشود و لکن  
 بکلی از منقوله کشتنهای بطرف بر تقاب سفاین صفت بطرف جهتناب



ورزد و در صورت برای تقام آن یعنی ضبط و نهب سفید  
 و محموله آن فقط کشتیهای جنگی است و محموله کشتیهای بازرگانی که  
 بر حسب پانته از طرف محل تجارت با امور حرب و غیره نیستند و از آن  
 و در حق بهمه کشتیهای بازرگانی که بر حسب پانته در محل غیر مستقر  
 می کنند و نیز بابت متعلق و باخذ ضبط آنگونه سفینه بطرف  
 غیر متعلق می باشد و هرگاه که از جمله کشتیهای سفارزه و در آن  
 معدوم میگردد **فصل نهم** در بیان بعضی اقسام و محموله  
 حق امتداد اموال محموله کشتیهای بطرف چنانکه مانده است و عدم  
 مانده است در محل بطرف در باب تجارت با محموله تجارتی در حال متعلق  
 و محقق کشته است همچنین ابا و عدم ابا و ضبط و نهب سفینه عدویه  
 محموله بفرمان بطرف و اموال بطرف و وجه در سفین عدویه نیز

تا حال بین الدول بطور شایسته مستثف نگردیده و هنوز محموله  
 مرشد بدین قرار که اول در باب ابا و عدم ابا و باخذ و ضبط  
 سفینه عدویه منقول در سفین بطرف و از آن سفینه و کشتیهای  
 در محل تجارت در عرض سفینه و انت بطرف و چهار کشتیهای  
 بودند که سفینه مرشد را تقاضی کرده سفینه عدویه و وجه در آنرا  
 و ضبط نمایند و رعایت کلیه برین قاعده مگر بعد از آن که بین الملل  
 حسن الفتی حاصل و تجارت بحریه نیز بر بنه بحال و احد آن دفعه تقاضی  
 مذکور منسوخ و رواج تجارت بلکه موجب ضرر آن بود و محتاج  
 گردیده و هرگاه که سفین بطرف سفینه بازادی شود که در سفینه  
 و ضبط سفینه عدویه و وجه در میان آنها ابا و وجه تجویز نماید  
 و راجح از عدم جواز اخذ و نهب اموال بطرف و وجه در سفین



عدویه در از نه ماضیه نه باخذ و ضبط سفاین مزیه کشف کرده  
 ابرو خن اموال بطرف موجهه در آنها صرف نظر نموده پس از آن  
 که حالت نفیس رجعت بخت بجزیه است بر حال در و با ممتاز  
 با آنها از هیچ حیثیت فایز در افزا آمد از رسم مالوف تلف کرده  
 بلاستند باخذ و ضبط اموال بطرف موجهه در سفاین عدویه نیز  
 عالیه و عالت مزیه نامه فوج محاربه بجزیه در بیان حالت  
 مش را لیه و حالت فرزند که تقریباً سی هفت سال پیش از حمله  
 این کتاب رسیده بکمال وقت مرعی و مقیم بود بعد از آن باز  
 و متروک گردید **فصل دهم** در بیان اموال حرام نه لک  
 پنج که در فصول گذشته مفصل ذکر شد نتیجه آنکه اهل بطرف  
 ماضیه دارند که امور محاربه قدیمه خویش را بکمال بق

در شای محاربه نیز اجراء و ضبط نمایند پسک سال حیات  
 حربه بلا که از بقوله اموال حرام محسوبند در محکمت حمل بخاربه فروختن  
 ایشان و سایر آننها بیکوز مباحیات قطعاً و غیر ناجائز  
 میباشد و در تشخیص اموال حرام و دستور العمل که نظر کیفیت اموال  
 مزیه رعایت لازم است در بیان حال مزیه اختلافات  
 است که حاله بده بدین اموال مغرب که اموال ممنوعه که در مصلح علم  
 بولیفه مال حرام اطلاق نموده است مال حرام است  
 مال حرام غیر اصل مال حرام عارضی اما اموال حرام است  
 عبارت از برخی نه است که در امر محاربه بکمال آنها است  
 از قبیل یوسف و لعل و شمشیر و نیزه و بار و و کور و  
 و کاه و دال و سایر اینها قطع نظر از آنکه بیکوز ماضیه فروختن



اما در این بطرف بدول متخاربه هیچ وجه بخوبی نرسیده است  
 لکن اگر در این متخاربه تسلط بر آن شده باشد و آن باخذ نهی آن  
 مرئوسه اما اموال حرام غیر صیغه عبارت از برخی است و اینست  
 که در واقع از مقامات حربیه معدوم نیستند و لکن نهی لکن در  
 محاربه منفعت کلیه متضمن سبب باشد از قبیل طایف و سبای  
 و قطران و حرب آهن و مس و نقره و سکه و امثال اینها اند  
 و قسمیکه در یکا از صفایین بطرف از بقوله است و بجهت بعضی  
 در این متخاربه چهار نوع لکن نهی عبارت است از آنچه در این  
 جاریست که غنائم است آنها را که بغیر از این ضبط نمایند  
 اما اموال حرام عارض عبارت از بعضی اموال است که در  
 از جمله اموال حرام نهی فقط در حالت ظهور است حاجت

بآنها فروختن و غیره از قبیل سبب از قبیل ماکولات و مشروبات  
 در این باب نیز چنین مقرراتی که تا ضرورت ملجأ از درازا  
 و نهی آنها جتناب نمایند و لکن تعلم شأن این علم تاریخی است  
 که حالت تکلیف بطرف بغیر وقت کامله بحریه خود را خند قدیم  
 در این تعلیل و تخفیف قوای بحریه سایر اهل بعد در محاربات  
 متعالیه بحریه واقع در میان حالت مریض و حالت فریض  
 نیز با جهت وقت مال بین از جمله کتاب سبب بخوبی بخوبی  
 بطرف بلاد و سی تردد در این احوال کشتیهای جنگی خود  
 و قطب را تقصیر کرده تا مریضه و اموال محموله بآنها را بدست  
 بهایه پسکه مال حرام است اخذ ضبط نماید و بالعکس حال  
 بطرف نیز از وقوع میگوید بخوارات نامرضیه بعد از خنود



پوشیده باین ادعا باقی و ثابت بود که برای مال حرام اصدا مذکور  
 فوق هیچگونه منته و اموالی از جمله اموال حرام معدوم نکرد  
**فصل نایزدهم** در بیان فقره تفضی که در حق سفاین بطرف  
 محرر و مرغی است لکن در موافق با نیت که نشسته و قیود محاربه  
 بحر نه حمل سفاین در یک نسبت بحار به مذکور بطرف نسبت که  
 مانده اند که در اجراء امر تجارت عالی به جاریه چون انکشاف بق  
 مستقر و موجب شده و لکن چون احتمال ده که سفاین مریدان  
 باستناد بطرف بغیر وقت منته اموال حرام سیرت و سفال در  
 و شاید که از سفاین متعلقه با بعد از برقی که از حمل بطرف انهم  
 داشته و از خدعه و فعال ختم بفساد خفیه که در انداز  
 سایر که مشغول دفع است نه تجاوزات محتمله باشد لازم آمده

چنین مقرر گردیده است که در ایام محاربه بحر نه هر کسی تجارت  
 که در شرف حرکت در روی دریا بیک از سفاین جنب حمل  
 متخاربه و یا کشتیهای ران که از طرف حمل مریدان مامور  
 بحر و ضرب متنه در چار شوق جاریست که کسی تحت بار  
 مذکور از طرف ان توقیف و تفتیش شود و اجراء تفتیش  
 در بحر محیط موسم باوقیانوس و در ایامی اخلا تحت حکومت  
 حمل متخاربه جایز و در حق کشتیهای خاربه در دریای مستقله  
 بقدر و حمل بطرف سفینه که قرار ایک هر نصب در داخل  
 سله است غیر جاریست سله کشتیهای ران مامور لکن  
 بحر و تفتیش ببقوله سفاین جرئت نمایند از جمله کشتیهای  
 دله در دزدان محسوب بدینویط ضبط و نهب آنها ساج و مجوز



خواهد بود و کیفیت اجراء تحریر و تخلص در حرب ارجل نیز قرار است  
 که سفینه بطرف تجارت قرار گیرد و یکا از کشتیهای جنگی ارجل متعارف  
 تعارف نمود و بواسطه توقف انداختن کشتی مزبور بکشت و توقف  
 دعوت شده و لغو سفینه مذکور توقف غنچه کشتی آن جنگی  
 یا چند نفر از صاحب کشتیهای جمعی را و بطرف سفینه مزبور  
 رفته و ثوبات و نهال کائنه در دست کشتی آن را نگاه کرد  
 بدینوسیله بطرف از اسلحه میگردانند و چون در باب کثرت  
 و کیفیت ثوبات و نهال لازم که برای ثبات و تثبیت  
 بطرف در کشتیهای مدعیه بطرف و جواهر آنها ضرورت میگاهی  
 در بین ارجل اختلاف اتفاق می افتد لهذا باید که برخی از آنها  
 که بیان آن الزم و اتم است مابرت می شود اول از نهال

مزبور باقی مانده است یعنی نوشته شعر بر سبک کشتی مزبور از کجا  
 میاید و کجا میرود و هر چه در فقر ملاح یعنی تذکره حاوی بر سبک  
 رئیس سفینه و سبک در آن حد تفصیل از تبعه حاکم است بطرف  
 میباشد بنیم سجد نامه یعنی ورقه مشتمله باینکه سفینه در زمان  
 حاکم بطرف است و باید که پیشتر ازین از دست دشمن  
 اخذ و یغما و یا بواسطه قانونیه شهر اش است چهارم دفتر  
 مال یعنی وثیقه متضمنه بکثرت و کیفیت اموال محموله آن کشتی  
 و توضیح اوصاف و نامی شخصی که مباشر خرید و فروش آنها  
 شوند و پنجم تذکره محموله یعنی نهیقه سیمیه مستخرج از دفتر مال  
 و سیمیه باینکه نام محموله آن کشتی عبارت از چیست و در هر  
 که مدعی بطرف است اگر یکا ازین نهال مفصله مفقود باشد البته



بیطرف او تسلیم و مغیر نخواهد بود **فصل دوازدهم** در بیان سبکی  
ضبط و نهیب فاین بطرف و قتی مجوز و سباحت می شود و در فصل  
گذشته مذکور شد که گشتنهای تجارت که در زیر باند زده هر که  
نظر بحار به بحریه بفرم اصبیطر که گشته اند کار کنند و قتی که  
در شب می خوابند از سفایین سبک در آن بخار به تصالف می روند  
از طرف غنیمت می روند چگونگی تفحص می شوند و تعلیف خوشانرا  
بویط ابرار خپکونه نهال لدر را داد و هر شخص را بچه سوال فصل  
پذیریشند بنابرین سبک آنگونه گشتی که در چهار حالت تفحص  
گشته است لکن بار از نهال و نهوجات لدر زده مذکور بطرف گشتی  
خوب و لا بطرف نهیب ثابت محقق از نهیب سبک پستان غنیمت  
حرزیه میزوره در حق او تعلیف سبک غنیمت از تفحص نظیر و طبع آن

نظر کنند و لکن بطرف گشتی میزور بطرف نهیب ثابت و لدر کرد  
شد لکن اولایج سندی از نهال تقضیه میزور در نهیب آن  
نهیب و یا نهال موجهه او جمع و یا با تصرافه از جانب نهیب  
نهیب از نهوجات و نهال میزور معلوم کرد که گشتی میزور با نهال  
عدویه و یا نهیب که از اموال حرام محسوب می شوند حالت و سبک  
سطور امتعه اموال مذکور را بر ضایع خود ترک تسلیم کند و یا  
به تسلیم آن نهیب بجهت نهیب یا نهیب مقدار امتعه حمد آنها غنیمت  
حرزیه مقدار شود تا لکن محقق شود که تجارت سبک کاهی  
می کند که سبک کاه میزور با نهیب نهیب و یا با مورت نهیب  
آنجا نهیب و سبک خود غنیمت آنجا نهیب است را بجا نهیب  
بفرار کند و یا اجراء لدر نهیب نهیب و یا نهیب خود نهیب نهیب



بجنگ تعرض نماید و بنصرت آنها کشتان سفینه حربیه نیز بنهار حبس  
قاعه و قراحتوق ملل محض و ماخذن میباشند که کشتی فرنگی  
حبس و نهیب و لکن با وجود عمومیت جوار ضبط و نهیب کشتی  
یک از این اسباب باز کشتان امور الهی استعد و اموال ماخوذه از  
ان سفینه لا بیک فقر مخصوص ثبت کرده در عنوان مستمع  
باخذ آنها و اخذ مفاتیح مخزن و ادایق مهور و نوشته برین لور  
دهد و سفینه ماخوذه لایم کشتان مذکور لکن ممکن باشد به  
لنگرگاه هی که سفینه حربیه از آنجا بردن آمده است میرود و  
بیک از بنا در متعلقه بدو نسیم که سفینه حربیه مطوره بان موت  
بغیر میکند **فصل ششم** در بیان بلوقه لک و جبهه که کرا  
و کشتی است سفین خجل مطرف ماخذن که در شنا محسب

مذکورہ خان غریب کہ در حق رسول کی کئی لطائف و کرامات  
نادرہ و نایاب صفات و احوال مذکور کیسے لکھ

بفرخت و آلهوی تو دکه امور سخت تر به خوش آن نیکوکار  
مواظب باشند و لکن بالقطع و تحقیق غنیمت آنهاست لکن گاه  
که ابودیه شل اند و مبارزت آنها بعد و ذرا سفتی به و شر  
در آنجا مدت ها که در میان دل او و پا غیر محو نیست  
به بیان این که ابودیه عبارت از خیمت و محرابی است که  
وقوع ابودیه صالح آید در حق آن که به سبب اجبار به باید  
دست مبارزت می شود ابودیه عبارت از دست و پا شدن  
راه تو دیکر محسوس است که بعضی نوعی از محاربه و تضییع  
در آرزوی سبقت نظر معاهدات منفعت متعلقه باین اله ابودیه  
شدن بعضی قلاع و بون در واقع کردن و ریاکاری  
و لازم بود که برای صالح آیدن ابودیه در نگاه آنجا خفایان



جنگ و با قمار و تب معین و مضرب شده بعد حفظ و حرا  
 نمایند که ملا و خال و خروج آنجا مسدود گردد بنابرین وقتی  
 که منع سفاین بطرف رود و خد آنجا صورت نم گرفت در مرتب  
 و خروج و حبس بود که اخذ و نهی نمند و بعد اوقاتی که است  
 انگلیس بسبب ظهور خلدل کما و احوال حالت فرنی عمار  
 بحر ثیله اند و لت مالت و زید و رباب بلوقه با لمرام بعض  
 قواعد و اصول جدید و غریب مدعی شده که بلوقه کردن  
 یک بند رستوریم آنکو حفظ و حرمت میزد و میباید کرد  
 یکد و غنیه جنگ در حال و حوش آن بلکه فقط بپدر حال  
 حالتی که یک بند رگا بلوقه کرده است و درین کیفیت میکند  
 و در لست را بهیما بهین و عالمه بلوقه و لغت و نامی

بلوکات و محاللات عمومی که بعضی است که بلوقه کردن  
 یک شریعه با یک لنگر کای اخبار و اعلان مرعوف سفاین  
 اجنبیه که از آنجا خارج میشوند و بیشتن چه قریب بعد  
 غضب بیجا مکرد و لکن حال بطرف این اصحابه مزبور  
 هرگز در ضرر و خوف نبوده هیچوقت در تعرض آنکونه توسیع امر بلوقه  
 کونا هر مضایقه نوزیدند یعنی فاعله حقیقه مجری نه شده ماده  
 بلوقه را بعضی آنها و اخبار رعایت اعتبار ننمودند و سده است  
 قرار دادند که اخذ و غارت کشتیهای بطرف فقط بسبب کار  
 به بنابر بلوقه شد بخور نشود و ند هر بنا مرضیه که متضمن خصم  
 فتح و نصرت نبوده تنها نمودی با غلبه خلدل و تجارت  
 با این هم یک مجر و سباج کرد و **فصل چهارم** در بیان



و تسویر علی که در حقش تباہی بطرف ماخوذه در میان محاربه  
 مرابط لکه چه موافق بیانات فضا گذارده سفاحین که در تمام  
 در ایام محاربه ماخذن متند که بهر کیفیت با جهت بطرف  
 چه چار شده آنها را بنحو که مذکور تفحص نماید و بعد از تفحص  
 اگر بطرفه سفینه منقلب بطور شایسته مینماید و سفینه مذکور  
 ضبط و غارت کنند و لکن اینکه سفینه ماخوذه باید که  
 بیک لنگر کاهی دغال و کیفیت اخذ و ضبط آن بمعرفت  
 مخصوصه نقش بقصد بقین باشد بر حسب ارقام حال حمل  
 غنایم حلال معه فوج نواند و کیفیت اجراء محاکمه خلعت  
 و عدم خلعت آن و اشخاصی که شایسته و ارشادین این امرند  
 بدین قرار است که در از منتهی سابقه محاکمه منقلب مدینه میرفت

مباران جهت بطرف یعنی بواسطه مباران مستقیم مان  
 کشتی بطرف منوبان تویه فضا پذیرد و در آن  
 زمانه این اغلب اوقات بعد از مباران هل تمام یعنی  
 حلقی که سفینه هر تیه غایب بان منسوب محدد یک در صورت  
 اجراء محاکمه مذکور نیز بدینوال است که پستان سفینه  
 پس از آنکه باخذ و ضبط یک سفینه بطرف بدو بیجا ازین  
 و لنگر کاههای جهت اصلیه خود را در گردید کیفیت بقاضی  
 رساند یعنی بقاضی کشتی را فضا آنجا اخبار و نشانیات  
 ماخوذه از دست رئیس سفینه بطرف بقاضی منسوب تسلیم  
 قاضی را الیه سفینه مذکور رفته فضا بدست کیفیت جموله  
 آنرا بدو قمر مخصوص ثبت و محزن جموله را بعد کعبه بعد بوالاست



رئیس مزبور کمیتان مسطور است بر تفریق نماید لکن بطریق نفی  
مذکور محقق گردید و بطریق آنرا و در حق مکتب  
و لکن جرم و جنایت آن محقق شد بختیبت حلال بودن آن  
نقد بنی افراز غصه به تفریق کمیتان مسطور و اگر  
می سازد و اگر بطریق عدم بطریق نفی نیز محقق نکند  
محتاج مرافعه طو لک باشد در صورت حمل کشتی را بختیبت  
که کشتی نگاه میدارند که ضایع و معیوب نشود و لکن از جمله  
باش که بزودی و سهولت ضایع می شود چنانچه مرابطان را فرستاده  
قیمت آنرا در کشتی بفرمانده حفظ می کنند و لکن ماله و در آن  
کشتی را جمع نموده فقط با متعه و جمعه آن متعلق باشد به ضبط  
مزبور کشتی و کشتی مطلقا همان می سازند و چون بموقع دعا و

غالباً بزودی بخاطر و فصد بدین می شود و بدین سبب محتاج مضار  
کما مرابطان لهذا چنین مقررات که لکن نفی مآخوذه مرابطان  
محاکمه از جمله اموال حلال معفو گردد و با وقت شروع محاکمه  
در دست رئیس آن نهاد و نوشته که برای اثبات بطریق لازم  
موجوب باشد و نیز در صورت ترک کشتی است که ادای مضار  
دو این بعد از رئیس مسطور و جواب تلقی می کرد و لکن کمیتان  
مذکور از غمده و عوار بر نیامده ادعای خود را ضایع زد و در صورت  
با کمیتان مزبور به هم از غمده مضار و عوار بر آید و هم تضرع  
رئیس مسطور را بخوبی که او خواهد کاملد و و ثبات بعد آورد و دیگر  
مستعمل و معلوم ارباب قوفت که هر چند برای نفی خبریه که خد  
اینگونه سفاین بطریق موفق گردید است و در صدر از جمله



و جهانت که بیک از سرکارها می تعلق بدست اصل خود  
 داخل شد و محکم بجزئی آنجا طی محاسبه نماید و اگر بکسبت  
 تلمطم دریا و یا بجهت تعاقب کهن دشمن بر او ارجاه خود صرف  
 و بیک از سرکارها می رسد بطرف متحرک و خدا در آن  
 مجوز خواهد بود و همچنین اگر در باب غنیمت بخوبی نگردد  
 احتیاج بحاکم و طی عوائف قوانین مخصوصه بدیهه که درین باب  
 جاریست البته معتبر و رسمی نبوده فقط بمعنون معاهدات تعلق  
 مستفاده در میان حال جمع خواهد گشت و بدین ترتیب امکان  
 دعاوی در هر وقت برب ظهور اختلافات کثیره گردیده است  
 و سهولت فضا بدین نخواهد شد **باب چهارم** در بیان بعض  
 اصول عمومی تعلق بمواد مصالحه **فصل اول** در بیان صورت

انقال مصالحه و فکر که در حال تجارت و جهالت یکدیگر  
 برقرار و طالب تجدید صلح و قرار شده کیفیت را باید واسطه  
 یکدیگر اخبار و یا توسط شخصی که اتم قبول و معرفت حالت  
 مزینا نسبت خوشن و لا شاعر می نمایند همچنین در مواردی  
 مصالحه نیز بیک از طرفین تلم مزینا مجری دارند یعنی  
 و بواسطه ایشان خاصه و بعضی خوشن و یا بترتیب آن  
 مجلس مکالمه و توسط سفرای مخصوصه خود و جمیع معوضان  
 سابر مزینا مواد مصالحه لا صورت انجام دهند بنا  
 برین در باب مباشرتی که بغیر فضا بدین مواد مصالحه  
 از حال تجارت یکدیگر مامور و معوض میشوند لازم است  
 که در صورتی که مقصود اتم مانده نسبت بمکالمه نمودن مواد



با وزیر خارج آنگاه بسته بمانند و هم بنامی استیارات تنقید  
 مخصوصه بایمان معارف خاصه با نسبت کامله مقرون و نامبر  
 آیند و لیکن بدین آنها اعمال نامه طاهره مشهور است مادامیکه  
 ماله مصالحه مرکوله ایشان قرین حسن انجام ندهد است بصورت  
 حکم له دولت خطبه رفتن نیز برای ایشان تجویز نمیشود و در  
 مجلس محال و الا ضبط و ربط بعضی دقایق مقتضیه آنست  
 بعد میارند یعنی بطور شایسته شخص معین میکنند که مجلس  
 چه وقتی و بکدام مجلس منعقد خواهد بود و شخصی که باید در آنجا  
 حضور بفرستند چگونه اوقات و مستیاز در حق آنها مرعی  
 خواهد گشت و در اداره امور واقعه که امده و که امده  
 مرعی و معتبر خواهد شد و همچنین نظایر اینها و بجهت معنای مجلس

متخاربه و همچنین بطریق دولت و مطه و سفرای موجوده بر  
 حال نیز اگر و مطه و دعوت شده باشند در مجلس معین مجلس  
 منعقد شده بکفایتی لازمیه مباشرت بکنند و چون  
 اینگونه محال است که ای تقریر او که هر تحریر اجماعی شود  
 لهذا قوتی که تقریر اجماعی شود محض محال است باین مجلس  
 ثبت و تسلیم میدارند و مجلس محال هم در هیچ عادت  
 غالباً در یک عمارت متعلقه بدولت مرتب میگردد و در  
 در خانه های سفر اقرارنا و بت صورت انعقاد می باید قبول  
 ازین حالت قهیه مجلس چنین بود که اینگونه مجلس محال است  
 در مجلس از قلم و در آن بطرف منعقد زند که چون از عادت  
 منزه بود صرف نظر شد که ای در قلم و در آن بطرف و کلی



در یک از مالک متعلقه با حد طرفین مرتب و مقتضی می گردد  
و علاوه بر آن ماله مصالحه نیز گاهی بواسطه موت یا عیای  
مردود حکم آنان طرفین یکدیگر و گاهی اختلاف و ملاقات  
حزات ایشان در یک محله معین بر روی و تحت صورت  
انجام می یابد **فصل دوم** در بیان انواع معاہدت  
متعلقه بمواد مصالحه مخفی نماید که مصالحه منعقد در میان  
متخاصمه یا منسج دفع و دفع تمامی اختلافات و اعدای  
حل می نماید **مسئله** و یا فقط منسج رفع بعض اختلافات  
موجب محرم می گردد و همچنین یا تمامی حل متخاصمه  
مستثنی می شود و یا بعضی آنها را باین ترتیب اولاً مصالحه کامله  
و ثانیاً مصالحه تقدیمه سیم مصالحه عمومی چهارم مصالحه

منفرد می گویند اما مصالحه تقدیمه لکن چه یک مصالحه  
موجب رفع تمامی نسبت است و لیکن چون مبتدیان  
قطع نیست چنانکه جدال غالباً نمودنی اتفاق مصالحه کامله می  
لنهد و در هر حال از حلقه مصالحه عدلیه محروم است که حال رعایت  
و اعتبار **مسئله** و مصالحه کامله هم غالباً یک عهد نامه از مقوله  
مصالحه تقدیمه مستثنی می باشد هر چه با هم در یک عقد و ربط  
می شوند و چون تجربه بریده است که اکثر اوقات بعضی ترک محاربه  
کردن در جهت از حل متخاصمه برین نیز بغیر وقت و ترک محاربه  
نماید می شود لهذا اتفاق عهد نامه عمومی است و اتفاق عهد نامه  
منفرد از عهد نامه **مسئله** **فصل سیم** در بیان اصول  
که با مصالحه می شود معلوم را بابت وقت که هرگاه حل متخاصمه



از طرف مالک هر محاربه بر ارباب صلح و مسالمت باید باشند  
 اتفاق خوش از همیشه بر روی اسعد و مال مکر که از بد یعنی  
 شروط مقتضیه که در عهد نامه مصالحه مندرج خواهند ساخت  
 بر عایت و امانت یک نوع اصول عدلیه که کفایت صلح است  
 در چنین موارد از عهد قدیم مجربست مرتب و منظم میدانند بنا  
 برین بیان لکنه اصول مندرج عبارت از خیمت و درایم  
 حایه که ام یک از آنها زیاده رعایت میشود و مهارت میباشد  
 در ازمنه ماضیه وقت انعقاد معاهده متعلقه بمواد مصالحه  
 باصداق است و بقدر رعایت میکردند یعنی پیش از وقوع محاربه نیست  
 بلکه و مالیه محل متعلقه به برخی بود و بعد از مصالحه نیز بهای طور  
 مرتب میگشتند و گاهی باصداق و نه پوشیده از عیان مینمودند

یعنی در چنین احوال مصالحه و یاد رکیزت معین دیگر که با اتفاق  
 آراء طرفین مستحق گردیده است محل متخاصمه به حالت و صورت  
 که بودند بعد از مصالحه نیز بهمان حالت و صورت بلایع شده  
 در زمانه اقبال و قاتل نسبتاً بعد از صلح و کوفه صرف نظر  
 نموده باصداق موازنه با اتفاق تنهائس و روزند یعنی منفعت  
 و مضرت حاصله از محاربه را تحقیق و مقتضای عدل و انصاف  
 در میان محل متخاصمه توزیع و تقسیم مینمایند و هر چه برای علم  
 اقلون شایسته اصداق موازنه با اتفاق لازم است در مصالحه  
 اقدام نمینمایند مرام و مطلوبات خوشال و بنایت و مرور آنها  
 نمایند و لکن چون از دایال بگونه مطالب مستلزم مینماید  
 متعلقه باجرا و مصالحه میباشد لهذا در حرب و محاربه چنین است



و دیده اند که هر طرفی که بخواهند رفتند و گفته و محله اظهار سازند  
**فصل چهارم** در بیان مواد مندرجه در عهدنامه های صلح  
 بدیهی است که عهدنامه های مشقه و متعلقه بمصالحه نظر کیفیت کسب  
 شروط مندرجه در آنها بخندین مواد منقسم می تواند شد و لکن مواد  
 مذکور و نظر به اینکه گاهی بعضی کیفیات عمومی که الحاق آنها غیر  
 متعارفه لازم است و گاهی بعضی شروط مخصوصه بمناسبت  
 قول و قرار طریقین متمایز شوند بدو قسم منقسم و بنام عمومی و  
 مخصوصه منقسم می گردند اما مواد عمومی متمایز است با بعضی افادات  
 عمومی شمره بر اینکه سبب و سبب افعال مصالحه حبیب و مانع  
 و ربط آن کمیت و مطلوب خاص محل متخاصمه خندین است که  
 بنیان تجارت و بنای آسایش و نزهت ایشان باشد و بگویند

و متزلزل نشود و همچنین بر بیان آن که از بقوله است اما  
 مواد مخصوصه لکن در عهد و عهد و عهد است که برای برخی مدایر  
 لازم که مدار تحصیل سبب است به غیر دیگر حاوی باشد و لکن  
 باز اغلب اوقات علاوه بر تدبیر لازم مذکوره بعضی کیفیات  
 ملکیه غیر حرجه با محاربه نیزش میسر گردد و نیز لکن در ارائه  
 سالفه وقت افعال عهدنامه مصالحه در حالت محل مواد  
 مندرجه در معاهدات قدیمه و القصد بقصد بنی و قصد بنی  
 مذکور و در ضمن یک ماده مخصوصه در عهدنامه مندرج و تمیق می شود  
 برور و بخصوص از وقت ظهور طغیان عظیم در مملکت فرانسه  
 تا به زمان که هر محل در و با افعالات مذکور و مجانبت خندین  
 ماده قصد بنی مذکور و کار در بیان عهدنامه می کنند و همچنین



مواد سریه متعلقه بهام بوقتیکه که خفا و الحاق آن بر عهد نامه  
مناسب و لازم باشد بدفع عهد نامه نوشته بیک قطعه و در مخصوص  
ثبت و ضبط نماید **فصل پنجم** در بیان لایحه مصالحه  
بجه وجهی اعلان و اجرا می شود چون اعلانات قدیمه حل است  
که هرگاه بخوبی که مذکور شد حل نموده از عهد نامه و الحاق  
در زنده عهد نامه متعلقه بمصالحه اهدا می کنند پس از آنکه  
تصدیق نماید هر یک کیفیت لایحه را با هر حل خواهد و اعلان  
بنابرین تجربه رسیده است که اغلب اوقات خصوصاً وقتی که  
مصالحه معقوده متضمن منفعت کلیه باشد اعلان مزبور علاوه  
بر اینکه بچندین دلیله و موکد اجرا می شود و گاهی بواسطه  
بیان جمیع مواد مندرجه در عهد نامه عبارت از ادا و کفایت

با فایده و اظهار وقوع مصالحه کفایت می شود و چون کیفیت  
مصالحه را بجمیع مسائل معلوم حتی از جمله محالات و بدیهه  
تعیین موعدهای که در سر موعده مزبور فقره مصالحه میباشد آن  
بجو که بهر محتاج باشد است از جمله مقتضیات میباشد لهذا اکثر  
اوقات برای او و پائش موقت و برای هر یک و افرقیه  
و برای آنها یک سال تعیین می نماید و هر چه که بعد از انقضای  
موعده مزبور اخذ و عارت شده باشد عیناً از هر یک طرفین  
مسترد و بستان آنها عاید می کنند و چنین بود لکن در بعضی  
مخاضین عهد نامه مصالحه با اهدا می کنند و بر منوال شروع  
کیفیت لایحه اعلان و عارت منفعت است لازم است که  
طرفین موافق مضمون شروط مندرجه در عهد نامه حرکت نمایند



بنابرین لکن حرب عهدنامه فیصد دادن موادی که انجام  
 آنها بعض اوقات مشکل دارد و موجب همسرانیده باشد از قبیل  
 تخنیه بعض قلل و بقاع و یا سرحداتی برخی ارضی و بلاد  
 بیشتر فتح و تخریب است و در بعض صورت مواد مذکوره را پیش از  
 اعلان مصالحه گفتگو و مشقش میباشد که که چگونه از قوه بقدر  
 خواهد آمد تا مشکل پس از آن بهم رسد و نیز لکن یک لای  
 که با اتفاق حل سایر عهدنامه مصالحه منعقد ساخته است در  
 مقتضای شروط عهدیه و نهایی آنها کونای و تعاف و رد  
 لکن بعض و بطلان عهدنامه لازم نمیکرد یعنی مستلزم این  
 نمی شود که حل مستعده سایر هم از احوال سر و خط مذکوره عرض  
 کنند و لیکن چنانکه معلوم از باب و قوفت در هر وقتی بوی

میشود که حالت مذکوره از عهدنامه مصالحه محو و نابود کرد  
**ملکات** در بیان احوال اخلیه بعض احوال لکن بعضی که در  
 اول این کتاب مذکور است الحاق بعض افادات متعلقه باحوال  
 و اخلیه حل تا آخر کتاب حقوق ملل مناسب منتهی و لکن چون مواد  
 متعلقه باحوال اخلیه حل آورد که ذکر آنها هم لازم نباشد  
 بشرح و بطتام در کتابچه کثیر الفایده سالنامه منطبعة در اسلام  
 مندرج است لهذا از تعصید باریه آنها صرف نظر و تحریر  
 صورت مختصری که بنین احوال حل سایر است کتب میشود  
**لاختلاف** در بیان احوال و محاکات آسیا  
**دولت چین** بعد جغرافیا مواری سجد و بیت و خبر  
 مربع مملکت و با صحت سلطنت غیر متعده حکومت و چهار کوه



جمعیت و معادل یکصد و بیست و چهارده هزار تان  
 دارد و مملکت مزبور را منقسم به چهار ایالت دارد و بیش از یک  
 صد و سی هزار نفر و یکصد و چهار هزار نفر سینه و اماره آنجا بدین  
 مذمت است برستی و اوست فوق لغایه بامر رخت و ملاحت  
 مراقبه

**مملکت توران** سر و چهار هزار سید مرتجع سطح و نه کر و بیست  
 و پنج هزار چهار کر و یکصد هزار تان مدخل و فرجی است و  
 هزار نفر مرد جنگ و ده هزار خانی و چندین ملک ضعیف منقسم  
 و اماره آن عبارت از برخی طوایف و بایر خیمه نشین است  
 برکت نظام و حکومت عاری و بیخبرند  
**دولت ایران** بیست و هزار سید مرتجع مملکت و با اصول

سلطنت غیر منقسمه حکومت و تخمیناً بیست و چهار سید مرتجع  
 کر و مدخل و ده مملکت مزبور را بایزده ایالت و چندین خانی  
 منقسم و در بیش از بیست و چهار هزار نفر کر منطقه و یکصد  
 شصت هزار نفر کر غیر مرتجع و اماره آن آن سیدان و سید  
 آن است برست و اندک برید است

**افغانستان** ده هزار سید مرتجع سطح و چهار سید مرتجع  
 و هفت کر و یکصد هزار تان مدخل و فرجی سید مرتجع  
 هزار و ده سید مرتجع حکومت منقسمه از قبیل کاب و قندهار و  
 و پستان و چند خانی منقسم صورت حکومت آنجا حسن  
 انتظام خالی و اکثر اماره آنها سیدان است  
**بلوچستان** بیست و هزار سید مرتجع سطح و چهار کر و



جمیت و قریب یکصد تنه هزار نفر رجال معاند دارد و مملکت  
منزله از سمت سرداری مرکب اکثر امارات آنجا مسلمان است بعضی  
بغلات و بعضی تجارت شغال دارد

**عربستان** که بمالک بنج و سقط و حجاز و چندین صحرای  
و مواضع و همه مشتمل است هشت هزار سید مرتجع سطح و چهار  
جمیت ده امارات آنجا بارت از غرب ترک و ترکمان و کوری  
مسلمان و بعضی یهود است یک پاره مملکت منزه است در تحت حکومت  
حالت عثمانیه و پاره دیگر در تصرف مشایخ قبیله و کایم نظام  
فکر و شهر عدن و در دست انگلیسهاست

**دولت هند** در بین امارات ثلاثه انحراف و قندهار  
و ملوک که از امارات هندستان و بدو انگلیس متعلقه و آنجا

بهار از هشتاد و هشت سید مرتجع مملکت و هشتاد و هشت  
و قریب بیست هزار نفر که شش کروقان مدخدر ده امارات  
آنجا جمع مسلمان و کور و هرب برت است بغلات و ملوک  
حکمرانی که ماه جابر نام ده مطیع هستند

**دولت لاهور** است هزار سید مرتجع مملکت و شش  
جمیت و شش هزار مرتجع و هشتاد و نه هزار  
مدخدر دارد امارات آنجا قوس است موسم به یک که بنده محظوظ  
از اسلام و بی پرستی و اوست بعد از شش و شصت امارات  
هستند و هر چند خان حکومت آنجا قبضه قدرت حکمران است  
و لکن چون هر و نهی و بسته با تفاق سردار و نظام رای جاری  
مجلس معمران ملت است لهذا صورت حکومت آنجا سلطنت



گفته می شود

**دولت نپال** هزار و پندصد مرتب مملکت و کج

جعبیت هر کورقان مدخر و معده هزار نفر کرده به نه

امالت منفسم و در تحت حکومت حکمران موسم به آجا است

و مذاهب کز امانه انجا است برنی است بفرغتن جوابات

و زعفران و جویبار به و پست شغور و عیان مملکت منفوذ

و مدخله در امر حکومت عادی و مجبول می باشد

**دولت بیهیمان** هه انفه هزار مرتب مملکت هفت

کود و در هیت هزار نفر جعبیت و سه کور و سصد هزار قان

مدخر و قریب بر و خجرات نم کرده امانه آن بیت پتی

معروف و در اخراج معدن و عیال حریز با وقوف استند

و مملکت

و مملکت مزین عبارت از امالات اربعه بر ما و پنجاه

و لاد و بریان و چند کشور جزیه گذار باشد که در تحت حکومت

حکمران موسم به بودا و حکومت او هم به تعبیر اطلاق و تفهیل

ش بسته در است

**امپراطوری سیام** که در تحت هندوستان غرض اقل

بازده هزار مرتب مملکت و بصورت سلطنت غیر متعده

حکومت و هفت کور و یکصد هزار نفر جمعبیت و چهار کور

و چهار صد هزار قان مدخر و قریب بر هزار نفر عا کمر تبه

ده و صورت تابع حکمرانان آنجا با صدها اجز قه یعنی

وامان آنجا با صدها مذمب ضم مشهور به بودا رعایت و نظارت

شکر و صنع و تسکه و برنج و عاج کا سبی تجارت می نماید



**امپراطوری نام** سیزده هزار سید مربع مملکت است  
 و چهار کرومیت و ده کرو و چهار صد کان مدخرو و نه هزار  
 نفر کس کرده که اهل آنجا بذبب دار مد کورتایع و یکن  
 امپراطور و ارکان دولت و وکلای آن با صد و پنجاه شخص  
 به قوفوز طاعینا امپراطور و وزیر بکالت استقلال بهری  
 لذت حکومت شغال و اریان اولاد خود خلقی مغرب  
 و بولعیدی اختیار میکند و لایضا امارات بضمیمه و اتفاق  
 آراء عوام الناس معین مرشد و مملکت مزینا به نفایس است  
**امپراطوری بیان** پانزده هزار سید مربع مملکت پنجاب  
 کرومیت و هفت کرو و یکصد هزار کان مدخرو و یکصد  
 بیت هزار کس که منظم ده و حکومت این مملکت بعد از ده نفر

حکمران موصوم به داری و قیوم کول و یکا از آنها بادار  
 امور مذنبیه و دیگری با داری امور ملکیه شغریست و مملکت  
 به جزیره بزرگ و جزیره کوچک منقسم و اهل آنجا بذبب  
 بود و انواع مذاهب و یکر ترم میباشند بغرض و حق من کافور  
 و حریر و نفوذ تجارت مرغانه

**جزیره سوماترا** این جزیره با تمام املک دولت مولده  
 که در آنجا واقع است هشت هزار سید مربع سطح و چهارده کرو  
 و پنجاه نفر جمعیت پنج نفر حکمران بزرگ و چندین حکمران  
 کوچک ده و اهل آنجا تجارت از دولت مالای و جانت  
 که اولیها مسلمان و ثانویها بت پرستند بغرض و حق من کافور  
 و موم و کافور و طلا و فض و قش که در سندان بسیار مرغوب است



**جزیره بونناو** جزیره منور به بنام املاک دولت مولد

که در آنجا واقع است یازده هزار سید مرتجع سطح و کثرت

جمعیت ده بچندین چهل کوچک منفصل و اما آنجا بعضی

اسلام و بعضی بت پرستی تفرق میباشند

**املاک دول اوروپا که در آسیا واقع است**

املاک منور به بنام ممالک دولت انگلیس که در هندوستان واقع است

بیشتر وقت و وقت و وقت کرده و منفصل و چهار هزار نفر جمعیت ده

**لاحقه ثانیه** در بیان چهل اوقاف

**دولت حبش** یازده هزار سید مرتجع مملکت و ده کرده

جمعیت دارد و خان حکومت آنجا که در هندوستان واقع است

ملقب بجاشی بوده و کتب نبی که حکام و محافظان ایالات

بیشتر وقت و وقت و وقت کرده و منفصل و چهار هزار نفر جمعیت ده

مستوفی

منقسم آن از عهد قدیم از شیوه اطاعت تهر و در اداره

امور خود لایق و تفرج و جسته اند اما که هذه از حکمران منور به بنام

حکومت سنی مسیح میبود اکثر اما که مملکت منور به بنام قبطی

که یک نوع مذهب عیسویت تابع و در امور مذهبی خویشان

و نهی بطریق تقیم مصر و حال و طایفه قبطی هم از قوم معدود

و رعایت یک نوع اصول مخصوصه متفاوت از مذهب یهودیان

معروف میشوند

**دولت مغرب** چهارده هزار سید مرتجع مملکت و هفده کرده

جمعیت و زباله از کرده و سید هزاران مدخل و بنام

خاصه بت هزار نفر کرده و خان حکومت این مملکت در دست

حکمران واحد است و حکومت ایالات را بمعرفت ضابط سنی



نخلفه اداره مرید اکثر اهل آنجا مسلمان و بکثرت تعصب  
جهانند نصاری و یهود و مجامعت کث و اقامت  
مکر در بازار کث رودیا بغرفتن پنبه و روغن و بیه و حبوبات  
حیوانات و صنم و پوست گاهی معامله بنمایند

**بلاد سودان** چهار هزار مایل مربع سطح و هر وجه که جمعیت  
دارد بدو جهت بزرگ و چندین جهت کوچک مشتمل است  
آنجا بعضی مسلمان و بعضی هم کرده نادان و اریسین  
و نمکین عربانی می باشد بغرفتن طلا و سیر و عاج و تنه گاو  
و پرتر مرغ و صنم و آبوس و صندل تجارت و کندن بنمایند  
**جزیره مدغشکار** نه هزار و شصت مایل مربع سطح و در  
است که در جمعیت و اهل آن حکومت و خردمند امور آنجا

و استقلال بدست قدر یک قریب نفوذ و کثرت اهل آن  
بست برتن تجارت سکر و قهوه و توتون و پنبه و نمک و طلا  
معروف و مسلم است

**املاک دول و دیار که در قطعه افریقا واقع است**

بعضی از بلاد که در خش و بعضی در جزایر واقع است اول  
چهار و چهار هزار مایل مربع سطح و هر وجه که در  
هزار جمعیت و ثمنی با صند و نفوذ و هر مایل مربع سطح و در یک  
کرور و سیصد و پنجاه هزار جمعیت دارد

**لاحقه ثالثه** در بیان حال افریقا

**اتحادیه افریقا** ممالک مجتمع که آنجا که افریقا اطلاق می شود  
جمهور است مرکب از چهار مملکت و پنج ایالت یکصد و روزه



هزار سصد و پنجاه سید مرتجع سطح و سیرتوش کرد و یکصد و سیصد  
 هزار جمعیت و زیاده از سر کرد و مدف و مشت کرد و چهار صد  
 تان قرض و پنجاهم ردیف تخمینا یکصد هزار و پانصد نفر  
 مرتجع و اکثر آنها را آنجا پرستان و از ارباب باقر هشتاد هزار  
 نفر قاتل و یک و پانصد هزار بودیت و ارباب زده نوع  
 مذاهب و منفرعات مذاهب و سیرت با بعد و صورت حکومت  
 مزبور با ارباب که موافق عهد و عهد نه هزار و هشتاد و یک  
 که میان خفشان منعقد ساختند هر یک چهار هزار و سیصد و  
 چهار نفر مستشار و بر حجت و کمیت این سواران و یکصد  
 و سیصد نفر از خفشان تخت و مجلس شهر و شفقین مای تخت و سیاه  
 یکصد منعقد و مرتجع می شود و ظاهر کند و از میان مجلس مزبور

یک نفر شش مجلس و پنج نفر کاتب آفتاب و عین و قمر ارم  
در جای خود مقرر داشته مجلس مزبور بفرین حنیف ام حنیف  
پس از آن مجلس مذکور بوضع قوانین و عقد عهد و ضرب  
سکه و امثال آن از قوانین مکتبه و احکام درین وقت  
مهمات مورد احتیاج و خارجیه مریض ازین واحوال و خطبه  
جایگزین مزبور که آگاه از آن لازم بود بفرست که درین  
جدول ثبت و ضبط شده است



ردیف	جمعیت	سطح سبز نقش	نام جاوید و مالک
۸	۵۰۱۷۹۳	۳۰۹۴۵	ماین
۵	۲۱۴۵۷۴	۹۲۵۲	نیو ما بشیر
۱۲	۷۳۷۶۹۹	۸۵۵۴	ما شوز
۲	۱۰۸۸۳۰	۱۵۸۰	روایلد
۶	۱۰۹۹۷۹	۴۷۲۳	قونقیقت
۵	۳۹۱۹۴۱	۱۰۲۳۷	درمون
۴۰	۲۴۲۸۵۲۱	۴۷۱۶۳	نیو یورق
۶	۲۷۳۳۰۶	۸۵۲۸	نیو جرزی
۲۸	۱۷۲۴۰۳۳	۴۵۹۵۴	پنسیلوانیا
۱	۷۸۰۵۵	۲۱۲۰	ولادوار
۸	۴۶۹۲۳۲	۱۱۳۱۷	ماریلند

ردیف	جمعیت	سطح سبز نقش	نام جاوید و مالک
۲۱	۱۲۳۹۷۹۷	۶۷۳۰۰	ویجینیا
۱۳	۷۵۳۴۱۹	۵۲۹۴۲	کارولینای شمالی
۹	۵۹۴۳۹۱	۲۷۹۵۰	کارولینای جنوبی
۹	۶۹۱۳۹۲	۶۱۴۵۰	جورجیا
۵	۵۹۰۷۵۶	۵۲۷۵۰	الاباما
۲	۳۷۵۶۵۱	۴۸۵۵۰	مسیسیپی
۳	۳۵۲۴۱۱	۴۹۱۶۹	لوئیزیانا
۱۳	۸۲۹۲۱۵	۴۰۲۰۰	تنسی
۱۳	۷۷۹۸۲۱	۴۰۲۲۵	کنزاس
۱۹	۱۵۱۹۴۶۷	۴۰۱۵۰	ایووی
۷	۶۸۵۱۶۶	۳۵۰۹۳	آیداهو







امریقا مختار و مطعون است

**ممالک مجتمعه امریقای واسطی** ممالک مزبوره عبارت

از محل ربعه خواتماله و موندولاز و تقارغا و آب لاده  
یستند نه هزار شوش صد میرنج سطح و کر که در چهار صد هزار نفر  
جمیعت و تخمیناً یک کرور و یکصد هزار تان مدخود و مرتب  
چهار صد هزار تان قرض و سوای دینف سه هزار نفر کر  
مرتب و همایان آنجا با کثرت قاید و حشیه که در آنجا نمانند  
بند مرتب تو لک بستند بفر و قن پنبه و پنبه دانه و توتون و نبات  
و شکر و قهوه و طلا و معادن و نبات و حکمت آنجا با صد و چهل و شش  
و چنان اداره امور در دست رئیس مجلس و یک نفر نایب  
و چند نفر نایب و چند نفر و یک نفر محض و چند نفر معونان ملت است

**جمهوری هاییتی** بکزار سصد و سیصد و پنجاه و پنج میرنج

مملکت و یک کرور و چهار صد و بیست هزار نفر جمیعت  
و تخمیناً کرور و چهار صد هزار تان مدخود و مرتب و چهار کرور  
قرض و سوای دینف چهار صد و پنجاه هزار نفر کر مرتب و شش  
ایالت منقسم اکثر ایالت آن بند مرتب تو لک است و یک  
چون از اولاد ممالیک قدیمه است و از جانب فریقا  
هستند لهذا از باره عقالات باطله جاریه بعضی طرف  
افریقا غاصبند و چنان حکومت ایشان پرده است  
مجلسی است که مشتمل بر رئیس مجلس و چند نفر است و آن  
و معونان دیگر است

**ممالک مجتمعه قلوبمبیاه** ملت مزبوره عبارت از چهار هزار و



غرض جدید و دوزخ و لا و تقوا و سبب اولیای  
 هزار شش صد سید مرتجع مملکت و سه کور و دویست هزار نفر  
 جمعیت و هفت هزار نفر عسکر مرتجع و ده کور و ده هزار  
 و سبب کور و دویست هزار تنان قرض و ده هزار چهل و نه  
 و سید مرتجع مملکت و ده کور و جمعیت و شش هزار نفر  
 و پانزده کور و یکصد و چهار هزار تنان مدخر و سبب چهار  
 کور و یکصد و پنجاه هزار تنان قرض و سیمصد و هزار و پانصد  
 سید مرتجع مملکت و یک کور و یکصد و هزار نفر جمعیت و  
 شش هزار نفر عسکر و اما صورت حکومت چهار هزار تنان  
 لک و چهار هزار تنان بقیه میان چهار هزار تنان و شش هزار تنان  
 و لکن بر و موافقت بمخالفست مبدل گشته است اکنون هر یک

از آنها جدا گانه حکومت با صحت و مطلق حرکت مکرر  
 هر یک جدا گانه معرفت مجلس شایسته و انانیت اداره امور  
 می نماید اکثر اهل آنها قائلند که استند اجراء سازند  
 ام ترا و علنا تجویز نمایند

**جمهوری پر** سبب چهار هزار سید مرتجع مملکت و ده  
 و سبب هزار نفر جمعیت و چهار کور و چهار صد هزار تنان  
 و تخمیناً ده کور و دویست هزار تنان قرض و ده هزار و دویست هزار نفر  
 عسکر منتظم و اما اهل آن و اکثر مردمان حشیه که در نظر فها  
 خود دارند بنده است و لکن هستند و حکومت آنجا از صدر  
 با صحت جمهوریست و لکن وضع قانون بعهد ماموریت یک دیگر  
 و اجراء قانون بعهد کسان آخر محترمت یعنی اولاد از آن مجلس



مرتب است و ثانی باراده رئیس مجلس شورای  
**جمهور بولیویا** چهارده هزار ششصد سیر ملک  
 و در حقیقت و یک کرد و چهارصد تان مدخل و در  
 و سید بیت هزار تان قرض و قریب چهار هزار شش  
 و پویش مالیت منقسم است تا نه هزار و سید پنج  
 اجری نظام جمهور برود در تحت حکومت پر وقت و نام حکم  
 می بود از آن با جمهور نو بر سر خار و محاربه آغاز کرده بالذ  
 بد رجه انفراد و استقلال نماید اکنون هر یک از آن بوی  
 مجلس بزرگ که از فرج مجلس که یک مرکب مرتب است  
 فیصله پذیرد و اما آن قانون است  
**جمهور خلی** استوارید مرتب ملک و در کرد و

هزار نفر جمعیت و یک کرد و چهارصد و نه هزار تان  
 مدخل و تخمیناً شش کرد و تان قرض و نه هزار نفر سیر  
 عا که منقسم و ده امانت منقسم و با صد حکومت جمهور  
 پروتیزم است یعنی وضع قانون بعد از مجلس شورای  
 و اجراء آن بعد از آئین شخصی که اجرائی مجلس شورای  
 کرده اند مقوض و مسلم است و کما لای آن قانون است و شمول  
 تجارت حیوانات و کار کردن مخالفان  
**ممالک محتمله** سر هزار سیر مرتب و چهار کرد  
 جمعیت و یک کرد و چهارصد تان مدخل و یک کرد  
 و سید هزار تان قرض و نه هزار شش کرد و سید  
 مزبور تجارت از چهارده دولت که یک است که حکومت آنها



باصول جمہوریت و بیداقدار یک مجلس از آنکه از بیعت  
ملت در شہر بودہ نوزاد از مرتب و در تحت نظارت و قانور  
نام رئیس است مفوض است کہ از اہل آنجا قانورک بعضی اہل  
شہر مذکور بودہ نوزاد از بر پستان و بعضی بیدارند و ستمگند  
در صحاری و چغلیہای سمت جنوب آنجا صورتی انصاری و پلانی  
بت پرست بتیہ بغر و حقن پوست پنبہ و دفع شمشاد  
آہنا کسب معاش میکنند

**جمہور اور اغوی** دہ ہزار مدیر ربع مملکت و سید  
نفر جمعیست و حریت و دہ ہزار تان مدخرو یک کرد و  
دہ ہزار تان قرض و ٹوئی شکر و نصف تقریباً پنچہ از نفر  
ع کہ چترہ دہ ہزار تان است و حکومت آنجا شد حکومت

جماہر پرو و حبس است یعنی وضع قانون بعد از یک مجلس  
مرکب از جمعیست کویک محمد و اجراء آن بعد از یک نفر  
مجلس مذکور و یک نفر قانم مقام مفوض است بعضی اہل آن  
از اہل طبلیا و کھلسہاست کہ در آنجا توطن خستہ کرکند  
و بعضی منقولہ و مقامانست کہ از طرف جرمانیا آنجا تھلکند  
سنانند و ہر یک در اجراء اصد و بنیہ خود کمال تھلک دارند  
**جمہور یا پر اغوی** ہفتہ ہزار مدیر ربع مملکت و شش  
ہزار نفر جمعیست و شش صد ہزار تان مدخرو سواہی روف  
قریب پنچہ از نفر کر منظم دہ و اہل آنجا قانورک است  
در باب ہیکہ مملکت مذکور بتا بچہ امانت منقسم است و پس از  
فرانچہ نام حکمران آنجا کہ در سہ ہزار و چہشت و پنچہ شش ہزار



کرده است صورت حکومت آنجا که اصداد بکدام منوال است  
تا حال خبری معلوم نشود که فاسی شود

**امپراطوری براسلیا** یکصد بیت و چهار صد مرتب

مملکت و ده کرد و ده بیت هزار نفر جمعیت و عجمه ایل

و زیاده از نه کرد و یکصد هزار تان مدخر و چهار کرد و نو

و شش هزار تان قرض بتمام ردیف قریب شش هزار و

و مبالغه نمیشود و پس تاریخ هزار و ده بیت و چهار شش

هجری حکومت آنجا با صول سلطنت مقیده و توک و تابع حکام

آن موافق اصداد با غرض میراث است و مرام هر اطوار آنجا

بسیار اتفاق آراء مجلس مرتب بعضی مستثنای آن جمعی

مبعوثان است و علاوه بر آن تاریخ هزار و ده بیت و چهار شش

بجهت فساد و انحراف امر مخصوص امارت مختلفه احد مجلس دیگر

مرتب از عیان عدد ترتیب و مقر شایه و کبر امارت آنجا بدست

فاتو لکت و اجراء بر مذاهب هم مجوز است

**املاک دوله و و با کرد و قطعه امیر قیاق**

شش صد و شصت هزار و سیصد مرتب سطح و تخمینا نه هزار

و بیست و ده هزار نفر جمعیت و ده

**مخفی نمائند** که موافق نقشه جغرافیا چنین مفهوم شود

که در قطعات بسیار و فرقیاد و هر یکا سوسی فلو و محل مذکور

طوایف تنوع و محل کوکب زایلر است که بعضی طوایف

مربوطه صورتها آن و پسران جوان باو است و همچو حکومتی

قول کرده اند و بعضی هم لکه چوبت نظام حکومت داخل







